حسبی اللہ

در عیب و ہنر آزادی

بجواب

آقا سید علی شوشترے

میرزا اسمعیل وردی اصفہانی

باہتمام

محمد لطف علی خان سہیل گلشن آبادی

در مطبع سہیل دکن واقع حیدرآباد دکن محلہ فضلگنج زوق طبع یافت

یا فتاح

بسم اللہ الرحمن الرحیم

چنین گویا این کافر ملحد و دهری و مرتد که اگرچه بالفعل بنده کتابے نوشته ام در مختلف اسباب وجهات ترقی خلق عالم و آن کتاب بقدر هفت صد صفحه یا بیشتر است مع د یک در این وقت مجبورم یعنی مجبورم ساخته اند که چیزے بنویسم خاص در آزادی خلق هر ملکی که بخواهند ترقی کنند در عالم۔ ازین رساله اراده بنده این است که ظاهر سازم که اگر آزادی اصل اصیل اسباب ترقی وجهات بهبودی خلق نباشد البته یکے از انهاست بلکه بنده را یقین است که آزادی اصل اصیل است و هیچ چیزے با آن برابری نمے کند و آن مقدم است بر هر چیزے هر شخصے را که قلم بر میگیرد و چیزے می نویسد یا دعوے میکند که میتواند چیزے نوشت در صورتی که بکمال خاطر جمعی را بخود داشته باشد و خود را مورد ضحک و خنده و تمسخر دیگران نسازد و بنده طلب میکنم و درخواست مینمایم که در جواب این رساله یا منسوب باین رساله چیزے بنویسد و بنده را نهایت ممنون و مشکور از خود سازد +

برخردمندان واقعی و دانشوران حقیقی ملت، (که اعلاترین طبقات خلق اند و مراد ما از انها کسانے هستند که علوم امروزهٔ اهل مغرب یعنی قوم نصارا را خوانده اند و یا بینائی و بصیرت در میان آنها بوده اند و یا معاشرت کرده اند و افعال و اعمال و وضع تمدن و مدنیت آنها را بکمال وقت دریافته اند و از آنها یک ده کس در حیدرآباد هستند یک بیست کس در تمام هند یک بیست کس در ایران و یک بیست یا سی کس هم در سائر ممالک مسلمانان و روسے هم یک صد کس میشوند) پوشیده و مخفی مباد که از زمانے که کشتی نوح قرار گرفت بزعم مسلمانان بر کوه جودی

وبزعم نصارا بر کوه ارارت حد ملک ارمنیه تا دو صد سیصد سال قبل ازین در سراسر ملک جهان و تا
امروز که سال ۱۳۰۶ هجری هست سوای ممالک نصارا در تمام ملک جهان هیچ مرد کاملی نیامد
و هیچ کتاب کاملی کسی نیاورد و ننوشت - اگرچه در مختلف ازمنهٔ مختلف طوائف برخاستند صاحبان
قوت و دانش و ترقی یافته چنانچه یونانیان در میان و همچنین هندیان و ایرانیان و هرچند
درمیان آن طوائف هم در همان ازمنهٔ مختلفه صاحبان دانش و حکمت وجود یافتند ولیکن بموجب
غرض بنده هیچ قومی در هیچ زمانی چندان ترقی نکرد که امروز ترقی دارند نصارا و درمیان
هیچ قومی چندان دانشور نبود و چندان دانشوران را دانش نبود که امروز درمیان نصارا
است و دانشوران نصارا دارند - شکی نیست که امروز نصارا امام جهان اند واگر ممکن بود
که تمام حکمای ازمنهٔ قدیمه از خاک برخیزند بالیقین که چند سالی در نزد مسترهادسن یا داکتر
لاگورنات یا مولوی سید حسین بلگرامی یا بعضی ازاینگونه اشخاص هندی یا یکی از کسانیکه
درمعلم‌خانهٔ طهران و در پاریس درس خوانده اند تعلیم یابند و امروز ازین قبیل اقلا پنج میلیان
درمیان اهل یورپ و امریکا و هزارها درمیان اهل هند موجود استند +

چنانچه گفتیم هرچند که در ازمنهٔ مختلفه قومهای مختلفی ترقی کردند و آثار و علامات
بسیار عجیب و غریب از علم و دانش و هنرمندی و اختراعات و ابداعات آنها در جهان باقی ماند
و بیدانشان ممالک جهان (غیر از نصارا) تا امروز پیروی آنها را میکنند و غالباً تمسک
آنها همین است که نصارا هم از آنها اخذ کردند و طفل دبستان آنها بودند و نصارا استادها و بنده نیز
انکار این معنی را نداریم مع ذلک سخن ما براین است که هر کاری را که قدما آغاز نموده و هر گل و
خشتی بی قاعده و اصول را که بهم چیده اند امروز نصارا اکثرها بار بر آنها افزوده و کامل تر ساخته اند
باین لحاظ است که میگوئیم که درین عرصهٔ دراز که اولاد آدم در جهان منتشر شده اند از زمان نوح
تا امروز مردی کامل نیامد و کتابی کامل نیاورد و نتیجهٔ آن نه هیچ شخص کاملی در ممالک
ایشیا بوده و نه کتاب کاملی و هرچه درمیان ما بود ناکامل بود و هست تا امروز - اگر ما بجهت هم

استثنائے در این دعوے قرار دہیم میگوئیم کہ وجود پیغمبر آخر الزمان و کتابے کہ او آورد
کامل بودند چونکہ ما نمیخواہیم بکلّے خلاف عقیدۂ اہلِ اسلام سخن رانیم۔ ولیکن اینقدر میگوئیم کہ
تا در زمانے کہ بحسب ظاہر پیغمبر آخر الزمان در دنیا بود و کسانیکہ پیرامون او بودند بخط مستقیم
افعال او را میدیدند و اقوال او را مے شنیدند یا وقتاً فوقتاً بخدمت او میرسیدند و چیزہا دریافت
میکردند چیزے امّت او بخطِ مستقیم حرکت کردند و منحرف نشدند مگر بمجرّدیکہ کہ مضمون کل نفس
ذائقة الموت را چشید ہمہ از آن جادۂ مستقیم انحراف ورزیدند و بہزارہا طرق و شوارع
در افتادند و احدے از آنہا (جز نزدیکان آن پیغمبر) یک حرف از حروف قرآن را نفہمیدند
و بر آن عمل نکردند۔ ولیکن با وجود این ما نمیتوانیم کہ چندان خود را حقیر نمائیم و در این رائے
و عقیدہ غلو کنیم کہ در آنچہ غرض ماست قرآن بے ہمتا بود۔ فرضاً در این کلام کہ خدا فرمودہ است
بہ پیغمبر خود مشاورت کن در امور ما این فقرہ را چیز تازۂ نمیدانیم و ہموارہ خلقِ قدیم و بخصوصہ سلاطین
مشورت میکردہ اند بلکہ تازگیش ہمین است کہ خدا بہ پیغمبر خود فرمودہ است در امور مشاورت
کن و این دلیل قوی است در اہمیّت و عظمت شان مشورت و فواید بیحد و حصر آن۔
و در اینجا ما باید بگوئیم کہ نصارا پیروی این کار را کردند یا از روے قرآن ما از روے کتب
حکما و قدما و دیگران و اینان ترقّی نمودند و مسلمانان کہ پیروی نکردند باین ذلّت در افتادند
این سخن در اینجا باشد تا بوقت خودش باز بر سر آن آئیم +

باید دانست کہ ہمچنانکہ سایر امور در ممالک آسیا (چونکہ ما حالا ممالک یورپ و امریکا
را استثنا میداریم) ناکامل بودہ است ہموارہ امر سلطنت و عقیدۂ تمام خلق و بخصوصہ جہّال
در امر سلطنت ہمان سان ناکامل بودہ و ناقص۔ ہمہ خلق حتّی بزرگان ما را عقیدہ این بود و امروز
ہم ہست کہ ہمچنانکہ پیغمبران را درجات خاصّہ و حقوق خاصّہ بودہ است و عقیدہ ما چنین باید باشد
کہ آنچہ پیغمبران کردند در حق آنہا ترک اولے بودہ و ہمچنین کہ فرضاً خاصۂ پیغمبر بود کہ چون نظر بر زنے
نمودے آن زن بر شوہرش حرام شدے سلاطین را نیز ہمچنین مراتب و حقوق بودہ و ہمچنانکہ

هر یکی از پیغمبران با آنکه یکی شبان بود و دیگرے پیشه و مکتسب دیگرے داشت بمجرد یکه خلعت
نبوت بر او پوشیده شد بتمام اوصاف و صفات و مراتب نبوّت فائیض گشت همین حال بوده است
در احوال سلاطین که اگر امروز رہزنے یا غلامے بوده اند و فردا بموجب حوادث زمان پادشاه
شده اند ظل الله فی الارض گشته اند با تمام مراتب و خصال شایسته و بایسته که سلاطین علیهم السلام
را در خور و سزاوار است لازم افتاده از زمان نوح که قبل از آن را ما داخل جهان محسوب نمیداریم
تاکنون هر چه پادشاه در روے صفحهٔ ارض آمده در میان هر قومے اگر با جهته آنها عدتے قرار
دهیم فرضاً یکصد هزار و در تواریخ شرح حال همه را ملاحظه کنیم البته دو ثلث آنها ابتدا راهزن بوده اند
یا پیشهٔ دیگرے داشته اند یا از عقلیت قواے جسمانی مزیت داشته اند بر سایر خلق یا بحسب
دولت - چنانچه بعضے نصارا بوده و بعضے اسلامیان یا ایرانیان کیومرس پادشاه اول
جهان بوده اند و چون ما بر هر دو ملاحظه کنیم مردمان وحشی جنگلی بوده اند و معدودے برده
آنها را گرفته پادشاه شده اند - چنگیز و تیمور و نادر و بسیارے دیگر از همین قبیل یا غلام دیگران
بوده اند - و در اینصورت اینها خصوصیت و فوقیت بر سایر مخلوق خدا نداشته و ندارند و نه
ظل الله نمیتوانند شد - بعضے از جهّال میگویند "دولت نه بهٔ خدائے کس را بغلط" بنده بدون
خوف میگویم که خدا اگر و رها کس را دولت بغلط داده است ولے ما را در اینوقت بحثے در آن
مطلب نیست - این جهّال را گمان این است که بمجرد یکه غلامے بر تخت نشست یا رہزنے تاج
بر سر نهاد یکلّے قلب ماهیت از و میشود یعنی فرشته یا پیغمبر و دانائے جهان میشود مگر این یکلّے
خلاف عقیده بے دانشانه است + این سلاطین که آغاز آنها این بود اگر چند پشتی از آنها گذشت اولاد
و اعقاب آنها رفته رفته بمقتضیات عالم و دولت و معاشرت بنیکها عالی شان و با دانش و جهاندار
شده اند و بر وفق آن حالات و آن مقتضیات هم صحبتان خردمند هم داشته اند و مشاورین هم داشته اند
از مصاحبان دانشمند و حکما یعنے از قبیل همین اشخاص بوده اند که امروز هستند و ما هم میتیم
بعضے از آنها بے دانش محض بوده اند و بعضے دیگر همین علوم رسمیّه را داشته اند - مثالًا

میرزا مهدی خان را ما نمی گوئیم مدبر و پلتیک دان بسیار کاملی بوده بلکه میگوئیم منشی خوبی بوده و نادر که هند را گرفت بتدبیر و پولتیک دانی نگرفت بلکه بشمشیر بحماقت زد و گرفت و فوراً بحماقت هم رها کرد و پادشاهی بر او و بر خاندان او چندان زمانی طول نکشید و اساس سلطنت مستحکمی در ایران نه نهاد ـ

اگر خوانندگان بکرم معاف دارند بنده میگوئیم که میرزا مهدی خان و قایم مقام و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و ابو الفضل و دیگر علما و فضلا و حکما و شخصی که در ستید الاخبار حکمت مینویسد و بوذرجمهر و ارسطو و موبد موبدان و غیر اینها همه ازین قبیل بوده اند و همچنین دیگران هم از قبیل بعضی تنخواهی که با چشم می بینیم در حیدرآباد و نیز در طهران که اینها لا یعلم محض هستند و ابداً از علم تمدن آگاهی ندارند و علم تمدن علم دیگری است ـ یکی از بزرگان یعنی از ارکان دولت ایران را شنیدم بیان میکرد و صدق و کذب آنرا بنده نمیدانم که وقتی از اوقات مهتر اصطبلش آواز میخواند در طویله و این شعر را میخواند که ؎ یا نگهت دهان تو یا بوی لادن است +
فوراً آن بزرگ مهتر خود را طلب کرد پرسید که در طویله من یا بوی لادن هست ـ پس ازین قبیل بوده اند حکمای قدیم و مشاوران سلاطین سلطنت ـ این را نیز باید دانست که در قدیم الایام غالباً مشاورین و مصاحبین سلاطین حکما بودند و در ایران مؤبدان که آنها در واقع علمای مذهب بوده اند و در اسلام حکیم نبود بلکه علمای دین بودند که بجز علم عربی و بواسطه خالی بودن میدان از دانش و دانشمند دعوی حکمت و علم تمدن و هزارها علم دیگر هم میکرده اند ولیکن نتیجهٔ مصاحبت و مشاورت و مشاورت اینها همین بود که همواره ممالک آسیا عموماً و ممالک مسلمانان خصوصاً تباه بوده و پر از ظلم و عبودیت و خونریزی و ابداً کاری بر وفق شرع و عقل و انصاف و معدلت واقعی نشده تا امروز که با چشم می بینیم مانند چهار پنج هزار سال پیش از این است +

بالجمله کتب و اقوال بسیاری را نسبت باین حکما و علما میدهند که همه از نوشته

وگفته اند در امور جهانبانی که یکے از آنها را بنده ندیده ام و لے بعضے از دانشمندان
مطلب انها را گرفته اند و با بعضے از آیات قرآنی و احادیث و اخبار درهم کرده اند برائے
دستور العمل سلاطین یا شاهزادگان ما در واقع برائے اطفال دبستان است که فقط
خط و عبارت آنها را بخوانند و طریق خواندن و نوشتن را یاد گیرند و الا صد هزار از این کتب به یک
پول سیاه نمے ارزند جز آنکه عبارت آنها خوب باشد و کسے بخواهد عبارت نویسی اخذ کند
این کتب بعینه مثل آن است که کسے ندانسته بخواهد پلاو طبخ کند و برنج و روغن و نمک
و آب و سائر مصالح آن را پاک نکرده و بدبو و بے اندازه (و شاید که بطور اتفاق که او خود
نداند یکے از این مصالح خوب هم باشد یا باندازه) درهم کند و بر آتش نهد و خام و پخته و دم
نکشیده بردارد و نام آنرا نهد پلاو - یکے از فحول علما ملکه قطب دائره حکمت و دانش
ما خواجه نصیر طوسی یک چنین پلاوے طبخ فرموده و یکے دیگر ملا حسین واعظ کاشفی و این یکے
اخیر که بسیار آسان و سلیس است در فارسی و بنده بتوانم عبارت آنرا خواند و فهمید یک جلد نزد
بنده موجود است اگرچه در ملک هند طبع شده و غلط است ولیکن غرض بنده بعمل مے آید
اکنون بنده اراده دارم که دانشمندے حکما و دانشمندان قدیم را که سبلے دانشان جمع نموده
و خرافات دیگر هم از خود بر آنها مخلوط و مزید نموده نوشته اند در تمدن و سیاست مدن ظاهر
سازم یکے یکے که حکمت نویس سید الاخبار چون در رشا هوا را از قلم میریزد و پندار خود کم از
حکما نیست +

آغاز مطلب

صاحب اخلاق محسنے مینویسد در آغاز کتاب خود که "قبل از شروع بموقف
عرض میرساند که چون آدمیان مدنے بالطبع اند یعنی ایشان را از اجتماع و ایتلاف با یکدیگر
چاره نیست و از همه و طباع مختلفند هر مزاجرا اقتضائے و هر طبعے را مقتضائیست پس در میان
انسان قانونے باید که بر آن قانون با یکدیگر معاشش کنند بطریقے که هیچ کس حیفے نزود

و آن قانون شریعت (یا شرعی است) که یقیین اوضاع ان، بروحی آلهی باشد و واضع آنرا پیغامبر گویند و چون پیغامبر قانونی و قاعدهٔ بنهد کسی باید که آن قانون را بقدرت و شوکت خود محافظت نماید و نگذارد که کسی از حد و آن تجاوز کند و این کس را پادشاه خوانند. پس درجهٔ پادشاهی همرتبهٔ نبوّت است چه نبی واضع شریعت است و پادشاه حامی و حافظ آن و از اینجا گفته اند الملک والدّین توامان و در اینمعنی واقع شده +

نظم

چون دو نگین اند و یک انگشتری ‌ ‌ ‌ نزد خرد شاهی و پیغمبری

ولهذا حق سبحانه تعالی بعد از امر بطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود بفرمانبرداری ملوک و سلاطین فرمود که "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" پس پادشاه باید که متخلق باخلاق صاحب شریعت باشد تا حفظ حدود شرع و رابشرائط آن تواند کرد. و دیگر باید تامّل فرماید که چون حق تعالی در بارهٔ وی چنین کرامتی ارزانی داشته و بر طائفه از بندگان خود حاکم ساخته و مشیت لم یزلی زمام امر و نهی جمعی از آفریدگان بقبضهٔ تصرّف او باز داده هر آینه باید که ذات عالی خود را بصفات ستوده و سمات پسندیده موسوم و موصوف کرداند الخ

آنچه این بزرگوار در این عنوان یا مقدّمه بیان فرموده بطور سرسری ما پسند میکنیم و میگوییم بسیار خوب است ولیکن چندین ایراد در این عبارت و فقره میرود که بعضی از آنها را ما در جاهای دیگر بیان میکنیم و در همان مقامات بر آنها ایراد میگیریم و فقط بیک دو یا سه از آنها اکتفا مینماییم. (۱) دانستیم که پادشاهی همرتبهٔ نبوّت و پادشاه همرتبهٔ نبی است و بموجب فرمان آلهی ما باید اولی الامر خود را اطاعت کنیم. ولی ما می پرسیم که چگونه پادشاه بمرتبهٔ نبوت میرسد و اگر آن شرایطیکه لازمهٔ وجود او افتاده است که او را بمرتبهٔ نبوّت رساند در وجود او نباشد تکلیف خلق در عبث او چیست این مطلب را این بزرگوار بیان نکرده (۲) چنین معلوم میشود که این امور خاصهٔ اهل اسلام است زیراکه پیغمبری و شریعتی

دارند و پادشاه را لازم است که قانون شریعت را حفظ کند پس ما مے پرسیم که در صورتے
که باقتضائے زمان و گردش دوران کسے بر اسلامیان پادشاه شود که کافر و بت پرست
باشد او چه باید بکند و خلقے که در تحت او هستند تکلیف آنها چیست (۳) این بزرگوار
میگوید که پادشاه را رعایت چهل صفت لازم است ما میخواهیم اکنون ملاحظه کنیم که این چهل
صفت در وجود کدام یک از سلاطین سلف و خلف بوده و نیز بدانیم که این صفات واقعاً
لازم است پادشاه را یا نه +

اوّل ... بر هر خردمندے معلوم است و ما بدون تمهید و مقدمه میگوئیم
که آنچه را ما اخلاق و خصائل شخصیه میخوانیم هیچ دخلے ندارد به ملکرانی و قانون سلطنت مثلاً
عبادت - اخلاص - دعا - شکر - صبر - رضا - توکل - حیا - عفت - ادب - علو همت
و امثال این خصال و صفات ابداً دخلے بقانون تمدن ندارند و اگر پادشاه را هیچ یک ازاین
صفات نباشد نباشد - خواه پادشاه عابد باشد و غیر و غیر عابد در ملکرانی تفاوت نمے کند
بلکه پادشاه باید عادل باشد و پادشاه را تکلیف فقط این است که پیروی و محافظت شریعت
را بکند و خلق را بهمان چشم داشت باید باشد نه اینکه پادشاه باید اوّل خودش شراب خوار نباشد
تا بتواند منع شرابخواری را بکند - این بکلّے خلاف عقل است زیرا که مقتضیات عالم
بسیار است و اساس سلطنت باید محض بر این باشد که ملک را نظام دهد نه اینکه خلق را
دیندار سازد و هیچ لزوم مے ندارد که اگر پادشاه شراب را حرام میداند تمام رعایائے
او هم شراب را حرام بدانند یا بر عکس این - و این را هم باید دانست که اگرچه اینمرد خود او نوشته
ندانسته است چه نوشته و ما از خود میگوئیم که مراد از پیروی کردن پادشاه شرع را اینها
است که در امور ملکیه یاسے حقوق خلق و عدالت و نظم و نسق ملک در میان است تا هرجا
که دخل شرع دارد پادشاه باید پیروی شرع را بکند یعنے تکلیف او است و عبادت و دعا
و اخلاص و اینها شرط ملکرانی نیست - پس ازین ابواب یک چند باب نسبت تمدن

دارند وما خالا یکے را ملاحظہ نمودہ چیزے برآنہا بنویسیم وعیوب آنہا را ظاہر سکنیم کہ کسانے
کہ خود نوشتہ اند ندانستہ اند چہ نوشتہ اند و آنچہ نوشتہ اند خلاف شرع بود +

(در مشاورت)

اینک امی آئیم بر سر مشاورت کہ خدا فرمودہ است بہ پیغمبر خود مشاورت کن با اصحاب
خود در ہر کارے کہ واقع شود۔ این کلمات را ہر نویسندہ در میان ما نوشتہ شخصے کہ در
سید الاخبار حکمت بینہایہ نوشتہ ولی نفہمیدہ است کہ معنی و اقعی مشورت چیست واگر
ما ازین بزرگواران عالی شان سوال کنیم کہ تعریف مشورت را نسماینید مانند خر در گل خواہند ماند
اگرچہ صاحب اخلاق محسنی در مدح وثنا ئے مشورت بسیار نوشتہ کہ "ذہن شخصے واحد
باطراف وجوانب مہم احاطہ نمی تواند کرد و چون چند باشند وذہنہا بر کار اند ہر یک را چیزے
بخاطر رسد و رائے کہ صواب باشد بر ہمہ ظاہر گردد" ونیز "رایان خیر من الواحدی" و
امثال اینہا مگر آنچہ منظور نظر ماست ندانستہ و بیان نکردہ وبدتر از ہمہ حکایاتی را کہ تمثال و
برائے سرمشق سلاطین ذکر کردہ است ابدا ارتباطے بہ بیان و تعریف مشاورت ندارند

(حکایت اوّل) بطور انتصار این است کہ دو پادشاہ را باہم اتفاق جنگ افتاد
رومی و مصری و شخصے در لشکر رومی بود کہ ہر چہ را دیدی و شنیدی بپادشاہ مصر رسانیدی
عاقبت پادشاہ روم او را از دخود نگاہداشت و روسائے لشکر خود را طلب کردہ در حضور
آن مرد گفت فردا بگوشید کہ فتح شما را خواہد بود چہ سران سپاہ مصرے عہد کردہ اند
بامن کہ چون دو لشکر در میدان صف کشید ند پادشاہ خود را گرفتہ نزد من آرند۔ مرد شنیدہ
بیرون شد و این خبر را بپادشاہ مصر رسانید و آن بیچارہ منہزم گشت **(حکایت دوم)**
دشمن عظیمے از خراسان آمد و پادشاہ ہیاطلہ لشکر عظیمے ترتیب دادہ روے بدفع او
آورد۔ ارکان دولت ملک ملاحظۂ عاقبت خود کردہ طریق پیش بینی پیش گرفتہ

نامہ ہا بدشمن نوشتند و اخلاص و اختصاص ظاہر کردند و ہمہ مکاتیب ایشان در خریطہ کردہ مہر
بر آن نہاد قضارا بوقت مصاف ملک ہیاطلہ غالب آمد و دشمن ہزیمت یافت
و اموال بدست ملک افتاد کہ از آنجملہ یکے این خریطہ بود کہ ارکان دولتش بدشمن او
نوشتہ بودند۔ ابداً اظہارے از آن نکرد و ہمہ را طلبیدہ درحضور ہمہ آن خریطہ را در آتش
سوخت چون ارکانِ دولت آن لطف و کرمت بدیدند ہمہ رو بقرار خود بار آوردند *

دوم ـــ خردمندان باید تعمق فرمایند کہ درین دو حکایت چہ ارتباطے
بود مشورت *

سوم ـ درصورتے کہ این را تدبیر فرض کنیم ما البتہ تدبیرے بود
برائے آنزمان ولیکن درین زمان اینگونہ تدابیر بکار نمے آید و تدابیر دیگر لازم است
در امور ملکرانی و خصوصاً در فقرۂ دوم ۔ ہر کہ با دشمنِ ملک خود در سازد باید فوراً او را در
معرض امتحان در آوردہ گناہ او را ثابت کنند و بکلوہ نزنند ولیکن احتمال دارد کہ حمقا آن
تدبیر متین را پسند ننمایند *

(حکایت سوم) یکے از علما دخترے داشت و جملۂ معارف
شہر درصدد خواستگاری او بودند و آن عالم متحیر بود کہ او را بکدام دہد ۔ در ہمسائگی
او گبرے بود عالم او را طلبیدہ گفت مرا دختری ہست و خلقے او را خطبہ میکنند من نمیدانم
کہ او را بکدام دہم تو درین چہ صواب می بینی ۔ گبر گفت من از اسلام بیگانہ ام عالم گفت اگرچہ
از اسلام بیگانۂ اما مردے امینی و در حدیث آمدہ کہ المستشار مؤتمن ۔ الغرض گبر گفت اگر
بدین خود میروی دین اختیار کن و اگر بر سنت اسلاف ما عمل میکنی نسب اعتبار نمامی و اگر
بر عادت اہلِ زمان میروی مال و جاہ طلب کن ۔ عالم را این سخن عظیم خوش آمد و او را اعلامے
بود مبارک نام بغایت عالم و متدین گفت ہیچکس را از آن دیندار تر نمے بینم دختر را بدو داد

چہارم ـــ الحق این خوب مشورتے بود کہ این عالم کرد واکنون ما

ما بر سر این بحث تمے کنیم اگرچه میدان بحث و ایراد ما وسیع و فسیح است ولیکن این باب را
که ما ابتدا شروع کردیم انچه غرض ما از این نوشتن تمام این اوراق بود در مقابل خصم خود از آن
معلوم نشد - اگرچه باز یک حدیثے ذکر است که چیزے تمسک است مگر صاحب این کتاب
خود نفهمیده است آن حدیث را و چیزے بر آن تفسیر نه نوشته - ما اینجا تسلیم حکایاتے را
از قبیل مشاورت نوشیروان و حکماء و بوذرجمهر که در گلستان سعدی است و ببینیم که اهل مشورت
چگونه اشخاصے باید باشند و چگونه باید با آنها مشاورت کرد و آنها چگونه آرائے خود را ظاهر خواهند
کرد که خلاف رائے سلطان نباشد و بخون خویش دست نشویند و نیز خلاف آن شرائط بیست و نگاه
نباشند که در آداب خدام سلاطین در باب دیگرے نوشته است خود انهیمر یا از قول حکما و علما یا از رائے
خود - غرض ما آزادی بود و امکان ندارد که سر موئے در مشاورت خلاف نشود تا آنکه مشاوران
آزاد نباشند و اگر سر موئے برخلاف آزادی و از روے خوف و بیم جان یا با امید حرکت کنند
بتکلّفے فعل آنها لغو است - اگر مشاورین پیغمبر هم خائف بودند یا امیدی داشتند ابداً انسان
نبودند و فعل آنها هم فعل جهلا بود و بیکار محض - ولیکن چون این سخن را ما میگوئیم فوراً خودپسندان
میدانند که غرض ما چیست و غرض ما بطور اختصار در این مقام این است که ترقی هر قومے بسته بآزادی
است و برخلاف تنزل هر قومے بسته بعبودیت و کرورها فائده در آزادی و کرورها نقص و زیان
در عبودیت است - رفته رفته هرچه پیشتر میرویم در این اوراق مطلب ما ظاهر مے شود و مسائلے
که ما را درکار است بملاحظه خواهند رسید ۰

(در عدالت)

این عدالت که همواره در ممالک ایشیا جهان را از نام و آوازهٔ خود پر داشته نسبت به
پادشاهی و هر حاکمے داده اند و کرورها بار و همه بطور اغراق و حال آنکه مانند عنقا و کیمیا بوده است
ابتدائے هر بابے در این باب این آیه بوده است که ″ ان الله یأمر بالعدل و الاحسان ″

ملا حسین کاشفی شرحی بسیار طویل در تحسین و تعریف و تمجید این صفت نوشته و چندین حکایت
ابتدا در تعریف آن نوشته که ما در وسر نخود و خوانندگان نمیدهیم در نقل آنها در این اوراق
ولیکن بعضی از حکایاتی که تمثالاً و بر طبق این صفت نوشته بنویسیم ۔

(حکایت اوّل) ۔ سلطان ملک شاه سلجوقی روزی بر کنارهٔ زنده رود شکار میکرد سلطان ملک شاه را غلامی که حاجب خاص بود بدهی در آمد و گاوی را در چرا دیده و گوشت آن کباب ساخته بخورد ۔ آن گاو از آن عجوزه بود که معیشت او با چهار یتیم از شیر او حاصل میشد چون از آن واقعه خبردار شد از خود بیخبر گشت و آمده بر سر پل که گذر سلطان بر آن بود منتظر نشست ۔ بالجمله پادشاه رسید و زن نزد او آمد و زبان گشود که ای پسر الپ ارسلان اگر داد من بر سر پل زنده رود ندهی بعزت و جلال احدیت که بر سر پل صراط تا انصاف خود از تو نستانم دست مخاصمت از دامن تو کوتاه نکنم ۔ بعد از اینهمه گفتگوها پادشاه که از سر پل صراط خائف شده زن را نزد خود طلب داشت و همان غلام ابتدا تازیانه بر سر او زد و عاقبت شاه گفت داد تو از کیست گفت از همین غلام که تازیانه بر سر من زد پس از دریافت حال او پادشاه هفتاد گاو از حلال تر وجهی بدو داد و زن از پی کار خود رفت ۔

پنجم ۔ این چیزی را که خردمندان ما (ولی در واقع بی دانشان ما) عدالت دانسته و در کتاب ها نوشته اند و هنوز می نویسند خردمندان جهان افرنگ حماقت میدانند نه عدالت و فعل لغو و عمل مردان صحرا نشین میدانند ۔ اکنون خردمندان ما ملتفت بیهودگیهای این حکایت و عمل آن پادشاه و نکته چینی ما شوند ۔

(۱) کارهائی که برای سرمشق در کتب ما نوشته اند و نسبت بشخص داده اعم از آنکه واقعاً نیک بوده یا همین سان بیهوده فقط یک مرّه و در یک مقام بوده ولیکن جهلا ما ملتفت این چیزها نیستند و جهلا در واقع در این مقام در نظر ما کسانی اند که این چیزها را در کتب می نویسند ۔ بهر حال اعم از اینکه این عدالت بر وفق شرع باشد یا بر وفق عرف باید

...دام و ثبات و استمرار داشته باشد در هر ساعت و هر آن تا ملکی ملک هست و حکومت منتهی
...رد ؛

(۲) غرض از دوام و استمرار این است که اگر ... که ما فرض کنیم یک فرسنگ در
... و عرض باشد و پنجهزار کس خلقیت داشته باشد و در هر شبانروزی پنج قسم از ظلم بشود
...سبیل ظلم فوق یا زیادتر یا کمتر پس در ملکی که صد هزار فرسنگ در طول و عرض باشد و یک
...خلقیت داشته باشد چند ظلم خواهد شد - در اینصورت هر چند ظلم بشود در چنین ملکی از
...ی جلوس پادشاهی تا حین وفاتش روز و شب باید داد مظلوم از ظالم گرفته بشود
...هیچ پادشاهی در میان ما و در ملت ما نیامده است که اقلاً بداد مظلومان یک روز
...سلطنت خود رسیده باشد یعنی در صورتی که خود و اهلکارانش ظلم نکرده باشند ؛

(۳) چون پادشاهان ما بصفت عدالت متصف نیستند و داد مظلومان
...اوند مظلومان بایستی بر سر راه آنها بایستند و خدا و پیغمبر و قیامت را شفیع آرند و
...هم تازیانه بخورند از همان ظالم و در حضور آن پادشاه داددهنده تا داد آنها را بدهند

(۴) البته اگر داد و دادن خاصهٔ سلاطین بوده همه مظلومان بایستی از اقصای
...طی منازل نموده و مخارج و زحمات و آفات بی غایات را متحمل شده بدرگاه پادشاهی
آمد... ماهها و سالها بمانند تا روزی پادشاه از حرم سرای خود بعزم شکار بشود و آنها بیایند
بر سر راه او ایستاده و دادخواهی کنند یکی دادخواهد که گاو او را ظالمی کشته یکی دادخواهد
که ... او را ظالمی برده یکی دادخواهد که گلیم او را ظالمی دزدیده یکی دادخواهد که زن او را
ظالمی تباه ساخته یکی دادخواهد که دختر او را ظالمی آلوده دامن نموده و امثال ذلک
در اینصورت بایستی یا تشویش و غصه راضی نشوند یا جگر بند پیش زاغ نهند یعنی با آن ظلم را
...هموار کنند و بخدا و قیامت حواله نمایند یا آنکه آنهمه آفات را متحمل شوند ؛

(۵) - اعم از آنکه عدالت بر وفق شرع باشد یا عرف باید از برای

هر گناهے یک حدّے باشد وہمہ خلق در آن یکسان باشند پس درانیصورت وضع عدالت باید در ہر چنین مقدمہ عقوبت این باشد کہ ظالم را سزا دہند وہفتاد بعوض یک گاو بدہند بمظلوم واگر سر موئے جز این باشد وشود باز خلاف معدلت واقعے خواہد بود۔

(۶) - ولیکن ما شنیدہ ایم کہ خردمندان ما چہ خواہند گفت در این مسئلہ کہ آیا آن عوض را پادشاہ باید بدہد یا مجرم ودر صورتے کہ پادشاہ باید بدہد پادشاہ ہمہ گاو وگوسفند وخود نہ دیا بود از کجا ہے آرد کہ بعوض ہر یک ہفتاد بدہد۔ البتہ بایدپادشاہ خود تمام گاو وگوسفند بخشی از رعایاے خود را نظلم بگیرد وبعوض ظلم دیگران بمظلومان بدہد تا کہ معدلت کردہ باشد۔ اگر بایستے زر بدہد بخود کہ از وجہ وممر حلال باشد ہیچ یک ضرور بود کہ زر بخشے از رعایاے خود بظلم بگیرد وگاو وگوسفند خریدہ در صحراہا رہا کند برائے مظلومان ٭

(۷) مختصر اگر خردمندان ما کہ این چیزہا را معدلت شمارند معذرتے آرند در جواب این مسائل وتجاہل احمقانہ بجا آرند ما میگوئیم این است وجز این نیست کہ این ما عدالت ملکہ اعمال مردمان صحرانشین نادان بود وبس ٭

(حکایت دوم) - عمرو لیث یکی را بسخن صاحب غرضی محبوس ساخت مادر آنکس عرضداشتے نوشتہ بر سر راہ عمرو بایستاد چون عمرو برسید پیرزن بتعجیل کاغذ را باز میکرد کہ بدست عمرو بدہد مرکب عمرو تند بود در رسید عمرو متغیر شد وبفرمود تا آن ضعیفہ را دور کردند واز انجا بگذشت ۔ باز عجوزہ بر سر راہ آمد وبایستاد تا عمرو باز گشت دیگر بار پیش آمد وتظلم نمود عمرو پرسید این کیست گفتند مادر فلان محبوس است عمرو از وے متغیر بود وروے بگردانید وملتفت نشد۔ زن گفت اے ملک حکم تو در بارۂ پسر بیگناہ من چیست گفت آنکہ او را صد چوب بزنند ورویش را سیاہ کنند وگرد شہر بگردانند وندا کنند کہ ہر کہ در حضرت سلطان عاصی شود سزائے

وے این است ۔ الغرض بخت‌نصر زن گفت اگر حکم تو این باشد پس حکم خدا کجا شد از هیبت این سخن رزہ بر عمر دا فتاد و بیہوش شد و چون باخود آمد بفرمود تا محبوس را از زندان بیرون آوردند و خلعت خاص بدو پوشانیدہ بر مرکب خاصۃ سوار کردند و گفت او را در شہر و بازار گردانید و منادے کنید کہ ہر حکم کہ خدا کند عمرو لیث کہ باشد کہ خلاف آن در خاطر گذراند

ششم ۔ خردمندان امروز کہ جہان را بخوبی دیدہ اند میدانند کہ چہ خرافاتے در فعل یعنے معدلت این پادشاہ بودہ و تا بچہ اندازہ نویسندۂ این حکایات نادان بخت بودہ و ہمچنین کسانیکہ امروز پیرو این اشخاص و نویسندگان اند +

(۱) خطاے اوّل این پادشاہ اینکہ سخن صاحب غرض بیگناہے را حبس نمود +

(۲) خطاے ثانی او اینکہ از دادخواہ رو بگردانید و متغیر شد +

(۳) حماقت ثالث او اینکہ ارادہ داشت بیگناہے را کہ سخن صاحب غرض حبس کردہ بود صد چوب زند و حکم کند رو سیاہ کردہ در کوچہ و بازار بگردانند و علاوہ برین ندا کنند کہ سزاے کسے کہ در حضرت سلطان عاصی است این است +

(۴) حماقت رابع او اینکہ حکم کرد از حبس بیرون کردند آن بیگناہ را و خلعت پوشیدند و در شہر گردانیدند و ندا کردند کہ پادشاہ بموجب حکم خدا عمل نمود و حال آنکہ از اوّل تا بآخر بر خلاف حکم خدا کردہ بود ۔ خلاصہ کسانیکہ امروز وضع عدالت واقعی را میدانند بیہودگیہاے این اعمال را مے فہمند و نیز غرض بندہ را ۔ بر این معدلت نہ تنہا باید خندید بلکہ کار دیگر ہم باید کرد +

(**حکایت سوم**) سلطان محمود با ارکان دولت خود گفت کہ ابلہ ترین مردمان را پیدا کنید بندگان درگاہ حکما و ندما و زیرکان و خوش طبعان را باطراف و اکناف مملکت فرستادند و ایشان متوجہ شدہ باستعلام این چنین کسے

مشغول بودند و در استکشاف احوال جهّال و احمقان مبالغه مے نمودند باخر شخصے
دیدند که بر شاخ درختے بر آمده و تیر بر این شاخ میزند تا گسیخته گردد و معلوم بود که اگر آن شاخ
بگسلد هر آینه آنکس از سر شاخ بلند بر زمین افتد و اگر فرضاً هزار جان داشته باشد یکے را
بسلامت نبرد همه اتفاق کردند که این کس ابله ترین خلق عالم هست و او را گرفته نزد سلطان
بردند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند سلطان فرمود که از و ابله تری هست گفتند حضرت
سلطان بیان فرماید گفت حاکم ظالم که بجور و تعدّے رعیّت خود را براندازد و خود را
بدین واسطه منکوب و پریشان حال سازد

هفتم ـ ما (یعنی بنده دهری) بآواز بلند میگوئیم که این حکما و
ندما و بزرگان همه ابله بودند و یکے را عقل بکفایت نبود که همان ابتدا بگوید بسلطان محمود
که ابله ترین خلق تو هستی که لکها خلقِ خدا را کشتی و ظلم نمودی ـ و از همه ابله ترین کس بود
که این حکایت را در کتاب خود درج کرده ـ اگرچه ابتدا نوشته که اربابِ حکمت در این
باب مثلی پرداخته اند و اهلِ ظاهر آنرا حکایتے ساخته اند ـ اگر چنین باشد واقعه نیست ا
صلے ندارد ولے اگر چنین چیزے را نسبت بسلطان محمود یا دیگرے بدهند این
قباحت ها و حماقت ها در آن هست +

هشتم ـ ما اکنون مختصرے در این باب مے نویسیم و امیدوار
از خردمندانیم که انصاف دهند که حق است یا ناحق ـ اگرچه در **حیدرآباد** دو ثلث
خلق هنوز تمیز نے آرند که قانون نیک و بد چیست ولیکن بیشک عقلاے آنها بیش و کم
میدانند که معنے واقعی عدالت این است ـ و هرچند که ما را بالفعل سخن بر این نیست
که هنوز روزگاران باید که قانون معدلت واقعی در این ملک جاری شود و محتمل که
امکان پذیر نباشد زیرا که در این ریاست اصول نیست و مراد از اصول این است
که حکومت باید یا قومے باشد که بطور واقع از طرف قوم وکلاے چند در مجلس نشینند

یا انکہ چیزے بآن صورت باشد کہ اقلاً چہل یا پنجاہ کس از رؤس او ار باہم نشینند و بطور آزادی و بے غرضانہ در کلّے و جزئے امور گفتگو کنند و ہرچند کہ در عدالت این ملک خلافہا می بسیارے پیشود و ہنوز تکمیل نیافتہ و اکثرے از خلق شاکی ہستند مگر آنکسے کہ اساس آنرا نہادہ درست و نیّت خالص نہادہ و بر وضع عدالت و قوانین آن ایرادی نمیرود بلکہ بر عمّال آن ایراد میرود و بنا بر این ہمہ نیک میدانند و بر وفق عقل سلیم محکمۂ عدالتی عالیہ در پایۂ تخت است و در ہر صوبہ و ضلع و قریۂ نیز محکمہ ہست و روزمرّہ بامور خلق و بندگان خدا رسیدگی میشود و احدے از رعایائے این ریاست نیست کہ دسترس بمحکمۂ عدالت ندارد و کار ہرکرا کسے بکشد در یک ساعت مقدمۂ او در عدالت داخل و بحاکم عدل میرسد و حال آنکہ پادشاہ ملک در مکان خود آرام نشستہ و مخل کہ بدیگر فرائض منصبی خود مشغول یا مشغول نیست - و بے غرض ما بالفعل و در اینجا معدلت است نہ چیز دیگر - ولیکن در ما ممالکے کہ قانون معدلت واقعی در آنہا جاری است و ما چیزے از دور و نزدیک شنیدہ و میدانیم

(۱) پادشاہ را ابداً قدرت و اختیار آن نیست کہ بسخن یا غرضے کسے را حبس کند -

(۲) ہرکرا اقتدار و اختیار حبس کردن باشد قدرت ندارد کہ یک ساعت مجرمے را حبس کند تا آنکہ جرم او ثابت نشود و فتوے سزائے او در محکمۂ قضا و بزبان و قلم حاکم قضا نرود -

(۳) پادشاہ یا دیگرے را ابداً اختیار و قدرت آن نیست کہ مجرمے را سزا او بدہد سزائی کہ در شرع یا در عرف آن سزا برائے آن جرم مقرر نشدہ باشد - و اگر برخلاف این چیزہای مذکورہ شد فغان تمام رعایائے حکومت بر فلک میرود و اوّل بزبان و قلم و بعد از آن بشمشیر رفع میکنند آن خلاف را و درہ واقع پادشاہ یا ہر کہ مہام ملکرانی بقبضۂ او باشد بظاہر جوابدہ خدا نیست بلکہ جوابدہ خلق ملک است -

این لب سیار مختصر ذکر شد در اینجا +

(در تربیت خدم و حشم)

در این باب بطور اتفاق چیزهائے بسیار خوب مفید هم درج هست که اگر بر آنها عمل کنند بے نهایت ملک و خلق ملک ترقی میکنند و گاہے ملت اپیروی آنها را نکرده اند و ازان طرف چیزهائے قبیحه بسیار مضره هم درج هست که تا بوده ملت اپیروی آنها را کرده اند و ما بطور اختصار چیزے در هر یک می نویسیم۔ دو حکما گفته اند که سلاطین را از ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر ملازمان گزیر نیست از برائے آنکه هر کس که بعضے از ممالک عرصهٔ جهان در قبضهٔ تسخیر وے باشد و جمعی از آدمیان در قید تصرف او باشند مر او را ضرورت است که نظر در جزئیات و کلیات مملکت خود بر قانون احتیاط بکند و از روے یقین بغور امور رعایا و زیردستان برسد و حال هر ایک از اعیان و اوساط مملکت خود را کماحقه بداند و در تحقیق این امر دو گوش و دو چشم کفایت نیست پس باید که جمعی مردم دانا و هوشمند نیک سرشت و بلند همت ملازم وے باشند تا او مالک گوشها و چشمهاے همه باشد که هیچ چیز ملک را زیان کارتر ازین نیست که اخبار اطراف ولایت و صورت حال رعیت از سلطان منقطع گردد" +

نهم - بیشک چنین هست و چنین باید باشد ولیکن این چیزگاہے در میان مردم مشرق زمین وجود نداشته و آنچه این اشخاص خود کرده اند همه از پادشاه پوشیده بوده و هر چه دیگران کرده یا نکرده اند یک بیک را بپادشاه رسانیده اند آن هم محض از روے خیانت و ... و اغراض خود - بیشک آنچه من میدانم از ملک خود که محیط هست قطرهٔ از آن کاسه بسمع مبارک شاهنشاه جهان ملک نا رسیده - این هست که امروز مردم فرنگ اخبار و روزنامجات را جاری کرده اند و آزادی باخبار ها داده اند و از سراسر ملک خود آگاه اند - در ممالک ایشیا اولاً اخبار نیست و ثانی اینکه اخبار آزاد نیست و ثالث اینکه کسے را چندان شوق بملاحظهٔ آن نیست و خلاف شان سلاطین هست که بر اخبار نظر کنند - از این قبیل چیزها

بسیار نوشته است درین باب و لے چونکہ ؎

خواجہ در بندِ نقشِ دیوار است
خانہ از پاے بست ویران است

اصول در مملکت نیست گویا کہ ہیچ ما ارادہ داریم چیز ہاے را درج کنیم کہ غرض ما و اصل اصیل و بنیان واقعی اساس ملکرانی از آنہا ہستند کہ در ممالک ما وجود ندارند +

اصولے کہ بزرگانِ ما قرار دادہ اند براے ملکرانی اینہا ہستند +

در آداب جمعی کہ بدولتِ سلاطین تقرب جستہ اند و بنزاوار گشتہ اند ہر کہ چنین باشند رعایت چہار طرف برخود لازم دانند **اوّل** رعایت جانبِ حق **دوم** رعایت جانب پادشاہ **سوم** رعایت جانبِ خود **چہارم** رعایت جانبِ رعیت ـ امّا در رعایت جانب حق پنج شرط است (۱) آنکہ شکرِ نعمت آلہی و فضل نا متناہی او را بجا آرد (۲) مراسم طاعت فرو نگذارد (۳) رضاے خداے را بر رضاے پادشاہ تقدیم کند کہ چون حق سبحانہ تعالے از بندہ خشنود باشد خشم دیگران او را زیان ندارد (۴) آنکہ از خداے بیش ترسد کہ از پادشاہ (۵) آنکہ بخداے امیدوار تر باشد کہ بپادشاہ +

دوم ـ درین فقرہ ما فقط میگوئیم کہ میخواہد عبادت کند و میخواہد فسق کند باید کہ در آن چیزے کہ صلاحِ ملک و رعیت است از خدا ترسد و بموجب حکمِ قلب خود عمل کند ہر چہ میشود بشود ـ و لے ما سوال میکنیم کہ در صورتے کہ چنین نباشند این اشخاص علاج آن چیست علاج آن را ذکر نفرمودہ اند و بسیار کم کسے انسان یافت میشود +

امّا رعایت جانبِ پادشاہ را بیست و پنج شرط است (۱) تذلّل و تفرع و اظہارِ عجز و خدمتکاری چہ ملوک را ہمتہاے عظیم و حالتہاے بزرگ است کہ بآن متفرد اند از غیر خویش و آن بدان سبب است کہ مظہرِ سلطنت آلہی واقع شدہ اند و ازین جہت لقب ظل اللہ بر ایشان اطلاق میکنند پس بآن معنی کہ این صورت در ایشان مختفی

است از همهٔ خلق استخدام و تعبّد خواهند و خود را سزاوار آن شناسند و در هرچه کنند طریق
استقلال و تفرّد رعایت نمایند و هرچند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و
برین تقدیر استغنائے ایشان طالب آن است که مردم محتاجے و مسکنت خود را بر ایشان
عرض کنند الے آخر +

یازدہم — این ہمان مطلب است که تمام گفتگوے ما بر سر آن است و ہمان
مطلب است که خرابی و تباہی ہر ملک بے اصول و ہر قوم بے قانونے تا امروز از ان بود
و تا قیامت از آن است و ہمان مطلب است که در میان ہر قومے وجود داشته باشد آن
قوم تا قیامت ترقی نمیکنند و خسر الدنیا و الآخرہ اند - این ہمان مطلب است که مثال آن
این است که شخصے بزرگ بر بیچارهٔ خشم گیرد و چاکران او پندارند و حماقت خود دانند که مولاے
آن ها بر قتل آنمرد راضی است و خدمتے بنظر شان رسد بمولاے خود و بیرون رفته سر آنمرد
را از تن جدا کنند - یعنی چون بزرگان و دانشمندان ملّت ما بنادانی این سان فتوے
دهند سلاطین را تصور کنند که معبود خلق استند و بر جان و مال و اہل و عیال خلق مالک اند
بلے اکرومت و ادب از بادشاہان از روے حرمت و ادب محض از رهگذر تهذیب باشد
بسیار خوب است نه از خوف جان - مگر نه سلاطین عظیم الشّان جہان را که امروز ما مے بینیم مثل
امپراطور جرمنی و امپراطور استریا و امپراطور روس و امپراطریس انگلند و پرزیدنت ہائے
فرانس و یونیٹید استیتس امریکا وغیره را رعایاے آنها کمال احترام را بر آنها میگذارند و نام
آنها تعظیم و تکریم میکنند و در سر مجلسے که برپا شود و در ممالک محروسهٔ آنها و از اقلّا پنج و ده کس ہمه
بر پا خاسته جام سلامتی آنها را در میکشند و بسیار کار ہاے دیگر ازین قبیل میکنند و مع ذلک
احدے را از ایشان چشم تقیید و بندگی از ہیچ خدمتگارے یا از ہیچ رعیّتے نیست و تمام خلق ملک در
آنها آزاد اند - پس چرا باید سلاطین ملّت اسلام یا مطلق اہل ایشیا اینگونه تعبّدات و بندگی
را از خلق توقع داشته باشند +

"(۲) - تحمّل محنت و مشقت ریاضت کشیدن و بر مکاره صبر کردن چه خدمت ملوک مبنی بر زحمت باشد" +

دوازدہم - این بدیہی است کہ ہر کہ مزد میگیرد باید محنت کند خواہ چاکر پادشاہ باشد و خواہ مزدور پس این خصوصیتے ندارد بچاکران پادشاہ +

"(۳) ہر چہ اندیشد و کند و گوید باید کہ دران مصلحت پادشاہ را ملاحظہ نماید ہم از جہت دنیا و ہم از جانب آخرت و طرف آخرت را مقدم دارد" +

سیزدہم - این فقرہ را کہ ما نمی فہمیم غرض نویسندہ چیست ہر چہ باشد نیک است و از جملۂ تہذیب اخلاق ہست - ولے اینقدر میگوییم کہ اگر چیزے باشد کہ مشترک است میانِ پادشاہ و رعیت بایک باید طرف رعیت را بیش ملاحظہ کند از طرف پادشاہ +

"(۴) - بطریق ملایمت و تلطف ظلم را در نظر او نکوہیدہ سازد و عدل را بتعریف و توصیف در دلِ او شیرین گرداند" + (در دل شیرین کردن عبارت بسیار بیمزہ است)

چہاردہم - ما سوال میکنیم کہ در صورتے کہ طبیعت پادشاہے در شہوت باشد و جہل در جبلّت او متمکن و مخمر باشد و ظلم در نظر او نکوہیدہ نماید ہر قدر کہ بملایمت و تلطف باو ظاہر سازند آنوقت چہ چارہ باید کرد و تکلیف چیست - حقیقت این خرافات را جواب نیست جز اصولِ ملک و حدی کہ بموجب اصول و قانون برائے ہر چیزے معین کنند یعنے قوم و جمعی از وکلائے قوم - و درین مقام بیچارہ نویسندہ یک حکایتے ہم ذکر کردہ ما نقل نمیکنیم آن ہم خرافت است +

"(۵) - پادشاہ را بر خیر دارد و چنان کند کہ خیر او بہمہ کس برسد اسلئے آخر"

پانزدہم - این ہم یکے از جملۂ تہذیب الاخلاق است و بسیار خوب است ولیکن پادشاہ نمیتواند زیادہ از مقدار معینے خیر کند و آنرا ہم از آن مبلغے کہ خاص است برائے مخارج خودش و آن مبلغ را بر وفق اصول مقرر کردہ باشند +

"(۶) - تا بر کسے وثوقِ تمام نداشته باشد و بارها منفعت و امتیاز موده باشد او را پیشِ پادشاه تعریف نکند"

شانزدہم - این هم داخلِ تہذیب الاخلاق است و خوب صفتے است و خصوصیتے بپادشاه هم ندارد و بلکه در نزد احدے نباید تعریف بیجا از کسے و بیگانه نمودن +

"(۷) - هر چه داند که پادشاه را بدان میل است از اسب و نوکر و امتعه و ضیاع و مستغلات وغیر آن (و ما میگوئیم زن و دختر و پسر) جهت خود نگاه ندارد و بلکه بطریقِ استدعا چنان کند که بنظر قبول رساند"

هفدہم - مسلم است که هر که هر چه دارد که مطبوع و پسندیدهٔ سلطان باشد اولاً باید بسیار ممتاز باشد و ثانی اینکه ملاحظهٔ منفعتی آن احتمال میکند رغبت بگرفتن آن دارد و بهر دو صورت با آنکه تا امروز رسم است در میان تمام طوائف متفرقه هیچکس راضی نمیشود مال خود را و آن هم مالے که خوب و ممتاز باشد بدیگرے بدهد و همچنین اگر با ملاحظه منفعتی آن کرده شود و ابداً پادشاه را حق آن نیست که مال کسے را بگیرد بهر حال هیچکس مالِ خود را از دل و بکمال رضا و رغبت بکسی نمیدهد بجز آنکه بداند فراشتی را میفرستند که بر دو آن اسب را از طویله فلان زن فلان کشیده بیارد و در صورت ندادن حکم شود که طنابش بیندازد - بلے در صورتیکه آن شخص بکمال آزادی و بمیل و رغبت خود مال خود را بپادشاه خود بدهد باکے ندارد +

"(۸) - چون پادشاه باو سخن گوید بدل و جان و عقل و هوش و چشم و گوش متوجه بسخن او باشد"

هجدہم - این هم نسبت باخلاق دارد و شخص باید در همه حال چنین باشد +

"(۹) - در مجلسِ ملوک با کسے سرگوشی نکند سر نگوید الی آخر" +

نوزدہم - این مطلب نسبت دارد بجالت و عالمِ آزادی و بسیار مشکل است بیانِ آن و البته در میان مردمِ ایشیا بسیار سخت و نازک استند اینگونه مطالب - بطور اختصار

میگوئیم کہ درجۂ اعلاے خلق و اصناف شریفہ کہ بحسب علم و دانش و خاندان و درجاتِ عالیہ وغیرہ اصناف عالیہ خوانده میشوند نزد تمام عقلا و تہذیب یافتگانِ جہان (دلو اینکہ بحسب عہدہا و مناصب یکے بالادست و یکے زیر دست باشند) اینہارا اجازت ہست کہ در مجلس سلاطین بنشینند و سخن گویند مہذبانہ و تبسم و خنده نمایند مؤدبانہ و اگر مستعد باشند و ہر دو یا سہ باہم سخن گویند آہستہ یا بنجوے ہم ہیچ قباحتے ندارد زیرا کہ این اشخاص در مجلس سلاطین و ہر نزد کسے مصاحب و ندیم یا بمنزلۂ مصاحب و ندیم استند نہ چون فلامان و عباد و چاکران اند +

"(۱۰) - باید کہ چون سلطان از کسے دیگر سوال کند او سبقت نکند و جواب ندہد" +

بیستم - این فعل داخل تہذیب الاخلاق است و در نزد ہر شخصے و در ہر مجلسے نیک است + الغرض بعضی ازین شرائط ازین قبیل و خرافات اند و ما آنہارا رہا میکنیم و آن ہارا میگیریم کہ غرض در آنہا است +

"(۱۹) - اعتماد بر بخت و رضائے سلطان نکند و بہ بسیاری خدمت خود نیز واثق نبود چہ غرور جاه خدمت را فراموش میکرد اند و دیگر آنکہ با سلطان اظہار نکند کہ مرا نزدیک تو حقیست یا سابقۂ خدمتی دارم الے آخرہ" +

بست و یکم - اگرچہ این مطلب را ما خرافاتِ محض میشماریم و لے بازچیزے درین باب مینویسیم +

داقعاً باید انشی نویسندگان را ظاہر میسازند این چیز نویسندگان عالی مقدار یارا - ہر شخصے را از چاکران سلطان باید خدمتے باشد معین و خدمت و ادا مزدوسے یعنی مواجبے باشد معین و اینہا ہمہ بر طبق ضابطہ و قانونے مستحکم - و این چاکران بر دو قسم اند بعضے خانگی اند یعنی تعلق بخدمت خاصۂ سلطان دارند یا تعلق بحکومتِ ملک آنہارا کہ تعلق بخدمت خاصۂ پادشاہ دارند مثل پیشخدمت و فراش خلوت و میر آخور وغیرہ باید پادشاہ از کیسۂ خود مواجب دہد و آنہا کہ تعلق بحکومت دارند باید مواجبِ خود را از حکومت و ریاست گیرند + باقی ماند درجات و

مراتب حرمت و قدر ودانی این عمده بلکه فقط باید بسته بآن باشد که اشخاص کارها و خدمات لایقے کرده باشند محض برائے بهتری ملک و خلق ملک و ترقّی ملک و امثال ذلک نه اینکه صد تومان پیشکش بگیرند و شخصے را خطاب خانے دهند یا ملک التجاری که کاهے نه یکدینار ش صرف شده است برائے آسایش اهل ملکش و نه یک قدم زده یا یک نفس کشیده است برائے ترقّی ملکش بلکه هزارها کس از ظلم و جفائے او دست بر فلک دارند و تباهی ملک خود را از خدا میخواهند - جائے تأمّل و تعمق است که کسانے که رهنما کاران کوششان از این خرافات پُر شده و بزرگان و علما و حکمائے آنها گوش آنها را پر کرده اند از اینگونه خرافات چگونه میتوان بیک ساعت گفتگو یا یک آرتیکلے در اخبارے یا بچند صفحه نوشته این خرافات را از گوش آنها بیرون کرد و گوش آنها را از چیزهائے دیگر پُر نمود ٭

(۱۹) محل عرض حاجات نگهدارد که عرض کردن بر ملوک حکم نماز دارد اے آخر" ٭

بیست و دوّم ــــ ما نمیدانیم مراد از عرض حاجات چیست - اگر غرض از عرض حاجات طلب نان داشتن و پلاد و اغراض خاصّه خودش ها شد البتّه هر وقت میخواهد عرض کند که محلّ و موقع آن باشد ولیکن از برائے فواید خلق باید فوراً عرض کند و فوراً جواب آنرا بیابد و در صورتے که اصول و قانونے درکار باشد بموجب اصول و قانون باید عمل کند - در امور نظم و نسق ملکے فرّاش خلوت و پیشخدمت و میرآخور و امثال این ملازمان را ابداً ابداً مداخلتے باشد بلکه وزرا را باید دخل باشد و هر کرا که بموجب ضابطه اختیار رسد اخلت باشد - البتّه پیشخدمت و این اشخاص میتوانند در امور متعلّقه و خاصّه خود پادشاه سخنے بگویند و آن هم در کارهائے منسوبه خودشان خاصّتهً ٭

(۲۱) - باید که از ستم سلطان نرنجد و غلظت و درشتی ایشان را بدلجوئی و خوشی قبول کند چه گفته اند عزّت پادشاهی و سطوت فرماندهی زبان را گشاده کرده اند باعراض مردمان سبب - پس بر این تقدیر با ایشان مدارا باید کرد و اگر از دست ناز ے

لازم سلطنت است کسے را دشنام دہند باید کہ بدعا بپردازد +
دیگر آنکہ اگر در معرض سخط و غضب و عتاب سلطان افتد البتہ با ہیچ آفریدہ شکایت نکند الی آخرہ"۔

بیست و سوم ۔ این مطلب مطلب بسیار مہمی است کہ ما باید در آن چیزے بطور اطناب بنویسیم و لیکن بسیار مختصر مے کنیم ۔ در اینوقت چنان آتش تیزی در وجود بندہ است کہ میخواہیم چندان درشت و سخت و تلخ بنویسیم کہ جہانے بغیرت را برانگیزانم ۔ باید دانست کہ کسانیکہ در دبستان این معلّمین درس تہذیب آموختہ اند تا امروز ہم پیرو این مرشدان جاہل و راہنمایان گمراہ اند و در واقع حالا خود را اُستاد و معلّم و راہنمائے دیگران میدانند کہ یکے از آنہا کسے است کہ حکمت و سیاست در دستیاب الاخبار می نویسد و مختلف مسائل را جواب میگوید رائے آن اشخاص این است کہ میگویند ؎

دشنام نکو دعاست این ہا

و نیز ؎

ہر چند جفا کند شکایت نکنیم
گوئیم کہ جرم از طرف ماست ہنوز

و لیکن نیز در رائے تمام مہذبین جہان (یعنی جز ملّت و قوم ما) اوّلاً پادشاہ را ہیچ حقے نیست کہ با احدے دشنام گوید و زبان بلفظ غیر مہذّب بکشاید ۔ ثانیاً خلافِ شانِ پادشاہ است کہ زبان بلفظ نامہذّب بکشاید و اگر چنین شود باید نقل مجلس ہا گردد و در ہر روزنامہ و اخبار و کتابے بدرجہ شود ۔ ثالثاً چاکران بر دو قسم اند قسمی از آن قبیلے ہستند کہ امیدانیم و ہیچ پادشاہ مہذبے چنین اشخاص را در خدمتِ خود نمیگذارد و ہیچ خلق و حکومت مہذبے اینگونہ اشخاص را عہدہ نمیدہند و در امور ملکیہ منصوب نمی سازند کہ ہم تحیل بحسب خاندان کمین بودہ اند یا باعمال خود کمین و اجلاف و ارذال اند یا آنکہ بے دانش بودہ و ہستند اینہا ابداً قابلِ خدمت پادشاہی نیستند و نتیجہ بودن این اشخاص در حضور و خدمات سلاطین و حکومتہائے اسلام ہمان بودہ

کہ ناشنیدہ و بہتان ہست کہ امی بینیم امروز دو این اشخاص از دشنام زنقحبہ و پدر سوختہ پروائی ندارند
قسم دویم - اگر علما و فضلا و حکما و صاحبان دانش و حسب و نسب ہر دو محترم و شریف باشندگاہی
اینہارا شان و مرتبہ از درجہ سلطنت فروتر نیست و سزاوار اینگونہ الفاظ رکیک بلکہ ادنے لفظے
رکیک نیستند ولو اینکہ در خدمت سلطان باشند و اگر اینہا واقعاً چنین اند یک ساعت نباید در
خدمت پادشاہ بمانند و باید خود را افگنند بزہر یا بگلولہ اگر پائے قانون و معدلت درمیان
نباشد جز آنکہ واقعاً معدلت و اصول در ملک نباشد و جان و مال خود را ہم دوست دارند
و از خوف اتلاف جان و مال خود مجبور باشند کہ باین چیزہا تن در دہند - کمال افسوس ہست
کہ بزرگان عالیشان ما (کہ در نزد ما عالیشان نیستند و در نزد دیگران عالیشان اند) این چیزہا
را در کتب نوشتہ و دستور العمل چاکران سلاطین و نیز اساس سلطنت قرار دادہ اند +

دو

(۲۳) اگر سلطان بر یکے خشم گیرد یا نزد وے متہم شود باید کہ از آن کس
تجنب نماید و با متہم زدہ اختلاط نکند الی آخر

بیست و چہارم - باید دانست کہ جرم بر دو قسم ہست یا خلاف
شرع است یا خلاف عرف و آن ہم بر انواع اقسام دارد مثلاً شخصے دزدی کردہ ہست برخلاف
شرع و شخصے قرض گرفتہ ہست بخلاف یک قانون ملکی البتہ این ہر دو مجرم اند و ہر دو سزاوار
عقوبت اند ولیکن بہرحال عزت و حرمت آنہا بحال خود ہست تا ہنگامیکہ در محکمہ قضا جرم
آنہا ثابت شود و بسزائے خود برسند و آن وقت از درجہ اعتبار مے افتند - البتہ در
چنین مقامے مردمان مہذب و شریف از صحبت اینہا کنارہ میجویند ولے ہیچ خلاف و گناہے
نیست کہ دوستان قدیم اینہا باز با اینہا صحبت دارند - ولیکن از قبیل خشم پادشاہان بجا کر
انسان در ہر خانہ و دکانے و در میان مرآقا و غلامی یا نوکرے اتفاق مے افتد کہ بسا
باشد برائے این بودہ کہ غلام قلیان را دیر آوردہ و چائے را بد ساختہ پس این چیزہا
جرم کسے نیست جز جرم کسانے کہ چاکران پادشاہان و حکام ہستند در ممالکے کہ آزادی

نباشند +

"(۲۴) آنکه در پے رضاے سلطان رود و آن بچهار چیز میسّر است - اوّل هرچه
پادشاه گوید تصدیق کند مگر چیزے که مخالف شرع و دین باشد - دوّم راے و تدبیر او را بستاید
سوّم - محامد او را ظاهر کرده اند - چهارم - مساوی و قبایح او را بپوشد" +

بیست و پنجم - نمیدانم قباحت این فقره را خوانندگان هم دریافتند
یا نه - این بیچاره خود در سطر ما قبل میگوید "مگر چیزے که مخالف شرع و دین بود" و ندانسته است
که تصدیق بیجا و ستایش راے و اظهار محامد و پوشیدن قبایح هر چهار مخالف شرع استند
و کذب و این مرد خود خلاف مرضی خدا و شرع میکند براے رضاے سلطان و در نزد
خردمندان اگر خلاف شرع این مرد از آن پادشاه زیاده نباشد کمتر نیست +

در دو صفحه بعد در آداب امرا مینویسد که "سوّم از آداب اُمرا آن است که جهد
نمایند که از جاه تحصیل مال کنند نه از شاه یعنی چون قدرت دارند بخود سعی نمایند و مال بدست
آرند و بمالِ پادشاه طمع نکنند الے آخر" +

بیست و ششم - ما ابداً نمی فهمیم مطلب نویسنده را - همین قدر عرض میکنیم
که از این مضمون هیچ مطلب دیگرے مفهوم نمیشود جز آنکه بلندگانِ خدا ظلم کند و در زر و قند و چاے
و اسب و الاغ و گوسفند و امثال اینها بگیرد - ولیکن رسم ممالک تهذیب یافته و تربیت شده
این است که از مالیاتے که از ملک و خراجے که از خلق میگیرند پس از وضع تمام مخارج آمادگی
اسباب آسایش خلق و آبادی و معموری ملک مثل درست کردن طرق و شوارع و تعلیم و
تربیت خلق و تعمیر و امدادات عمارات و پلها و سراها و کشیدن رودها و جداول و دار الشفاخانه ها
و خرج حراست و حفاظت حدود و ثغور ملک و بسیارے دیگر از اینگونه چیزها پادشاه و اجزاے حکومت
و عملهٔ حکومت هرکه و بهر درجه که باشند بر حسب اصول و ضابطهٔ ملک بهرهٔ دارند باید بگیرند و بس
تمام خراج و آمدنی ملک مال پادشاه نیست و نوکر پادشاه هم باید مواجب داشته باشند نه آنکه

سعی نماید و مال بدست آرد +

در صفحۂ بعد مینویسید "ششم باید که بر ہر کار که از سلطان صادر شود که نه مخالف شرع بود او را مدح کند و آن کار را بخوبی ستایش کند" +

بیست و ہفتم - اگرچه این مطلب را در فقرۂ ۲۵ جواب دادیم و تکرار آن لازم نیست و لے ما سوال میکنیم که آخر خلاف شرع کدام است و خلاف شرع منحصر بکدام چیزہا است - دیگر انکه چرا خلاف تہذیب و عرف و عادات قومے خود و نیز رسوم و قوانین کلیۂ جہان را ذکر نکرده است - این بیچاره نمیداند که فرضاً اگر اندکے از شراب خلاف شرع باشد خوردنش بسیار خوردن از شربت گلاب ہم خلاف عرف است و ما اندکے قدم پیشتر گذاشته میگوییم که ہر چند ما خود شراب نمیخوریم و فتوے خوردنش را نمیدہیم و لے "شراب خوردن پنہان به از عبادت فاش" یک وین گلاس شراب خوردن بہتر است از یکقدح شربت گلاب خوردن و ہمچنین از این قبیل چیزہا کرورہا ہست که اغلب مردم قباحت آنہا را نمیدانند - مثلاً ده زن منکوحه داشتن قباحتش بیش است از ہزار زنا کردن +

در آداب وزراء از انجمله مینویسید که "اگر سلطان رائی اندیشد که مصلحت مالی و ملکی در آن نبود باید که بدان راضی نشود و لیکن در مجمع آنرا اپسند کند و بر سر جرم نکوہش آن نماید و داند که رائے ملوک مانند سیلی باشد که از سر کوه در آید و کسی که بیک دفعه خواہد که آنرا از طرفی بطرفے گرداند در ورطۂ ہلاک افتد الی آخر" +

بیست و ہشتم - بر خردمندان جہان در این زمان بخوبی معلوم است که این وضع جہان نیست و وزرائے پادشاه را باید در مجلس علی رؤس الاشہاد گفتگو کنند در مصالح ملکی و مالی و بکمال آزادی آرائے خود را اظہار سازند و سلطان باید میر مجلس آنہا باشد و بدہان ہمه چشم دارد و را ے اکثر را پسند کند و خود نیز یکے از اجزائے آن مجلس باشد و لوا ہم یک مدت یا بیشتر مقرر باشد و ہمه وزراء آنچه میگویند و رائے میدہند پادشاه را

راهنمائی میکنند جوابده خلق ملک استند. این چیزها بخوبی معلوم نمیشود بکسے واین خرافات جاهلانه طفلانه معدوم وموقوف نمیگردد تا آنکه بعضی از بزرگان وخردمندان اصول ممالک دیگر را (یعنے امروز مراد ما اصول ممالک فرنگ وامریکا است) ترجمه کنند وبدقت مطالعه نمایند وبموجب آنها عمل کنند. والا همچنانکه تا امروز ممالک ایشیا وبخصوصه ممالک مسلمانان تباه بوده استند تا قیامت تباه خواهند بود +

ما نمی توانیم آنچه در مغز وسینه داریم بالائے صفحات این مختصر رساله بریزیم همین قدر عرض میکنیم بخدمت خوانندگان که اینها همه خرافات استند واگر ما بر هر باب دهر حکایت وفقره از کتاب اخلاق محسنی ودیگر کتب ازاین قبیل ایرادے وارد آریم "مثنوی هفتاد من کاغذ شود" حکمتهائے که در سید الاخبار نوشته ومینویسند هم در سیاست وتمدن وغیره سراسر ازاین قبیل خرافات استند وبر عقلائے جهان معلوم است که مردمانی که از جهان بید الشمس اطلاع اند بمحض آنکه چیزے در زبان عرب ومقدمات یا ادبیات عرب دستی دارند نمی توانند حکمت بنویسند وانکه حکمتیکه بوضع امروزه جهان مناسبتے داشته باشد. اینها جز آنکه نزد خردمندان خود را خفیف وذلیل گردانند ومایهٔ ضحک شوند دیگر کارے نمیکنند وحکمت هائے اینها فائده دیگرے ندارند. بعضے از آن خرافات را ما اکنون دراین رساله درج میکنیم باختصار +

در نمبر (۱۸) سید الاخبار نوشته "حکمت. بسبب اینکه غیر از معادن علم داکتری که تدبیر بدن انسانی است وگفتگو از عوارض ذاتی آدمی شود وعلم بیطره را موضوع او بدن حیوانی است بجمیع اقسام وانواع در جمیع امصار واقطاع خبان انتشار داده اند که از برائے هر علمے چهار پنج سالے زیاده زحمت نکشند وزیاده ازاین نکوشند وجام مراد را از ساقی تقدیر خود ننوشند. باوجودیکه در علم طب فقط شصت علم است که محتاج الیه طبیب است واین فوائد را اگر ما باین ورقهٔ اخبار بریزیم از قبیل دریا شیدن بمکانش است زیرا که احتیاج

بتعلیم و تعلم دارد و بزانو تہ کردن و رنج بردن اسے آخر" +

در نمبر (۹) مینویسد "خواستیم کہ تفصیلے از علوم ابدان در این ورقہ ثبت شود مگر نظر بانیکہ این علم خود متاصلاً فنے شریف و محتاج بدرس و تدریس است لہذا از آن اعراض نمودہ و حالا بعضے فوائد آن تبصرۃ برائے آگہی نمیکاریم کہ جمیع امور دنیوی و عقبوی از ریاسات و سیاسات و مکاسب و مزارع و متاجر و مداخل و مخارج و مصارف و ہمہ امور علوم و معارف موقوف بر ہمین صحت بدن است کہ متکفل آن صحت علم طب است خواہ یونانی باشد خواہ مصری خواہ انگریزی اسے آخر" +

در نمبر (۱۰) مینویسد "اخ الحکمتہ ۔ شرافت علم تا بحدی است کہ ہموارہ در طبقات دہور ترقیات بنی نوع انسان از ہر صنف و صنف بسنج باین متاع گران بہا شدہ است کہ در عصر سلف ہمہ مردم حتے سلاطین تجبیل اہل علم منتوبہ کردہ اند کہ بمقدار فضائل و کمالات بمدارج ارباب علم افزودہ اند و ہموارہ برائے تشویق ایشان ابواب مراحم ملوکانہ بر چہرۂ محصلان کشودہ اند تا بجائیکہ صفوف صنوف ارباب علم را در سلام بطرف یمین وادندے و آنچہ میسر شود از ادرارات و انعامات و اکرامات و خلع فاخرہ بجواہر زاہرہ علے حسب المراتب بخشودہ اند اسے آخر" +

در نمبر (۱۱) مینویسد "و از حکمت مدنیہ سیاسیہ ریاسیہ تسویہ و تصفیہ در امور و انصاف و اجتناب از قول و فعل زور است استعمال این حکمت عملیہ در ہر ملک و دولت و ملت ملکہ ہر قوم و قبیلہ و خانہ مایۂ رفاہ و آسایش اہل آن خواہد بود و پس از حصول رفاہ و آسایش تماماً ارباب علوم و اصحاب صنایع و بدایع و اہل زرع و زرع و تجار و کسبہ بترقیات گوناگون و معنی آن در نظر ہوشمندان موشکاف و اصناف حکیم منشان باکفایت آن است کہ در مورد ترحم و عفو بلحاظ حکمت منظورہ رحمت آرد و در محل غضب و سخط بواسطہ حکمتے کہ منظور است کار را بسختی و خشونت گمارد اسے آخر" +

در نمبر (۱۵) می‌نویسید - "حکمت نافعه که موجب شفاے صدور و جمهور از امراض
خبیثهٔ اغراض نفسانیه و مایهٔ حفظ صحت مزاج ملکوتی امتزاج شخص جلیل القدر انسانیه است
آن است که اولاً اخلاط فاسدهٔ کثیفهٔ عفنهٔ صفات ذمیمهٔ رذیله را که عبارت از چهار خلط اند
اوّل تکبّر و تفرعن که از جوشش خون فاسده است - دوّم کسالت و سستی در امور دین و دنیا
که عبارت از بلغم لزجه است - سوّم کج بودن در فهم و تحصیل تکلیف خود در امر معاش و معاد
که صفراے فاقد المحامد است - چهارم حیله و مکر و غدّاری که عبارت از سوداے حاد است
بشربت منضج طبخ و نضج داده آن نیز مرکب از چهار جزو که هر یک دواے آن معدّل یک خلط
ازاین اخلاط اربعهٔ مذکوره خواهد بود الی آخره" +

بیست و نهم - برارباب دانش که نظر براین تمسخرات لایعنی انداخته
و این مهملات خالی از مفهوم را ملاحظه فرموده اند در صفحات سید الاخبار پوشیده نیست که تا
بچه اندازه و پایه اینها حکمت است.

بنده فقط اشارهٔ چند از اینها نمودم آنهم بکمال اکراه چراکه نخواستم تمام این خرافات را
و از چندین شماره سراسر در این رساله درج نمایم و اگر ممکن بود این ده بیست شماره را که از
سید الاخبار تاکنون طبع شده تمام حکمتهاے انها را بنویسیم و بر هر حرفے از آنها خورده
گیرم آن وقت معلوم میشد خرافات خیالات این حامل سفاره - این بیچاره که این
زلفت هاے بدل را درکارگاه کلّهٔ بے مغز خود از تار و پود تفکرات ابلهانه یافته
و این ادویهاے را که محض گیاهاے صحراے و خاشاک سرراه استند و تاکنون
تجربهٔ احدے نرسیده حتی ابوعلی سینا واثرے در وجود آنها نیست در دواخانهٔ
دماغ مخبط خود معجون ساخته و طبخ و نضج داده می‌پندارد که اهل ملت ما تاکنون عاری و عریان
بوده اند و اگر این گونه لباس ها در تن کنند هزار بار بیش از پیش بد شکل و بدصورت
بنمایند و تاکنون مریض بوده اند و اگر اینگونه دواها و معاجین را در استعمال آرند علاج فاسد

به افساد میکنند و نهر ار بار بیماریهای ظاهریه و باطنیه آنها مضاعف میشود (اکنون ما را کاری نیست به عبارات بی معنی این حکمت ها) (۱) این مردی که بپندارد خود تمام حکمتهای جهان را در معده دارد خود ملتفت نیست که در این خرافات چه غلطیهاست و بکار برده آ (۲) این بیچاره که بزور صرف و نحو و شاید چیزی هم ادب میخواهد بچند لفظی از مرض

علاج آدویه معجون خلط خون فاسد بلغم صفرا زرداب سودا

ملین نضج شیرخشت عناب گل گاوزبان - و چند لفظ دیگر از حکمت - سیاست

تمدن مدن آب هوا نبات هیأت نجوم انجره معادن

کیمیا - و فلان فلان ظاهر کند بر جمعی از جهلا که یعنی من بر دیگر علوم هم دست و تنها دست و بلکه ید طولی دارم نمی فهمد که خردمندان می فهمند که بیچاره در همه جا از بیان اندک چیزی عاجز بوده و عذری آورده و مطلب را رها کرده - چنانچه نوشته "خواستیم که تفصیلی از علوم ابدان در این ورقه ثبت شود مگر نظر بآنکه این علم خود متاصلاً فنی تشریف و محتاج بدرس و تدریس است لهذا از آن اعراض نمودیم" ما می پرسیم که کدام علم و فن تشریف و محتاج بدرس و تدریس نیست - اگر این مرد مخبط دماغ دستی در یکی یا دو یا سه از این علوم و فنون داشت خوب بود که بعوض حل معترضه لاطایلی همه مختلفه و بی ارتباط رشته یک علم را بگیرد و در چند ورقه سید الاخبار چیزی بنویسد تا آن وقت پایه و مایه او در آن فن ظاهر شود (۳) این بیچاره خیال کرده است که فضیلت من ظاهر میشود و کسی هم که نیست بمن رجوع کند که یا او را معالجه کنم یا علم طب و علوم دیگر را بخواهد نزد من بیاموزد (۴) حکمت او در آن است که چنان این حکمتها را نوشته که بدون ارتباط و خالی از محل تعریف و تمجید شخصی را هم کرده که ربع صفحه در حکمت بوده و سه ربع دیگر حل معترضه و یک صفحه هم مدح و ثنای آن کس که بخیل یک ورقه از سید الاخبار را بگیرد +

در نمبر (۱۶) حکمت او در اتفاق است میان اقوام و دول و یکی دو

دو حکایت ہم مناسب این حال آورده از قوم حضرت یونس غیره لیسر ہنویسید که "ددان وقت مرد مؤمن خیرخواه و حکیم کرده کارے مانند مدیر روزنامهٔ سید الاخبار ارشاد ابا نیستان گفت اے آخر" پس از آن مد فواید دوستی دولت ایران و دولت فرنگستان مینویسد که کمتر آنها کشودن رود کاردن است و میگوید خدا داند که منافع دلوانی و ریلیے این کار برای هر دو دولت چه قدر ها در ہر سانے است - پس از آن یک رائے بسیار خوبی میدہد و آن این است که "خوب است از رہگذر خیرخواهی این ریاست حیدرآباد فرخنده بنیاد رائے خود را بنویسیم - چه قدر خوب و مرغوب و مطلوب است که بندگان سپهر نشان عالی یعنی حضرت حضور پر نور دام ملکه العالی با اولیای دولت ذیشوکت قاہره یعنی ملک ایران راه و ربطے و انس و خلطے برسانند برائے اینکه این همه فوائد ملکیه که از حسن معاشرت و موافقت حاصل است دریافت اہل دکن گردد که اگر بحول الله این طرز دوستانه در این میانه اتفاق شود چه تجار با مایهٔ قوی پایه که از ایران در این سامان صد برابر زیاده از حالا در اینجا بیایند (این لفظ معلوم نیست چه بوده است) و اقل فواید این عمل این است که اگر کسے از فقرائے رعایائے این دیار بخواهد از اقمشهٔ البسه عمده و تحفهٔ ایران بپوشد یا از ہر شربت از شربتہائے آنجا بنوشد در کمال سہولت و آسانی بدالیشں ممکن خواهد شد" +

بعد میگوید - "الله از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جم جاه اسلام پناه ملائک سپاه اقدس شهریارے خلد الله ملکه نسبت بریاست حیدرآباد فرخنده بنیاد اظهار دوستی و وداد در یک سال قبل شده است که فرمان مهر لمعان مبارک در خصوص تقرر جناب رفعت و فخامت انتساب آقا محمد علی شوستری بسفارت دولت در حیدرآباد عز صدور یافته که انیکار الحق کلید گنجینهٔ محبت و مودت است" +

سی ام - معلوم نیست که این خردمندان ما هنگامیکه این خرافات حکمت آمیز را تحریر میفرمایند بنگ میخورند یا چرس میکشند - بیچاره ها ابداً اندیشه انندار کجا

شروع میکنند و کجا انتهی میسازند و چه غرضی در مدّنظر دارند. حالا ما ملاحظه میکنیم آنچه را که در این حکمت درج است.

(۱) باید دانست که آن بیچاره که مالک و مدیر رقسم مسکیند خود را در سیّد الاخبار.

تازه از ایران آمده و از جای اطلاع ندارد مثل بسیاری که سی سال است در انهلیک بوده اند و نویسندهٔ این حکمتها سیّدی است (اگر سید باشند) شوشتری.

(۲) این بیچاره و دیگر دارها دیگر مانند او تصور نمیدانند که در گشودن رود کارون فائده هست برای دولتی یا نیست در صورتیکه سودی داشته باشد زیانی هم وارد یا نه و این نه فقط بحیثیت تجارت بلکه عمده بحیثیت پلیتیک. بلی البتّه دانستن این چیزها کار طلّاب تدارس نیست بلکه کار اصناف دیگر است.

(۳) این بیچاره نمیداند که حضور حیدرآباد با اولیای دولت ایران ابداً نمیتوانند راه و رابطه داشته باشند بلکه با قونسل ایران هم اگر محض سلام علیک و خط و خطوط داشته باشند نه مبنی بر حکومتی و پلیتیکیه بلکه محض خانگی و شخصیه بدون اجازت حکومت هند نمی تواند داشت و کاهی اجازتش نخواهند داد و کار بجای نازک هم میکشد اگر در آن تأکید و اصرار شود.

(۴) در حیدرآباد بتخمیل دو صد ایرانی هستند که البتّه آقا محمّد علی شوشتری که سفیر ایران است بهتر از ما میداند. از این دو صد یک پنجاه سیّد و آخوند و کلاش و از جملهٔ یار اعبازان کربلا و بغداد میباشند و باقی تجّار ربابه و قوی پایه هستند که از آنها بعضی را ما دیده ایم که گاهی یک بقچه زیر بغل دارند که در آن یک دو طاقه قنادیز یزدی است و بندرت یک طاقه حسین قلی خانی یک چند دانه تسبیح و یک چند طاقه پارچهای سورتی و بردیمانی و اجناس دیگر سی هندی و بتخمیل منبی هم بغدادی.

بعضی دیگر ده بیست قسم تسبیح کلفت و باریک بگردن آویخته و چند انگشتر عقیق و سلیمانی و فیروزه و دیگر سنگهای سیلانی دهم کم بها و یکی دو شمشیر یا خنجر زنگ خورده و سکی در

تسبیح عقیق وکہربا ویک جفت کفش عربی و چند کلاه رومی وازین قبیل چیزها هم در دست دارند - و بعضے دیگر شربت فروش اند ولیکن اگرچه فقراے حیدرآباد در امکن است که از هر گونه شربتے ایرانی بنوشند چراکه همه را از شکر سرخ درست میکنند ولی از آن اقمشه و البسه نمی پوشند چراکه بسیار گران اند - فقراے حیدرآباد نه فقط شربت های ایران را میخورند بلکه حلویات ایران را هم یعنی نبات بدی را درست کرده در ظرفے میکنند و بر سر گذاشته در کوچه و بازار میگردند و بآواز خوش فریاد دارند - بوڈہ کی داڑہی بوڈہ کی داڑہی (یعنی ریش پیر مرد ریش پیر مرد)

(۵) سفیر بیچاره مارا در حیدرآباد احدے اعتنائی نشان ندارد جز بعضے از اہل ملک خودش که گاہگاہے بمکانش میروند و دشنامش میدہند که نه چاے دارد و نه قلیان و لباسیست که در آن جا یک شربت فروشی بیچارہ ہے افتد با آقا میرزا اشاکر طہرانی که یکے از اعاظم کبار و از خاندان عالی شان است که چرا تو بر کرسی می نشینی و من باید بر زمین نشینیم و اینها همه مانند بنده و حکمت نویس سیّد الاخبار آزاد اند +

اوّل قدم در راه مقصود

ما اکنون سه افتیم در شاهراه مطلب خود ولیکن هنوز مسافات بعیده هست تا که بمنزل مقصود برسیم - همین قدر هست که این آغاز و ابتدائے آن طریق است و در طے این طریق چندین مقامات را می بینیم و سیر مے کنیم تا برسیم بمنزل - این بنده حقیر میرزا اسمعیل دُردی ولد مرحوم میرزا ابراہیم ساغر اصفہانی که گاہے نام خود را از کسے و از ہمایان پوشیده و مخفی نمیدارم جز در اوقات خاصّه و بنا بمقتضیات خاصّه زمانیه و قلّیه چندین سال است که بهر سببے که در دست و دشمن نسبت بمن بد میدہند و بہر دین و آئین و وضع و طریقه که بر من حمل کنند و گمان برند چیزها در اخبار و رسالها نوشته ام در وضع و حالت و غالباً در ذمّ اہل ملّت خود عموماً و اہل ملک خود خصوصاً و بزعم خود محض از روے خیر خواہی و

بزعم دشمنان محض از روی خصومت و بدبینی و امثال اینها. مگر نوشته‌ام و می‌نویسم و از
اعدای بی‌پروائی ندارم خواه در آن سودی بدیگران برسد یا زیانی بخودم. و چون قریب سی
سال است که در این ملک هر صبح بسرم آمده و رفته و بهرجا سفری کرده‌ام شب و روز خود را
در ملاحظهٔ احوال جهانیان و در مطالعهٔ ترقی عالمیان و تنزل و نکبت مسلمانان بوده و آسایشی
فراغت نداشته‌ام لهذا اندک چیزی هم از جهان اخذ کرده‌ام و می‌دانم. و قبل از آنکه بر سر
مطلب رویم باید دانست که در این اوقات مدعیان بسیاری بخصومت بنده برخاستند ولی
بحمدالله همه سپر انداختند و چون دیگری را در مقابل من نیافتند دشمنان من خورشید علی
شوشتری که در این شهر خلد بنیان ارسطوی زمان و جالینوس فاضل و کامل دوران آنها است
تحریک کردند مکرر که چیزی در جواب من بنویسد و این مرد پوچ و دیوانه فرصت نمی‌یافت تا آنکه فرصت
یافت و چیزی در جواب من نوشت و این فقره در اینجا باشد تا در محل خود ذکر شود +

سبب جریان و نشر نسیم الاخبار

آغا میرزا زین العابدین صاحب نامی شیرازی که اکنون مهتمم استند در دار الطبع سرکار عالی
حیدرآباد بملاحظات چندی که از انجمله یکی این است که برادرزنی دارند جوان از ایران تشریف
آورده و بیکار است بشغلی اشتغال داشته باشد اراده نمودند که اخباری در این شهر جاری
سازند ولی کسی را نیافتند که بعضی مطالب اخبار را و بخصوصه مطالب و مضامین روزنامه‌های
انگریزی را بآنها برسانند و بآن طوریکه شایسته است لهذا روزی چند کس باتفاق
آمدند در منزل بنده و اظهار نمودند که این اخبار را ما جاری می‌کنیم شما نیز در آن شریک باشید.
یعنی کمک نمائید ولی یک شرط نمودند که بنده بسیار سخت یعنی حق ننویسم در حق اهل وطن
و قوم خود و بنده نیز این معنی را قبول کردم +
بنده بی‌نهایت خوش گشتم که حالا دیگر روزنامهٔ در دست بنده موجود است و همواره

چیزے از خیالات خود را و آن درج میکنیم برائے بہتری ملک خود و مطالب بسیار را ہمہ را از
روزنامجات انگریزی گرفتہ ترجمہ مینمائیم کہ موجب ترقی اہل ملک من باشد۔ و لے غافل از این
بودم کہ جناب احکم الحکمائے زمان را ہم میخواہند حکمت بنویسند برائے سید الاخبار و نیز حکّت
اصلاح بے حد نوشتجات بندہ را مضائقہ نبود اگر اصلاحے میدادند در آنہا بعضے الفاظ یا
عبارات آنہا خیر از این ہم بالاتر بود۔ استہار اخبار را کہ بندہ مانند عروسی گلعذار نوشتہ بودم
فوراً بنزدیک حکیم الممالک بردند و چند جائے چہرہ آن را آبلہ گون ساخت و وصلہای ناہمرنگ بلباس
زیبائے آن زد کردند۔ اگرچہ از این معنی بسیار رنجیدہ خاطر شدم کہ مردے طلبۂ مدرسہ کہ ابداً
از عالم اطلاع ندارد تصرف در نوشتجات بندہ کنند کہ سراسر آنہا را وضع دیگر و اساس دیگر است و لے
خاموش ماندم و گفتم این استہاریست و چندان شیئے ندارد۔ روز دیگر و روز دیگر و روز دیگر
ملاحظہ کردم کہ ہر مضمونے را کہ من بنحوے جگر نوشتم در امور پلیٹکیۂ جہان در یک جا چندین سطر
یا نیم صفحہ از آن مفقود است و در جائے دیگر حدیثے درج است و در جائے دیگر عبارت دیگر عربی
بیہودہ و بے موقع و در جائے دیگر حکایتے بی اصل و بے حقیقت از زمان بنی اسرائیل یا دودمان
شاہ سلطان حسین و از این گونہ حکایات مہمل کہ در واقع افسانہائی بے اصل اند و کتب ما
پُر است از آنہا درج است۔ یکے دو مضامین بندہ را ابداً درج نکردند و بلکہ بر آنہا خندیدند
آخر رسم عوام الناس و مردمان بیدانش است کہ ہر چہ را نمی فہمند یا بر آن خوردہ میگیرند یا خندہ
میزنند یا دشنام میگویند۔ گذشتہ از اینہا دو بخش سید الاخبار را پیوستہ پر کردند از حکمتہائے
جاہلانہ و ظرافتہاے ابلہانہ و تعریف و توصیف بیجا از خود و زبان خود و مراسلات بیہودہ و تعریف
زبان پارسی و قدامت آن کہ ابداً از قدامت و اصل و نسب آن خبرے ندارند جز آن کہ
در یک تاریخ بے اصلی نوشتہ است کہ پارس پسر چین بود و چین پسر ماچین و ماچین پسر روم
و روم پسر فرنگ و فرنگ پسر زنگبار و زنگبار پسر ترک و اصل آن منتہی شد بہ نوح نبی۔ پس چندے
را بر سر قدامت این زبان با مردم تنازع داشتند و چندے دیگر با اخبارہا حیدرآباد دوادان

پس با ادوکیت آف انڈیا و از آنجمله وقتی هم با آزاد در جواب های ابلهانه که داده اند بمختلف
اخبارها و مختلف اشخاص خردمندان میدانند عیب و هنر آنها را و ضرورتی ندارد که ما بنویسیم
چنانچه اشاره شد یکی از جوابهائی که داده بودند جواب ادوکیت آف انڈیا
بود که در انگریزی طبع میشود - باید دانست که حکیم سراپا بلاهت و دانشمند با سر سفاهت آنچه
از پیر و استاد داشت در این جواب و جواب آزاد بر صفحهٔ قرطاس ریخت - ابتدا بنده گفتم
که جواب این مضمون را شخصی باید بنویسد در اخبار انگریزی و بطرز انگریزی این خرافات
جواب ادا کرده نمیشود و هیچ فائده در آن مترتب نیست از بنده نشنیدند و منت خود را باز کردند
مثلاً مینویسد "یک شاطر نانبای های دار الخلافه طهران امروز در تهذیب الاخلاق و مراعات آداب
و پاکیزه روزگاری و نظافت منشی از شاهزادگان دیگر دیارها فرق بسیار بدرجات تفاوت
بیّن دارد" (۱) اینکه این دروغ محض هست و معلوم نیست که چرا این بزرگوار این کمالات را
خاص نسبت داده است به نانوای دار الخلافه منحو هست نسبت دهد بدیگر بقیه دوران و سادات
و علما و بزرگان شوستر که اقلاً مردم حیدرآباد بعضی از آنها را در این شهر ملاحظه کنند (۲) اینکه
این جناب خود تهذیب اخلاق و معنی آن را نمیداند و (۳) اینکه در هر ملکی یک نوع
تهذیب اخلاقی هست و مراد آن مرد آنست که این جواب ادا نشد بلکه جواب او چیز دیگر بود
پس مینویسد "مشهور است و معروف هر نزدیک و دور که شاعر آنجا میرزا کاظم واله یک
اطاق نشیمن خود مبالغ گزاف بتحریر طلا و لاجورد چنان آراسته بود که همیشه فرشتش از گل
و در و دیوار نقش رنگ آئینه حلب در کمال تجمل بود الی آخر" (۱) اینکه این هم دروغ
محض هست که میرزا کاظم واله را اهل هند جا نمیشناختند و نمیشناسند و احوال او را نشنیده اند
(۲) این چیزها نسبتی به تهذیب اخلاق ندارند - (۳) اینکه از یک گل بهار نمیشود و نه هم
صد سال پیش از این یک چنین شخصی بوده است و حکایت مهدی خان شقاقی را
چرا بیان نکردی که کفنکی پوشیده و بمکان واله وارد شد و در ملک ۹۹ مهدی خان یافت

میشوند امروز ولی یک واله دیگرے یافت نمیشود و (۴) اینکه انہم جواب آن مسئله نشد۔ پس تعریف بیجاے بسیارے از اہل ایران کرده اند و ہمه را از ادانی ناس چنانچه میگوید "حتے کفش دوزان بنظافتے در خانه داری و پاکیزه روزگارے میگذارند که مثل زد تمام عقلاے اہالی روے زمین اند" این بیچاره ابله گویا با مردم شوستر سخن میگوید یا با شخصے از باشندگان جلفاے اصفهان که مخالف تمام اقوال اوست۔ البته کسانے که آن جواب را دیده بخاطر دارند که چه تهماتی بر صفحهٔ سید الاخبار ریخته و نخاله چه خرافاتے را بر آن بیخته که میگوید "در هر خانهٔ که از خانهاے اذ نار علیت دکاسب باغهاے مشجره باشجار مثمره یح کرده و ترتیب داده و گل کاریهاے نگارنگ و حوض آب و فوارهاے و آبشارهاے رشک روم و فرنگ دیده ها" دروازه ها چه از حریر و چه از دیبا و استبرق و فرشهاے نشیمین از قبیل نمدهاے تفتی و فرشهاے زر بفتی و قالین هاے مشک آباد و نا ابنی و فلان فلان و فلان تا آخر (۱) خوب بود که این بیچاره میگذاشت که دیگران تعریف کنند این نقش و نگار را و خود از یاے زشت خود شرمنده بود (۲) ابداً از بابو و نردبان و کلک و دیزی ظروف کاشی ولکی و گاله و کج بیل و بیه دان کلیچه پوستی و بسیارے از این قبیل اشیا که از زمان کیومرث استند ذکرے نکرده و نیز ذکرے نموده است که تمام اسباب تجمل و شکوه و لطافت و ظرافت و خفت و خواب و اکل و شرب و مایلزم زندگانی اہل ملکش از ملک فرنگ است یا متعلقات ممالک فرنگ (۳) عبارت را باید ملاحظه نمود که حوض آب و فوارهاے و آبشارهاے را رشک روم و فرنگ نموده (۴) آخر اینها جواب آن مسئله نشد۔ پس از اینها حالا انتشر مینماید و جواب لاجوابی سید هد و میگوید۔

معلوم شد که نه از پادشاہے جبرے و نه از تهذیب یا اثرے نو کرده اند

لاکن حق دارند طباعے که ہمیشه عادت تجارت داشته اند خاصه آن طباع و امزجه این است که متاجر یا سلعه بلحاظ منفعت بخرند و اگر از قبیل تاریخی بعد از هزارها قرن حدے الحذر بسته

مهمان‌داری‌شان شود صرف برای نمودن که شاید مشتری پیدا کنند آن تبلع یا سلعه را
از قبیل تکیه بندی یکبال احتیاط عرضه دهند الی آخر" الغرض این خرافات را که مرد خردمند
شرمنده میشود در جواب آن مسئله نوشته است شخصی که میگوید من امروز اگر نه در ایران
اقلاً در حیدرآباد قطب دائره خردمندیم ولی ظاهر میسازد که قطب دائره سفاهت و بلاهت
است ــ آخر از همه میگوید " از کجا معلوم که مهمان‌دار انگلیسی تا امروز سوختن گل قالیچه
را در نظر دارند برای آن چند دیناری که در مهمانی صرف شده باشد جگرشان گل نزده باشد
این بیچاره که از خوف وبا و در واقع از خفت عقل سالهای دراز است از شهر فرار نموده در
جنگل بسر میبرد و از ترس عزرائیل که زوجه و یک پسرش از قصر طاقدیسش برده روزگاری
است در طویله روزگار میگذرانید و اکنون که والده‌اش هم مرحومه شد البته در گلخن بسر خواهد
برد و آن هم در صحبت مشتی از عربهای موش خوار یا ملازمان حبشی یا گداهای شوستر و محمره و کربلا
و کاظمین یا خیر جمعی از شریعت فروشان چه خبر دارد از آداب معاشرت خلق جهان و آئینهای
سلاطین عالیشان ــ

(۱) این خطا را شخصی نوشته که ابداً نسبتی با یک قوم یا حکومت و سلاطین ندارد و محتمل که
هندوستانی باشد و جواب او این خرافات نیست (۲) جواب دهنده نه خبر از حالت سلاطین
آن ملک دارد و نه خبر از حالت تجارشان (۳) ما که امیدواریم این چیزها همه یا از روی
غرض نوشته شده باشد یا از روی نادانی ما اگر در این سفر که شاه ما بملک فرنگ رفته کسی
از اینگونه چیزها ننوشت بیشک از روی غرض بوده ــ ولیکن بیشک این شخص جواب دهنده
با آنهمه فضل و کمالی که خود نسبت بخود میدهد اگر در مجلسی وارد شود و از غیر قوم خود چندین
ایراد بر حرکات او میگیرند خبر آنکه او را معاف میدارند که نادان است از وضع معاشرت
آن قوم و آئینهای که چندان نشانی نیست او را و لازمهٔ شان او افتاده که طرز معاشرت
غیر ندانند ــ ولی اگر خدا نخواسته یکی از آن اعمال و حرکات از مثل پادشاهی سرزده شود

" را قلیمی باقلیمی رسانند" واز و عذر پذیرفته نیست چراکه با او کسانی همراه اند که البته از وضع و طریقه و طرز معاشرت اقوام خارجه خبردارند و باید خبردار باشند و باید پادشاه خود را بیاموزند جز آنکه در این امور هم خدانخواسته خائف باشند که سرشان برود و زبانشان را از قفا برآرند۔

(۴) اگر جسارت نباشد بنده عرض میکنم که تهذیب و اخلاق در هر ملکی قسم خاصی است فرضاً در ایران زن و کنیز چندان فرقی ندارند و حد و سلوک آنها در تحت یک حکم واقع اند و عزت هر زنی تا زمانی است که شوهر او او را عزت می نهد اگرچه کنیز زنکی باشد که زر داده خریده است او را یا آنکه دختر کفش دوزی بوده او را سوگلی حرم خود ساخته و آن هم در مقامات خاصی نه بطور عموم چنانچه در مجلس روضه یا مسجد و اینگونه مقامات که زنان مسلمانان را اجازت است بروند پینه دوز در تالار نشسته و زن فلان امیر یا وزیر یا عالم و فاضل روی زمین و خود بالاصاله قدر و منزلتی ندارد و این از آن است که این مرد خود دعوی میکند که تمام علم اولین و آخرین را در سینه دارد ولی یک زن در خانه او نیست که الف بار اخواندکا باشد۔ در ملک فرنگ رسم است که مقامات عالیه برای زنان است و کرسی ها همه برای زنان است و اگر فرضاً مردی که حاکم باشد بر کرسی نشسته و زن فراشباشی یا داروغه داخل مجلس میشود که درجه شوهرش پنج یا شش یا ده درجه فروتر از حاکم است حاکم باید فوراً از جای خود برخیزد و کرسی خود را باو دهد امپراطور نودساله جرمنی از اینگونه زنان یا فروتر از این درجات مثل سرتیپ و سرهنگ بکمال احترام خم میشد و پذیرائی میکرد و این رسم تمام اهل فرنگ است و کسانی که در اینگونه مجالس یک بار یا دو بار نشسته اند باید میدانند ولیکن این رسوم و کردار از این رسوم را البته شاطرنانباهای طهران و کفش دوزان و طلاب مدرسه نمیدانند ولیکن من از این حد بیشتر تجاوز نمی کنم

زیرا که این ذکر ورها از قبیل این الهام اطاعن مسلمانان خواهند خواند. چون بهر حال مراطاعن مسلمانان میخوانند ایمرد لهذا میگویم که چرا در ملک او از برا ے یک چنین زنا سنے فراش چوب بر سر مردم میزند که فقعوا الصار کم فقعوا الصار کم دیک کینز کے از قحطے زدکان حیدرآباد را که پسرش خواص خود قرار داده و خدا سیداند که از بنشت و بطن که باشد اگر بیرون رو و خودش مردم و حاضرین مجلس را برکنار میکند. و در نزد این بزرگوار هم آن چوب زدن فراشس بنا بحرمت زنے و هم از نظر انداختن و بیرون کردن همان زن را بکمال ندلت تهذیب میخوانند و اعمال دیگران را تهذیب نمی شمارد.

سبلے جواب این مسئله فقط دو کلمه بود و جواب معقول که همه خلق و خود انگریزان پسند کنند و در زبان انگریزی نوشته شود و سلے نویسنده نباید خود بے خبر از جهان باشد و از نوشتهٔ خود ظاهر سازد که اینها قوسے هستند بے تهذیب و سوختن قالین را در مکان سلطان داخل تهذیب نمی شمارند و بے پروا هستند از اینگونه چیزها. عیب کار این هست که در میان ما مردم هر راهی بدست یک راهدار خاصی نیست و وضع هر شئے در غیر موضوع خود هست. مثلاً طلبهٔ مدرسه را چه باینکه جواب اینگونه مطالب را بنویسد و حال آنکه کاهی در عمرش یکے از اهل آن قوم را که ذم آنها میکند و جواب آنها را مے نویسد ندیده و با او معاشرت نکرده و ابداً از وضع و طریقهٔ آن ها اطلاع ندارد و بدتر از همه این هست که کسانے که اینگونه اشخاص را میکارند بجهة نوشتن اینگونه مطالب خوش مے شوند و گفته بر افلاک میزنند و از دم خود فند دق مے شکنند که جواب فلان اخبار و فلان کس را دادند و نمیدانند که بیچاره ها دست خود را باز کرده اند.

وقتے از اوقات در اخبار دیده شد که در بمبئی بنا بوده هست که اهل ایران مدرسه بر پا کنند گویا بوضع مدرسهاے انگریزی و شخصے خربوزه فروش در مخالفت آن ورقه

تحریک محرکان آن که شاید شخصے اصفهانی هم بود چیزے نوشته بود و اوّل بنده خود دیدم در اخبار و بعد کتابچهٔ مذکور بدستم افتاد و چیزے در آن باب نوشتم - ابتدا بطور واقع و بدونِ غرض و از روے احساس قلبی مدح گفته بودم از کسانے که بانی آن کار شده بودند و بعد رساله آن مرد بازاری را ردّے نوشته بودم بوضع جهان امروزه - باز این مضمون را برگرفته نزد این مرد سفیه دنیادار بردند و آنچه در تعریف مؤسسین آن مدرسه بود بحالِ خود گذاشته بود و ذمّ و قدح بسیارے از آن مرد اصفهانی گفته و اورا ملعون و مردود ساخته بود •

امّا اینها همه مقدمات بود و اصل مطلب بنده بر جوابی بود که در خصوص آزادی نوشته بودند که در اخبارے موسوم به آزاد درج بود - باید دانست که این امر کاہے پوشیده و مخفی نمانده و نخواهد ماند و بنده کسے نیستم که امروز در این ملک و روزے اگر اتفاق افتد در ایران یا جاے دیگر سے از ضرب و شتم و دشنام و بلکه از تیغ و تبر و توپ و تفنگ اندیشه داشته باشم برائے آنچه می نویسم و حق مے نویسم گو که گوش حق نیوش نباشد و حق بمذاق بعضی از اعمال و کرد و کردار ادانی تلخ و ناگوار آید - و بنده را سالهاست که عادت این است و مے نویسم هر چه بخامه ام آید و لے نه در حق یک شخص واحد و اشخاص و فرقهٔ مخصوصه بلکه در حق مسلمانان عموماً بنابراین در آن اخبار آزاد چیزے درج بود منسوب بمواجباے گزاف جاگیران حکومت حیدرآباد و بنده اراده کردم که فقط چیزے در خصوص آزادی بنویسم باخبار آزاد که آیا آزاد است و بنده کاہے آنرا ندیده بودم قلم برگرفته ابتدا بیانے نموده بودم در آزادی و عدم آن در ممالک مشرقیه یعنی سواے ممالک مشرقیه که متعلق بممالک و طوائف نصارا هستند و جهات آن عدم باین نحو که هرچند ترقی بنی آدم مطلقاً و خوشی و بهبود جهان عموماً وابسته است بهمین حالت آزادی و وجود آن مع ذلک در سائر ممالک آسیا هر دو اسم و رسم آن حکم عنقا و کیمیا دارد. و در شهر

که امروز اسمے از آن موجود است نشانی از وے بر کسے معلوم نیست - دو صد و شصت
میلیان یعنی بیست و شش کرور خلق امروز در ملک هند آزاد استند بنهایت در رافت
و رحمت و فضل و فرشته خوئے و ملک سیرتی قوم انگلیش و لیکن نه فقط قدر آزادی را احدے
نمیداند بلکه معنی آزادی نیز کسے نمیداند خصوصًا در جاها و ریاستهائے که بخط مستقیم در تحت حکومت
شاهزادگان و راجگان قومے و هندی استند - از آنجمله مثلًا حیدرآباد است که در آن
ده میلیان خلق آزاد اند اعلا و ادنی ولے اعلا و ادنا آزاد استند در هر گونه فعلی که قبیح
باشد و مقید و عبد و عبید اند در آنچه که نیک باشد و یک شخص واحد را چندان آزاد
نمی بینیم و نمیدانیم که در یکے از امور حکومت ایرادے بگیرد و سخنے بگوید حال آنکه
حرف گفتن‌ها آزادی وضع شده هست برائے همین کار و شرط اول آزادی همین است
که در کارهائے خلاف رسم جهان و قانون حکومت ایراد گیرند و خرده گیرند - وجود
این آزادی را در ممالک نصارا و عدم آزادی در ممالک غیر نصارا اسباب و جهاتے
است خاص بکلی ضد یکدیگر - تمثیلًا می نویسیم که اگر از این اخبارهائے معروف انگلند
دهی هم رفته در هر روزے یک میلیان پارچه از طبع بر آید تا شام یکے از آنها باقی
نخواهد ماند و اگر مطلب تازه فرضًا در "پال مال گزت" درج شود تا شام آن روز پنج مرّه
طبع مے شود و محتمل که قیمت آن از دو یا چهار پنس میرسد بیک و دو شلنگ و افیس
پال مال گزت را مردم بر هم میکنند و در و پنجره و شیشه‌هائے آنرا خورد میکنند و از یکدیگر
آن کاغذ را میربایند و این حال بر خلاف است در ممالک مشرق که اگر اخبارے
فقط پنجاه صد پارچه در هفته از آن از طبع بر آید باید از چهار صد کس تعریف و توصیف
باشد و پر باشد از آن خرافاتی که اهل آن زمین از پنجهزار سال پیشتر معتاد بآنها بوده
اند و شوق و ذوق آنها را دارند تا خریدار هم برسانند آن اخبار - چنانچه از این قبیل
استند سه چهار اخبارے که اکنون در حیدرآباد طبع مے شوند که اگر کاغذ ساده

بلکہ پارچہ آنہارا بہر خود سندے بدہند بخصوص بندہ بہتر از آن است کہ صدمن آنہا
را ہنگامیکہ طبع شدہ اند زیراکہ ہر کہ بتواند اخبار انگریزی را بخواند گاہے در تمام عمرش اتفاقاً
نخواہد افتاد کہ میل و رغبت کند بدیدن اخبار ہائے بومے واین نہ از روے بیدینے
است و بے تعصّبے بلکہ بجہتہ آن است کہ ہیچ چیز مفید سے در اخبار ہاے بومے
یافت نمیشود در حال آنکہ یک اخبار ہفتہ وار انگریزے نسبت برابر اخبار ہاے بومے
مطلب دارد در ربع آن قیمت وخرچ آن است ۔ البتہ بعضے از ملازمین ریاست
حیدرآباد را بندہ میدانم کہ سہ چہار جن از اخبار ہاے بومے وانگریزے رامی طلبند
محض برائے آنکہ ببینند در مدح وقدح آنہا چہ درج است در آنہا +
الغرض مدیر آزاد را نوشتم کہ اگر واقعاً آزاد استی مرا مطالب بسیارے
ہست منسوب بہ حیدرآباد اگر بخواہی گاہ وبیگاہ برایت چیزے بنویسم ۔ در این مرّہ
نخستین چنانچہ رسم وقاعدہ نگاران است نام خود را بنا بر مصلحتے ننوشتم وہمین قدر نوشتم
کہ اگر اخبار شما در ادارہ سیّد الاخبار برسد بندہ در آنجا ملاحظہ خواہم نمود ۔ این بزرگوار
ہم بموجبے کہ رسم مدیران اخبار است کہ تا نام نویسندہ را ندانند مطلبے را درج در
اخبار نمیکنند واینکہ ہنگامیکہ آزاد نباشند بخط مستقیم بمہتمم سیّد الاخبار
نوشت کہ کاغذے از سکندرآباد رسیدہ وے نویسندہ اش معلوم نیست ۔ جواب او را
نوشتند یا نہ نوشتند در ہفتہ دیگر مراسلۂ بندہ در اخبار آزاد درج شد وبادارہ
سیّد الاخبار رسید ۔ متعلقان سیّد الاخبار شادی کنان سوار شدہ بدولت
سرائے سیّد علی شوشتری رفتند کہ جواب آنرا بنویسید اینہا ۔
(۱) بخیال آنکہ در اظہار ہواخواہی ریاست و بدگوئی بدگویان مزعومۂ ایشان از
ریاست حیدرآباد بازار اخبار خود را گرم میکنند و
(۲) بتعریف ومدح وثناے اشخاص چندے آنہا را بر آن میدارند کہ چند پارچہ

ازاین اخبار را نشتری شنوند۔ سیّد علی شوشتری۔ (۱) باین خیال کہ فضیلت
د علم خود را بر جمعے از قبیل خورش عاملان اسفار یا جاہلان بازار ظاہر سازد (۲) دینداری
و شریعت مآبی و تقید و پابندی خود را بدین جوذ ظاہر سازد (۳) پایۂ دنیاداری
خود را استحکام دہد کہ در حیدرآباد خلل یافتہ است از عدم اقتدار و استیلاے
خاندان سالارجنگ (۴) دنائت و خباثت جبلی و باطنی خود را بروز دہد و
(۵) عقدۂ دیرینۂ دل پر کینۂ خود را برآرد کہ ہموارہ ارادہ داشت جوابے بنویسد
در مخالفت و مقابل بندہ و بخصوص درین وقت کہ فرصت خوبی ہم در دست او بود
کہ نام بندہ در اخبار آزاد درج نشدہ بود۔ و لے این بیچارہ پیرزن خرسوار
بپندار خود دلپشت کرسے چند لفظے عربی کمان کرد مرد میدان تہمتنان میدان گفت
و کذار است و یلان معرکۂ پلیٹیک روزگار و لہذا قلم برگرفت و یک صفحہ و نیم سیّد الاخبار
گہربار را مملو ساخت از دشنام یعنی باعتقاد خود شش و خزان پیر اموش در جواب
آزاد و در مطلب آزادی۔ اکنون بعضے از فقرات او را اینجا نقل مے کنیم و
جواب میگوئیم +

قال۔ "و لکم فی القصاص حیات یا اولو الالباب"

سمی و کلم — اقول۔ برخردمندان ظاہر میشود ازاین عبارت کہ تمام
اولو الالباب را جگر رشیکش ریش است از نوک خامۂ بندہ و لیکن این شخص اخیر بودہ است
کہ بمیدان قدم نہادہ و امید وار است کہ قصاص کند بندہ را و لے من بلطف خدا
و براعتماد دلپشت کرسے حق و صداقت امیدوارم کہ این خرسوار را ہم از میدان
ہزیمت دہم +

قال۔ "آزاد را چہار حرف است ہر یکے از دیگرے منفصل خاک
برسر آزاد کہ در ترکیب حروفے آمیزش ہم ہیات اجتماعیہ کہ باعث خیرات و مبرات

عالم و عالمیان است ندارد بیچاره از آزادی بیخبر لفظ آزادی شنیده و معنیش نفهمیده
آنانکه آزادی را ممدوح دانسته اند مراد شان تسویۂ نصفتی است که عبارت از عدالت
محضه باشد که اگر رائے از جولائے از برائے متعبدین بعبودیت ہیات اجتماعی
ملل و نحل بکار آید آنرا از و اخذ نموده دست ردّ بسینۂ او نزنند و او را بسبب عدم
قابلیت ظاہرے از بیگانگان نشمارند''

سی و دوم — اقول - تمام مضمون این بیچاره از ہمین قبیل است
که بزرگان و خردمندان مے دانند جواب بنده نیست - دیگر آنکه این بیچاره فلک
زده چون خود عبارت نوشتجات بنده را نفهمیده و نحیل که کاسے از آن سبک
و سیاق عبارات بگوشش نرسیده بغیر از ہمین الفاظ بمعنی عربے لهذا آن
چیزے را که مراد من ہمان تسویۂ نصفتے است که عبارت از عدالت محضه باشد نفهمید
و نجباستتے که داشته تجاہل احمقانه فرموده - ولیکن خوب است که شخصے که این
عبارت را خوانده برود و از و سوال کند که عدالت محضه یعنے چه بیان کن -
بیشک عدالت محضه او ہمان خرافات است که خواجه نصیر طوسی و دیگران نوشته
اند و امروز کسے آنها را قبول ندارد - ولیکن بنده باآواز بلند مے گویم و بزبان
مردم بلغا سے اصفهان که مراد بنده از آزادی ہمان است که دریا سے میزان
معدلت یعنی عدالت محضه این ملیل القدر را که سے آرند که از قرار یکه بر سر زبان
تمام ایرانیان حیدرآباد و دیگران نیز است ہمان عمل از و سرزده که از خزانۂ شوستر
سرمیزند اگر ثابت شد ہمان سزارا باو مدہند که با نہا میدہند و باید در شرع یا عرف
مدہند و در محکمۂ قضا اگر سنے المثل داخل شود در مقدمۂ که مدعی او یا کود کشتے
یا یہودی باشد ہر دو پہلو سے یکدیگر بایستند و دیگر بحماقت نگوئید که پیغمبر فرموده
القانحون لهد والسلاطون سے زیرا که اگر فرمان خدا اینجا سے آرند ملاحظه قول

پیغمبر را نباید بکنند چرا که پیغمبر هم خود در تحت همان حکم واقع بود۔ و آنچه بنده را جُهّالا خوانده و بے قابلیّت و از بیگانگان اینها را بنده چندان اعتنائے ندارم و کسانے که میخوانند این اوراق را خود تمیز خواهند داد ٭

قال ۔ "دو حالا آمدیم بر سر مطلب این بیچارهٔ نافهم لم العقل که از جهت گرسنگی و برهنگی ما تحت دون همتان بخیل را به آزادی بر سر خود مے نهد لیکن باز هم چیزے باید و نوعے که شاید برا ے او دست هم نمے دهد که لقمهٔ نانے بکند ن جاے پیدا کند و وصلهٔ شکم بے هنر پیچ پیچ خود شاید غافل است ازانکه از بلے والمستقیم ذاتِ شریف خود است که در هر صورت بد و مولد هر امر بد است و ننگ والد و ولد است بلکه هم چنین ولدے والدش والدٌ ابلا ولد است اگر نگوئیم که ولد بلا والد است در هر صورت نام عهده دران ریاست جلیله را گرفتن و براه بیراهه رفتن و طعن و تعریض در کرزا سفے ما هوارشان نمودن و دروازهٔ آزادی را که چهار حرف است بحرف چهار اندر چهار بر روے خود گشودن از قبیل دخل معقولات از نامعقول و مداخله در ارباب فضائل از شخص فضول است الے آخر" ٭

سی و سوم ۔ اقول ۔ (۱) کسانے که مرا دیده اند مے دانند و مے شناسند و کسانے که ندیده اند چون نظر بر نوشتجات من میکنند خواهند دانست که من همان کس باید باشم که سالهاے دراز است کفش بر سر دون همتان زده ام و قدم خود را از در دون همتان و زبان و خامهٔ خود را از تعریف و توصیف و تملق دون همتان قطع نموده ام که یکے از آنها همین خر لایعلم است که هر کسے اقلاً یکبارے نزد او رفته و چیزے و خط سفارشی خواهش نموده و وعده کذب انعو یافته بجز من و چون رسم دون همتان و وضع دون همتان واساس زندگی و ملکرانی و دنیاداری دون همتان چنان و بر آن است که از سخن حق

رنجیده اند از من و تاکنون من گرسنه ام و برهنه و مرا غمی نیست - وسیلے در واقع ما تحت
درون همتّان همان عمامهٔ سبز است که این ناچیز بر سر دارد که علامت دون همّتی است و
خاندان و اجداد او از بدو اسلام گدا آلوده اند و اگرچه هزار ها روپیه آمدنی او باشد از
گدائی است و هنوز گدا است و من فخر میکنم بهمّت عالی خود (۲) اینکه ننگ والد و
مادر لدگفته است مرا کاش خیشان خود را سے مالید و از خواب بیدار میشد و تامّل میکرد که
ننگ والد و ولد کیست بلکه من بطور یقین میگویم ولد بلا والد است این بزرگوار که ننگ
پیغمبر خود و اسلام است بگذار این مطلب را تا بجائے خودش ذکر شود (۳) سبلے
اینکه طعن و توبیخ در گزافے ماهوار ها سے عهده داران نموده ام این از آن است
که مرا خود ماهوار سے گزاف نیست و او که طرفداری از آنها نموده است بسبب آن ما
که ماهوار گزافی میگیرد والله باید طرفداری کند - ولیکن ای نادان جاهل تامّل میکنی
که من یک شخص واحد نیستم که در ماهوار ها سے گزاف جمعی بلے قابلیّت مثل تو ایراد
میگیرم بلکه تمام عقلاے جهان - چند روز پیشتر من خود ترجمه کردم بجنسه سیّد الاخبار
آنچه که درباب جمع و خرچ حیدرآباد درج بود در بمبئی گزٹ اگر بملاحظهٔ جناب رسیده باشد
و ادراک آنرا داشته باشی که درک نمائی - این عهده داران جلیله غالباً برا سے
آن خوب استند که معابر را آب پاشی و جاروب کنند و اینها قابل ماهوار ها سے گزاف
نیستند - اے نادان قابلیّت چیز دیگر است در امور ملکرانی و تمدّن - پسر سپاه سالار
باید استعداد اوز باشی بشود اگرچه علم صرف و نحو و منطق و معانی بیان هم بداند و در مسالک
با نظم و نسق نه کسے اعتنائی بیدار او دارد و نه بعلم او و چنین کسے باید پس از چهل سال
محنت و خدمت مواجب پدر را بگیرد و منصب و عهدهٔ پدر را بیاید - مگر این مطالب
در صرف میر و مغنی یا مطوّل یا شرح لمعه درج نیستند و جناب درک نمیتوانید کرد - مارا
سخنے نیست اگر شخص با استعداد و زمان خدمت و محنت و دیگر جهات قابلیّت هم رساند

که دو هزار روپیه ماهوار بگیرد بلکه اعتراض ما بر آن است که کسانیکه امروز قابلیت صد دو روپیه ماهوار دارند و محتمل بیست سال دیگر قابلیت آن اهم بهم نرسانند که دو هزار روپیه بگیرند چرا امروز دو هزار میگیرند و از آنطرف کسانیکه سی سال خدمت کرده اند و باید هزار روپیه بگیرند دو صد روپیه میگیرند - فرضا مثل تو شخصیکه هیچ خدمتے بحکومت و خلق نمیکنی و مفت خواری صد روپیه برائے تو بس است اگر علامه دهر باشے ولیکن آن شخصیکه در مدرسه حکومتے تدریس میکند اگرچه نیم علم تر اندا شته باشد باید پنجصد روپیه بگیرد و بقدر مدت ایام خدمتش میافزاید بر ماهوارش هم بیفزاید - بلے تو در فکر آن هستی که گلیم خود را از آب بیرون کشی و ما در فکر آنیم که غریق را نجات دهیم - فقط اگر ما نظر بمواجب چاکران حکومتے این ریاست کنیم یعنی اہل قلم اقلا ماهانه شش هفت لک آن زاید است - اگر بسپاه بیکار و بیکاره اینملک نظر کنیم پنجاه لک زائد است و محتمل که اگر بخوبی انتظام دهند این ریاست را هشتاد لک یا زیاده فاضل و دخل بر خرچ خواهد بود و کلی قروض ریاست واده میشود و این نکته را گو که جمعی از عهده داران جلیله این ریاست ندانند و از نوشتن ما و گفتن ہمسں و بسیاری دیگر زخم بر جگر شان وارد آید ولیکن خود حضور پرنور و سر آسمانجاه بخوبی میدانند اگر غرض ما و دیگران چیست - اگر ما پیرو حمقاے قدیم باشیم و تمام ملک را ملک خاصه بلا اشتراک پادشاه بدانیم پس این زری را که جمعی بدون استحقاق و بلا خدمت و زاید از استحقاق و خدمت خود میخورند و میبرند باید برود در خزانه پادشاه و اگر پیرو عقلاے زمان حال باشیم و رعیت را در ملک شریک دانیم این مبالغ گزافے را که این اشخاص میخورند باید صرف شود در امور و کارها و طرقیکه فائده آنها بعموم رعیت برسد و در این صورت جواب ابلهانه تو و امثال تو اینگونه مطالب را از قبیل دخل بمعقولات از نامعقول و مداخله در ارباب فضائل از شخص فضول است +

قال - دیگر اینکه از آتش حسد بسوزد و جامه شنعت بر قامت نارسائے

برہنہ و گرسنہ خود بدوزد ؛

سی و چہارم ۔ اقول ۔ جانا خوب مطلبی است اینکه سراپا موجب تقویت اراده و تمسک قوی است غرض مارا ۔ بیشک من حسد میبرم و جای حسد هم هست و نه تنها جای حسد است بلکه جای بیغاره و سرزنش خلق عالم هست بر دولت اسلامیان و همین سبب است انقراض دولت اسلام و این روزی که مسلمانان را پیش آمده است که گدایا کر باید لقمه و پنج بمیرد و ابله در خرابه کنج یابد یعنی خرابهای ریاستهای اهل اسلام تا امروز رسم تمام ریاستهای اسلام همین است که هنرمندان گرسنه اند و بی هنران بهر چندین هزار مرد بی هنر وجودهای کالعدم از قبیل رقاص و قوال و فقیر و مغنی و جرسی و بنگی و غیره در این ریاست نان میخورند و سیر اند و هزارها با هنر شریف گرسنه اند ۔ بیشک من از آتش حسد میسوزم که مثل تو وجود کالعدمی باید هزارها روپیه زر این ملک را مفت بخوری و من گرسنه باشم ۔ اگرچه من باشنده این ملک نیستم و مرا حقی بر این ریاست نیست ولیکن ترا چه حقی است بر این ریاست و تو چه میکنی در این ریاست ۔ اگر غرض حکومت پرورش و تربیت باشد باید پرورش و تربیت از کسی کنند که وجودش فائده داشته باشد بر احوال خلق یا حکومت ۔ اگر آنچه را تو میدهند که بزبان دعوی مسلمانی کنی و در واقع روی اسلام و مسلمانان را همه سیاه سازی ربع آن را من میدادند با وجودیکه من خود کافرم اقلاً هزارها کار برای فائده و بهبودی مسلمانان کرده و میکردم ۔ تو مانند خاکستر مرده هستی که بر خاشاک ریخته باشند و من مثل آتش تیزی هستم که بر روی سنگ نهاده باشند و لی اگر مرا بر بوته یوسفی یا علفی یا کاه خشکی بگذارند نه تنها بلکه جهانی را آتش میزنم ۔ مثل منی را باید نان برقرار دارند و چند نوکر بگذارند و مکان عالی و جای خوش آب و هوائی دهند و اسپ کالسکه مقرر سازند و ده هزار کتاب و پنجاه روزنامه دهند و پنجاه کس زیر دست من باشند تا آنکه قلم بدست گیرم و به شنای اسلام

حاملان اسفار ظاهر سازم که معنی آزادی چیست و اقلاً هیچ کس از قبیل ترا باعمال آنها گرفتار کرده حبس مدت العمر کنم تا آنکه خلق ملک آزاد شوند و ملک ترقی کند و آن فواید که ممالک امریکا و جرمنی و انگلند و فرانس را حاصل است ملک ایران و ریاست حیدرآباد را نیز حاصل شود +

قال ۔ ۹۹ اگر در خصوص اینگونه زخارف در مدح آزادی تحذیرے از امیرے یا تعذیرے از سلطان و وزیرے درکار باشد البته این چاپهاے لے منتشر جرأت این حرفهاے درشت نداشتند

سی و پنجم ۔ اقول ۔ اے نادان امراے حیدرآباد اگر مراد تو استند امراے حیدرآباد خود میدانند که من حق میگویم و بر احوال ایشان اندوه میخورم که بیچاره‌ها کارے نمیکنند براے بهتری خود و ملک و مدح آزادی کردن دزدی و فعل دیگرے از آن قبیل نیست که امراے حیدرآباد در زیر قانون و در تحت حمایت دولت برتانیه بتوانند کسے را تحذیرے و تعذیری نمایند و در حق گفتن و نوشتن مرا نه پروا از سلطان است و نه اعتنا بوزیری ۔ تمام عمر و دو ثلث آمدنی اکثرے از امراے حیدرآباد صرف و تلف میشود در بطالت و طرقی که همه خلاف شرع و خلاف عقل و خلاف عرف اند چندین سال است که ما در حیدرآباد استیم نشنیده ایم که یکے از امراے این شهر منفردا یا صدکس از اینها مجتمعاً مسجدے ساخته باشند یا مدرسه یا دار الشفائے بر پا کرده یا کار دیگرے کرده باشند براے بهتری و آسایش اهل وطن خود و ترقی آنها ۔ راست است که اکنون در حیدرآباد مدرسهاے متعدد و شفاخانهاے متعدد و بسیار کارهاے دیگر ساخته و کرده اند بجهة فائده عموم خلائق مگر اینها از خزانه حکومت است نه از کیسهٔ آحاد این امراے عالیشان ۔ حتی وزیر این ریاست را ما پیوسته می بینیم و می شنویم که عمارات عالیه میسازد و لیکن تاکنون نشنیده ایم که مدرسهٔ بر پا کرده باشد

اگرچه کارهاے بسیارے رانسبت باو بد هند که در عهد وزارت خود کرده میکند و لے از
زرخزانهٔ ریاست کرده میکند نه از کیسهٔ خاصهٔ خویش - یکے از امراے این بلد را ما
نشنیدیم و ندیدیم که اقلاً یک دو سه ساعت شبانروز خود را صرف در تحصیل علم یا مطالعهٔ
کتابے یا نوشتن رساله کرده و کند و کمال افسوس است که عمرهاے عزیز و زرهاے
بسیار مفید برباد میشوند از این امرا و لے نتائج بد آنها را دیگر ما ذکر نمی کنیم که موجب نقص
آبرو و عزت خودشان است و تباهی ملک شان و خودشان بهتر از ما میدانند که چه
کارها میکنند - اگر اندکے بغور ملاحظه شود بر نوشتجات بنده معلوم میشود که هر زمانے
که چیزے نوشته ام منسوب بوده است بتمام ممالک مشرقیه یعنی غیر ممالک نصارا را
و بخصوصه ممالک اهل ملت خود چه ایران باشد چه روم باشد چه مصر و چه زنگبار و چه
افغانستان و چه ترکستان و چه هند و چه دکن و ذکر اهل دکن ترد اللباب بوده و غرض
من از تمام این جوش و خروشے که دارم و بر سر و سینه که میزنم ملک و قوم خود است
که امروز از هر ملک و قومی بدتر استند و مرا ابداً کارے بحیدرآباد و جاهاے دیگر نسبت و
امراے ملک ما غالباً بدتر از امراے جاهاے دیگر استند

و چون در هر جائے از جهان در نیکی و بدی امرا و بزرگان قوم مشتق سایر ناس استند
لهذا ذکر امرا و بزرگان بالضرور در میان میآید - امراے حیدرآباد همچنانکه امراے تمام ملت
اسلام نمازی و پرهیزکار و بے نماز و ناپرهیزکار و مرد آخرت و مرد دنیا و ملبوس بلباس
عرب و عجم و ترک و انگریز و همه قسم و رنگے هستند و دارند و من همه را نیک سیرت و
پاکیزه خو و شریف و نجیب و عزیز و محترم میدانم و لے آنچه من میدانم از آنها اگر نگویم و
ننویسیم نوکران و چاکرانے که نزد آنها استند می بینند و میگویند و ما و عالم می شنوند و
در بعضے کتابها و بعضے اخبارها درج میشود و بممالک عالم پهن و منتشر میگردد - بنده ابداً
منکر این افعال نیستم و همه را نیک میدانم و سخن من بر اینگونه اعمال و افعال نیست بلکه

سخن من فقط بر دو چیز است. یکے اینکه غالباً این امرا غالب اوقات عزیز خود را در لهو و لعب بسر میبرند و بکلی از امور حکومت، و ریاست و نیکی و بدی حالت ملک و خلق ملک خود بے پروا هستند ـ همین اعمال است که ابتدا شکست وا و در بنیان دولت اسلام در ملک مسلمانان را در هند تباه ساخت و در ترکستان تباه ساخت و در روم و ایران و مصر و افغانستان و زنگبار و سایر ملکها هم پیوسته در تباهی است و تخیل که چندے بعد از این آنجا ها هم نسل هند شوند. و ما همه روزه در اخبارها میخوانیم و از زبانها می شنویم ـ همین اعمال و افعال است که حیدرآباد را باین روز در انداخته که در پیش چشم بنده و همه اهل حیدرآباد عبدالحق و دو اتسن و چند کس دیگر یک کرور یا زیاده از این ملک خوردند یا نقصان رسانیدند ولیکن احدے از امراے این ریاست دم بر نیاورد و اول از بے پروائی و لبعد از عدم آزادی و در واقع از عدم آزادی و بنده بکمال آزادی می نویسم که اکثرے از این امراء چندان آزاد هستند و بے پروا که اگر بخواهند در معبر عام یا در دورے خود نشسته کر ہاے متعددہ سنے یا باتلے ہاے متعدده برندے را بگذارند و ده طائفه در حضور آنها رقص کنند میتوانند و لسیار هم میکنند و لے احدے از اینها را جرأت نیست که در امر حکومت دم زند و جویا شود که سبب خوردن این زر که عبدالحق و دو اتسن خوردند چه بود و باعث آن کہ علاج آن چیست ـ اکنون به بینیم که جواب این سوالات را کدام امیر میدهد و کدام از آنها میتواند بے انصافی کند که آنچه این بیچاره نوشته خلاف و کذب است +

قال ـ "و از نواب محسن الملک بهادر که نوشته است و سایر حکام و امرا و نمکخواران این ریاست سخن زاید از جانه خود نه رانده"

سی و ششم ـ اقول ـ این بیچارهٔ کذاب و ریاکار دنیا دار در غیر این موقع نواب محسن الملک را کافر میخواند و در این وقت محض بخیالات و اغراض خود نام همه امراء دربار ها کرده نام او را ذکر نموده که چون عهده دار بزرگی است و گاهگاهی بکار مے آید و

وتحمل که اغراض نفسانیه و دنیویه او را وسیلهٔ ذریعه و سبب شود و بالفعل هم اقلاً چهل و
پنجاه پارچه مسیدالاخبار را بجهة مختلف ادارهاے حکومتی خریدار شود و جاری سازد ـ
آنچه من نوشته و مینویسیم و گفته و میگویم نواب محسن الملک بخوبی می فهمد و میداند که من از
کجا و از چه ماخذ میگویم و مے نویسم ـ او را من می شناسم و مرا او می شناسد و من آنچه گفته و
نوشته ام در حضور خودش میگویم و مرا ابداً پروائے از و نیست و هیچ نمی تواند کرد من ـ
غرض من بدگوئی از اعمال شخصیهٔ خود محسن الملک نبود و نیست بلکه غرض من بے انتظامی ملک است
و مقتضیاتے که همه موجب تباهی اند دولت اسلام را ـ اگر خوانندگان را لحاظ باشد آنچه که بنده در
اخبار آزاد نوشته بودم و سفیر دکن نیز آنرا نقل نمود در مقتضیات آزادی و عدم آزادی بنده
نوشته بودم که انگریزان هم در اینملک ابن الوقت استند و یک زمانے چنین استند که بار اعظم
عظیم الشان کو ایر بے اعتنائی میکنند و یک زمانے از نواب محسن الملک بهادر و نواب
فتح نواز جنگ بهادر تعریف و تمجید مینمایند ـ بلے بیشک چنین است و نه این است که
کسیکه قلم بر میگیرد و در ذم عهده داران حیدرآباد چیزے مینویسد پروائے دارد که در
حق عهده داران دولت و حکومت انگلیش چیزے بنویسد ـ بنده بکمال آزادی می نویسم
که اکثرے از افسران و عهده داران انگلیش که سروکار و معامله دارند با ریاستهاے بومی هند
خیالشان غارت کردن و تباهی این ریاستهاست از عهده داران پست رزیڈنسی گرفته
تا به بعضے از عهده داران اینڈیا آفیس برسد ـ درهمین مقدمه معدنیات حیدرآباد من
میتوانم اقلاً پنجاه کس هم افسر و عهده دار را نام برم که درین معامله خورده اند و برده اند و
مکر و حیله نموده اند و حق این ریاست را پایمال کرده اند و جوابده اند و مقصر حقے حکومت
هند و حتی اینڈیا آفیس ـ انگریزان از قبیل عبدالحق نمکخواران نمکحرام ملک را می بینند
اند اگر خود غارت کر ملک و ریاستهاے خود اند آنها نیز غارت گری میکنند در اینملک و
اگر محکمهٔ معدلتے مقرر شود برائے دریافت این مقدمه و آن محکمه بطور انصاف و دیانت

بدون طرفداری دریافت نماید آن وقت معلوم میشود که چه کسان و بچه عدت در آن
شریک بوده اند که بعضے نمک خواران این ریاست بوده اند و برخے دیگر کسانے که
حراس این ریاست اند از زمان و حفاظت نمایندگان مراتب عزت و حرمت
زمام دولت انگلشیہ بوده اند۔ در این صورت نواب محسن الملک و ہر شخص خردمندے
بفضل خداوندے اندک مغزے در کلۂ خود داشته باشند بخوبی مے فہمد۔ و سید اند
که بنده چه مے نویسم ولیکن این بیچاره حامل اسفار نمے فہمد۔ این بیچاره چنین میداند
که از چہار کتاب کرم خورده عربی و نشستن در گوشۂ طویلہ و صحبت یک در جن آخوند و سید
که او کلاس میتوان از اوضاع جہان خبردار بود و لے این خیال حمقا است نه
علما +

قال۔ " و اینکه ندمتے از تمام اخبار ہا سے حیدرآباد دکن نموده است
و از انجملہ (فلان دکن) و (ہمدان الاخبار) اولاً آنکه این بیچاره بے سواد عاری
از فہم و استعداد که دم از فارسی ہیز ند و حرف یومیہ را شل تر بحجل میکند که فلان و بہمان را
(فلان و بہمان) بمحاورۂ طلفا سے اصفہان بلغو کرده است الے آخر " +

سی و ہفتم۔ اقول۔ این بیچاره یا این غلط را در اینجا زخم کاری اخبر
خود دانسته یا آنکه الا لیکے از زخمہا سے کاری خود در این ضمن البتہ نضیلت خود را ظاہر
میکند۔ باید دانست که این لفظ توابع و مہمل است و نیز در اے بنده بہمان و بہمدان
ہر دو درست است و در یک کتاب لغتے که ہندیان جمع کرده اند موسوم به بہار عجم نوشته
که دو بہمان و فلان و بہما نے و فلانے و بالعکس و بہدان و فلان کنایه از دو چیز
یا دو شخص غیر متعین است که آنرا یاستار و بیتار با سے پارسی ہم گویند و دوم ظاہراً
از اوّل است نه لغتے علیحده و لفظ بہمان را صاحب رشید سے بفتح آورده اما مشہور
بکسر است الا آخر " ۔ و در این مقام شعرے ہم از شخصے گواه مے آورد که گفته۔

شد که یک شهر چنین داشت. خرابات خراب همدان بود و فلان بود نمیدانستم. اگرچه
این فرهنگ در ایران مشهور نیست و این شعر هم از شاعری معروف نیست مع ذلک ما
سوال میکنیم که این لفظ را او کجا پیدا کرده اینها البته از شخصی ایشان شنیده اند. در این
صورت اگر آن شخص از علمای اصفهان بوده معلوم میشود که این لفظ هم در جای از
ملک ایران استعمال دارد و اگر آن شخص از شهر دیگری بوده است پس معلوم میشود
که هم حال این لفظ در ملک ایران استعمال دارد و مردم علمای اصفهان فارسی را
بهتر از اهل شهر سید اند. ولیکن با حالا می آیم بر سر سواد این مرد فارسی مدان و ظاهر
میکنیم که دارم ایهرد یا آنکه بیند از خودکسی است و بیند از جمعی از مردمان بی سواد
کس بسیار عظیم الشانی هست مگر در فارسی غلط کرده و میکنند و در اکثری از کتب
هندیان لغات فارسی را نمیدانند. مثلاً در جائی معنی بیچاره را نوشته بود شنعت
و لتشنیع و سقط گفتن و دشنام دادن. در جای دیگر گبست را نوشته بود معنی
مرجان است. بالجمله از اشعار فارسی او که در یکی دو نمبر اوّل و دوّیم سیّد الاخبار
درج بود در مدح محبوب علی شاه و بخصوص انکه در سالگره بود بر همه شعرای علمای
اصفهان معلوم شده است البتّه که این بیچاره بی شعور هیچ اهد بزر در صرف و نحو
و چیزی سواد عربی شاعری هم بکند و شاعری خبر ندیده. یک قصیدهٔ دیگر هم
در بیان خصوص سالگره گفته بود که هندیان بیزه بود که دیگران هم ناپسند کردند و درج
سیّد الاخبار ننمودند. چونکه البتّه تاکنون از نظرها محو شده ما در اینجا چند شعر
از آن قصیده را که هفتاد شعر است درج میکنیم که شعرای شاعر ماهر ملک ما در آنها
تامل فرمایند و پایهٔ این مرد بی شعور را معلوم کنند و این کلمات ذیل هم در آغاز
آن قصیده یا از خود اوست یا یکی از دوستان او.
" این قصیدهٔ سدیده سالگره که گره گشای مشکلات فصاحت و عقده

(۲۳) چو بست منطقه ملک راهمی بمیان — براد است فرض تهنیت بکیمال کره

(۲۷) رئیس حضرت محبوب علیشه عادل — کز و بنظم و عدالت بود جلال کره

(۳۰) سماک رامح واغل به نیزه بازی او — رکاب بوس شوندش ابر دوال کره

(۳۱) تهی که نامده مثلش ز صلب هفت آبا — از آن زدند بدلها خود از ملال کره

(۳۲) بگاه بارش حاهمه ملوک زمان — نیاورند زدن بر شح مثال کره +

(۳۴) میان شاهان کوئی که راس منطقه است — و یا لطر ز عجم در میان شال کره

(۴۳) بحق یک لک و بست و چهار الف بنے — که این کره همه سالش بود بجال کره

(۴۴) کره سر کره آید باتصال دهور — که صد کره شود ش یک ز اتصال کره

(۴۵) چنین کره بهزاران کره زند بهم — که تا کره زن باشد و لایزال کره

(۴۶) شها منم که چو من در بسلک نظم و نثار نما — کسے نزد عربی فارسی لال کره

(۴۷) تعارضم حکیند گرچه پیر سحبان است — که حق ز دست ید بر زبان لال کره

(۵۰) بوقت سالکره طوبیا لبشه کن مدح — زند لقره خود تا که پیر زال کره

(۵۱) ردلیف و قافیه بادت کره زده بر کلک — رسند تا که لغت ماک بر تشکال کره

(۵۲) خطاب آیدت از شاه سید العلما — ز سنے بماره کمر بسد امتثال کره

سراسر این قصیده از اینگونه خرافات است که ما باید یک دو شعر بر این ها مزید کنیم

که بشنوش ازین نحو ر د حمار فاضل ما — بگو بهتر زن بر سر جوال کره

چو منبر ندکره بر هر چه آخرش آل است — بگو بزن به شغال و زغال و کال کره

اگرچه فاضل و نحوے و شاعر و همه چیز — وے نزد بدر باب الفعال کره

قال — « آن آزادی را که او معنیش فهمیده آن آزادی است از قید عقل و حیا و عفت و شرافت که این چهار مستلزم قیود در جمیع ملل و نحل هستند اگر کسے خود را عبد خدا سے خود نداند و خود را آزاد بداند مثل کاو خرش علف هر حشیشیکه بنظرش بیاید بجوید

آراے طرۂ شاہد بلاغت است درّی است بارواج وبحری است موّاج از نتیجات بابرکات کلک دُرر سلک محیط علم وفضل وادب وحاوی لبسیط کمالات عجم وعرب اعنی بہ فخر العلماء والفقہاء وامام الفضلاء والادبا رجناب مستطاب قدسی القاب کرّ ولی انتساب السیّد السند الوّلی الملی حضرت آقائے آقا سیّد علی صاحب شوستری جزایری ادام اللہ تعالے ایّام افاداتہ وافاضاتہ العلیہ بلطفہ الازلی" ماانشاء اللہ ظاہر سکنیم در این صفحات کہ دو بر عکس نہند نام زنگی کافور" این ہمہ تولیف وتمجید را این مرد فخرالعلما والفقہاء سزاوار نیست وننگ علماوالفقہاست واگر علمائے ایران سواے علمائے شوشتر وسادات جزایر افعال او را بشنوند عار آید آنہا را کہ نام چنین رذیلی در فہرست نام آنہا درج باشد۔ اشعار مذکورہ اینہا است +

اشعار

(۱) نگار من چو زنی حسنؐ بجال کرہ | مرا بشعر فتد از تو در خیال کرہ۔
(۳) زنی چو بر سر آن زلف پر دلال کرہ۔ | نبیّ حسن زند غنچ بر بلال کرہ۔
(۴) نبیّ حسن زخست و بلال آن زلفت | بخود چرا زند آنقدر خوشخصال کرہ
(۵) بلال حسن بود زلف زانکہ دلہارا | ببشال بپیچد آنکہ زند بشال کرہ
(۶) گرہ بسجر حرام است اگر زنفاثات | ولے بسجر زند زلف تو حلال کرہ
(۱۲) تفال ار کنم از زلف تو چو سُبحہ زنم | بر و صدے زگرہ ہا بانفصال کرہ
(۱۳) گرد کرہ ہمہ زلفت بعقد قلب کسان | مبارکت شود اے یار لایزال کرہ
(۱۵) شمال کوے از آن زلف چونکہ من آورد | باین کرت بر ذت زلف بر شمال کرہ
(۲۱) زانملش کہ از آن کار بستہ بکشاید | خدا نہاد بہر مفصلش وصال کرہ
(۲۳) بہر گرہ کہ ز انگشت ہاش می یابی | بنجل شکل ایا کند تعال کرہ

و هر غده رطب و یابسی که بوده خود لامحاله مبتلا بمرض جذام و سرسام و برسام و مالیخولیا و
مانیا و قطرب و جنون شده اند که یکی از فنون آن جنون هم همین آزادی است که این
بیچاره مجنون خیال کرده است که از قیود عقل و حیا و عفت و شرافت آزاد شده است
هم آزادی ناسخ قصه ای که خود را کم نام نوشته است آزادی و آن [illegible] بود که [illegible] در
تمام بازار و کوچها با دف و چنگ و نی و آهنگ [illegible]
براعلای نام نهضت آزادی خود ظاهر کند و علنا [illegible] از قید [illegible]
بمشتهیات نفسانیه اش نایل گردد [illegible] و صورت [illegible]
در پس و پیش روبروی بیگانه و خویش [illegible]
ولی از آزادی بگیر د که معنی آزادی را صورت کامل بخشیده

سی و هشتم ماه — اقول — باید دانست که این مرد [illegible] اقتدا [illegible]

محتسب خم شکست و من سر او
سن بالسن و الجروح قصاص

این سخن را من باید اکنون بنویسم و چون او نوشته من باید چیزی بنویسم یک درجه
بالاتر و سخت تر زیرا که در واقع او ملا است و من شاعرم لیکن همین قدر میگویم که هر حال
تاکنون در ملک ما این رسم سن بالسن جاری است و تحمل تا هزارها سال دیگر هم جاری
بماند و لهذا من معذورم — (۱) اینکه ما هر دو از قید عقل و حیا و عفت و شرافت آزادیم
ولی بنحو مختلف که او از مرا اظهار ساخته و من هم از او را اظهار میسازم و تمیزش با اهل تمیز
است — (۲) ما هر دو نیز بمرض جذام و سرسام و برسام (شاید برسام باشند) و مالیخولیا
(ما نمیدانیم این چه بیماری است) و مانیا و قطرب و جنون مبتلا هستیم — این بیماریها
همه در وجود بنده بهم رسیده اند از اینکه سالهای دراز است در گوشه تنها نشسته و
در را بروی خود بسته و در روزنامجات و کتب انگریزی مطالعه میکنم و افسوس میخورم

سیدکسانیکه بدعوی خودشان اولاد پیغمبر یا مسلمانان اند عمامهٔ سبزی بجهة اثبات دعوی خود بسر دارند و هم از علم اولین و آخرین مبرّا هستند و بسیار رسوم‌های دیگر هم میکنند چرا باید این امراض را بطور دائم داشته باشند که همه خلق دیده و می بینند. و در وقتیکه نشسته اند گاه‌گاهی خنده‌ها سر میکنند و نوکری را گاه‌گاهی طلبند که غلیان مخصوص بیارد و کر دیگری از آن میکشند و هم با آن نمیرسند و آن نوکر آب از دستش میچکد و کلیدی یا پیچی هم دست دارد و سر نی را گرفته در دهان ایشان می نهد و سر نی حالکونی که در دست نوکر هست در دهان ایشان هست و ایشان بهر دمی که میزنند یک قطره از آن آب متقاطر را گرفته بر لب خود می نهند و فقط سه دم میزنند و نوکر ده قدم رفته مراجعت میکند تا چند مرّه. چون به بیت الخلا تشریف میبرند یا داخل دروازه و جای دیگری میشوند همیشه باید شخصی یا همان نوکر را همراه داشته باشند و چندین مرّه بهیأت قهقرا مراجعت می‌نمایند. و اگر بندرت نماز می کنند و آن هم قضا چاقی یا چوبی که در دست دارند باید در وقت نماز زیر پای ایشان باشد. هر زمانی که میخوابند باید یک لولهٔ تفنگ بی قنداق زنگ خورده یا تیغهٔ شمشیر بیدستهٔ زنگ گرفته پهلوی ایشان باشد که مبادا عزرائیل نزدیک ایشان بیاید. و الآن چند سال است که در طویله که بجهة یابوهای خود ساخته اند خود و یاران و مهمانانشان بسر میبرند. ابداً کسی را جرأت آن نیست که در حضور ایشان نام از مرضی یا موت یا متوفایی ببرد. و هنگامیکه خود باین امراض خبیثه و یک مرض اخبث دیگری گرفتار است که روی اسلام و مسلمین جهان را سیاه کرده اند هر یک از متعلقانشان نیز بیک یا دو مرض خبیثهٔ دیگری گرفتارند و جمعی از اوباش و گدا و کلاش در خانهٔ بی در و سرای دود رنش افتاده و با اندرونش آمد و شد دارند (۳۳) من از آن با اینگونه امراض مبتلا نشده ام که این مرد رو سیاه دل سیاه که با آنکه دم از عفت و شرافت می زند

وخود را فرزند پیغمبر میخوانند و اینگونه چیزها را کنایةً بمردم نسبت میدهد که اگر واقعاً حقیقت هم داشته باشند چندان در نظر خلق عالم قبیح نمی نمایند چرا خود مرتکب اقبح اعمال است که در نزد خدا و پیغمبر و شرع و تمام ملل و نحل روی زمین قبیح است و اگر قول امیرالمؤمنین صدق باشند قاتل و ضارب فرق اوست و اگر در اخبار درج یا در محکمهٔ قضائی ذکر و یا ثابت شود تمام خلق جهان خواهند گفت "چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی" و من میگویم "طعنهٔ من بر مسلمانان از آن باشد که تو + خویش را با این شقاوت پور احمد خوانده" + از کسانی که مرا می شناسند یعنی از اهل ملک خودم میتیک اگر سرے مرا کافر میخوانند و سید انند و لے ابداً اعمال و افعال من بر کسے ظاهر نیست و هیچکس نمیداند من چه میکنم و لے زبان زد تمام ایرانیان است در حیدرآباد و آن فعل قبیح این بزرگوار عیان ایشان و دیگر الواط بازار در پیش رو لیش گفته اند و غفاری بود شیرازی که همواره با آواز بلند باو میگفت و از قراریکه میگویند همین امر سبب باب شد او را از دربار پادشاه این ریاست + بیش از این در این باب نمی نویسیم که همین هم کافی است اگر غیرت باشد (۴) کمال بی شرمی است که مردم چشم خود را نمی مالند از خواب غفلت بیدار نمیشوند و سر در گریبان خود فرو نمی برند که همشیرهٔ جلیلهٔ خودشان را که میخواستند برای پسر ثابت علی مناکحت کنند بعد فهمیدند که بیچاره در پس پردهٔ عصمت و عفت بکر مناکحت فرموده و ثابت نمانده - و در حق مرحومهٔ جلیلهٔ جلیلهٔ خودشان نیز راویان اخبار و ناقلان آثار چیزها گفتند و با کسی که نسبت بخودش سید اند و تحمیل که او هم آیهٔ سن بالسن والجروح قصاص را در مد نظر داشته بود - بنده از کسانی هستم که به پرده اعتقاد ندارم زیرا که چون دختر بالغه را از دیدار یاران کردن کلفت محروم دارند در پس پرده میکنند آنچه را که دیگران بی پرده میکنند و چون زنی آه میکشند برای خوردن شکمین بدزیر آسیا سنگ زیرین خود را الصبور تها سے زحمت وچهرها سے گلگون می نماید - و لیکن ما تا باین اندازه دعوے آزادی نمیکرده

و نمی کنیم و بکمال فروتنی و انقیاد کی عرض مے نمائیم کہ اینگونہ آزادی لایق شان سادات
و علما و فقہاے عظیم الشان ما است +

قال ۔ "بندۂ آزاد از خدا بر گردد و فرزند آزاد اطاعت پدر نکند و رعیت
آزاد سر باطاعت سلطان ننہد و خراج ندہد الے آخرہ" +

سی و نہم ۔ اقول ۔ ابتدا میخواہیم بدانیم کہ در ملکے کہ فرزند آزاد اطاعت
پدر نکند و دختر آزاد پیش از شوہر دادنش آبستن آید و آنکہ در جوار خانۂ صاحبان علم
و دانش و عفت و عصمت و سیّد و مسلمان واقعی بفاصلہ یکصد قدم در بعضے جاہا دو
قدم دکان کلال و مندہی فروشی باشد و بعضے ہم خوردہ و در روز ماہ مبارک رمضان
در صحبت ایشان بنشینند بلکہ غذا ہم تناول فرمایند و از این قبیل کارہا بسیار بشود آیا
اقامت گزیدن چگونہ است نزد راے بندہ در چنین ملکے از براے کسانیکہ
مخالف آزادی اند حرام است یعنی شرعاً نہ عرفاً پس چرا این مرد آزاد از خدا و
مخرّب دین و ننگ اسلام در حیدر آباد ماندہ است و خود و خانوادہ اش سراسر
بر ہر حشیشیکہ برسد میچرند و ہر غذرہ رطب و یابسے را کہ ببینند میخورند ۔ بندہ خود مختصراً
جواب این را امید ہم و اگر کسے ہم از و بپرسد بیشک چنین جواب ہا را میدہد ۔ اوّل
آنکہ ملک آزادی ہست کہ چندان با کسے کارے ندارند ۔ و دیگر آنکہ ماہوار مفتی بے
سر و پا اندازہ کہ در ایران بہیچ خانوادۂ بسیار عالی شان نمیدہند بلکہ ہیچ سیّد و
شیخے را تا کنون تہیّہ نشدہ ماہ بماہ میگیرد علاوہ بر چیزہاے دیگر ۔ اکنون ما جواب فقرات
بیدلیل او را اینگونہ میدہیم بکمال خوبی و را نیمرو سے بے ہنر غالباً با صرفیّین و نحویّین مکالمہ ننمودہ
نہ با منطقیین ۔ (۱) بندۂ آزاد در حرم کعبہ بسیار و بیشمار ند و بیشک دو ثلث
خلق ایران بندۂ آزاد اند ولیکن از اینکہ فراشش بیاید و چوب بر مغز آنہا بزند
یا ملّا دشنام گوید و لعنت و نفرین کند دست از آزادی خود برنمیدارند با اینکہ ہمہ

غرض ما و تو باز لعل نمی آید که تو نمیخواهی آنها منتقل بخود ... ست عابد و چه هزار کار باشند
بشنوند و من نمیخواهم که از دست فراغش چوب نخورند - این کسانی که همه کرده اکر دشمنی
فرا کرفته اند همه بندگانی هستند از خدا آزاد دعوا امر بمعروف و نهی از منکر نمی کنند از آنها
و کسانی که در همه آخر ماه صفر که چهار شنبه است ... میشوند و دعا میکنند بجهت بقا ... تحریر دو
دارد یاد فضل و زهد و تقوا ست تو بیان دهد از دکان ... فرنگی بیرون آمده اند
(۲) فرزند نیز در رای عقلای جهان تا بحد بلوغ و ما میگوییم تا پانزده ساله یکی بایستی
پدر و مادر خود باشند و بر والدین لازم است حفاظت و حراست او و از این حد که تجاوز کرد
باید او را بر سر دو راه رها کنند یکی راه نیک و یکی راه بد و هر دو راه را باو بنمایند و
او را مختار سازند که بهر طریقی که بخواهد قدم زند نه که تا چهل سال نالش بدهند و تا پنجاه سال
از و اطاعت خواهند - اینها خیالات حمقاست (۳) آثار رعیت آزاد - اکر کرم معاف
فرمایند خوانندگان عرض میکنم که کتابی بالفعل نزد بنده است که اندکی بیشی پانزده
سال کهنه است و در آن سنوات مالیات آستریا قریب (۴۰ کرور) بود - مالیات
هنگاری (۲۵ کرور) مالیات بلجیم (۱۰ کرور) - مالیات دنمارک (۲۲۰۰۰۰ پوند
دو کرور و شصت لک) مالیات فرانس بیش از (۱۰۰ کرور) - مالیات پروشیا (۳۴
کرور) - مالیات بوریا (۶ کرور) و تخمیناً دیگر ریاستهای جرمنی هم ده کرور باشند
مالیات انگلند (۷۰ کرور) مالیات ایتالیا (۱۲ کرور) مالیات نیدرلند یا اینکه ایشان را هالند
ولندیز میخوانند (۹ کرور) مالیات پرتوکال (۵ کرور) مالیات روس (۷۰ کرور)
مالیات اسپین (۲۰ کرور) مالیات اسویدن بیش از (۳ و نیم کرور) مالیات برزیل
(۱۰ کرور) مالیات کنیدا قریب (۴ و نیم کرور) مالیات مکسیکه (۱۳ کرور) مالیات یونیتید
استیتس امریکا (۷۵ کرور) مالیات هند (۵۰ کرور) و از آن طرف مالیات دولت
عثمانی (۲۲ کرور و نیم) بود و مالیات ایران ما فقط (یک کرور و هفتاد لک یعنی ۱۷۰۰۰۰۰ پوند

ولیکن جناب لنکوست که مالیات بعضی از این ممالک فیصدی ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ افزایش
نموده است احتمال کلّی میرود که مالیات ایران فیصدی ۵ هم نیفزوده باشد - بنده
از صاحبان انصاف و عقلاء دانشمندی که اطلاع از این چیزها دارند سؤال میکنم که
چگونه است که با کمال آزادی اهالی ممالک یوروپ آن مبالغ گزاف را بدون گفتگو
میدهند و رعایای ملک ما را باید فرّاش ها با چاقو فرستند و سر و دست و مغز آنها را
بکوبند تا آن مالیات با آن قلّت را وصول کنند که نویسنده شرم میکند مبلغ آن را بنویسد
این بیچاره بیخبر از عالم چه میداند که حکومت های یوروپ مکرّر در یک سال یک روز در
مجالس شورای حکومتی ده کرور یا پانزده کرور طلب میکنند برای فلان امر خاص یا
ساختن ده جهاز جنگی با صد توپ پنجاه تنی یا بنا کردن ده قلعه در حدود ملک شان یا
برای فلان سدّ بندی و امثال ذلک بمجرّد یکه در مجالس مذکوره مصادقت میگیرند و
نفس کسی بر نمی آید - من همیشه میخواهم تکلّم کنم با ناس بقدر عقول آنها و باز با نادان دو چار
میشوم - تو ولک ها از قبیل تو در این امور با لرهای شوستر هم وزن و همسنگ است شنیدی و
من درد سر بخود میدیدم در جواب تو اگر بنویسم که در مجلس شورای قومی فرنس دو یا سه هفته
پیشتر گفتگو شد که در بین ده سال گذشته دو صد کرور باقی جمع و خرج ملک شده بود
و یک صد و بیست و هشت کرور قرض گرفته شده بود - این فقره را که موضوع و محمولش طویل
است بنده به انگریزی مینویسم و توجهه آنکه علم هر چیزی به از جهل آن است بگو کسی را
که برایت ترجمه کند +

'the men of this majority were pledged to reduce expenditure, their party having for ten years heaped deficits to the amount

of 20000000£. This Chamber had not improved a whit in wisdome; within three years it had borrowed £12860000 without having reduced the old debts by a half penny."

ای نادان بیچاره تو خود درهمان جواب سؤال آن شخص آزاد را میگوئی -

"اوّل اندیشه وانگهی گفتار" این را من باید بتو بگویم در این وقت که بخوبی تأمل کنی که چهل یک آن باقی و این قرض ملک ایران را خراب میکند و تمام خلقش را تباه میسازد و بانک که بزور چاق کیسه یک صد و بیست تومان حکومت ما قرض نمیدهد جز آنکه بدهد و از خوف قلم بر گرد آن بکشند + (۴) لشکر آزاد جنگ نکند - عجب نادانی است این مرد که نمیداند در ممالک بسیار آزاد دیگر هرکدام خود را با پادشاه یکسان میدانند امروز سیصد لک سپاه موجود هستند که بمجرد یک فرمان رود همه بحرکت می آیند بجهت جانبازی ولیکن با آرزو در دلمان ماند که جنگی در ملک خود مشاهده کنیم و متعصبین احمق قوم ما قبول نمیکنند که سپاه ایران در سرخس و بوشهر و محمره شکست خوردند و همه یا گرفتار شدند یا فرار نمودند (۵) نفس آزاد سر کشی کند - این بیچاره گویا جواب طفل دبستان را میگوید یا گویا ابداً از هیچ جا خبر دار نیست که با وجود امر معروف و نهی از منکر و تغلیظ شدید علما و سختی و خشونت حاکم و چوب فراشش و در عین عبودیت و ذلت چند انگ این اعمال در میان مسلمانان و در حرم کعبه و مدینهٔ طیبه و دیگر اماکن مشرفه جاری هست و میشود و در میان نصارا و در ممالک یوروپ جاری نیست و نمیشود و خاک بر سر من اوّل و بعد بر سر این سید طالع و بعد از آن بر سر آن علما و آن حکّام و آن فراشان که ابتدا

از ہمان ہا ارتکاب میشود و ہمان ہا سبب خرابی و تباہی دیگران و عوام النّاس ہستند ولے قدم پیشتر نمیگذارم (۶) دختر آزاد و پیش از شوہر دادنش آبستن آید - این ہم کمال نادانی است کہ دختران را در خانہ نگاہ دارند کہ ترش و گندیدہ شوند و تا سی یا چہل سالگے یا تمام عمر تابع پدر و مادر باشند و باید برضائے پدر و مادر عروسے کنند و ہرگاہ پدران و مادرانشان می پسندند باور راضی شوند اگرچہ غلامی حبشی باشد و چون بے علم و بیدانش ہستند و بے ہنر و کمال و بدون اشتغال و قدر و منزلت خود را نمی شناسند از سائیس و نوکر و قہوہ چی و قاطرچی و غلام آبستن شوند بہتر این ہست کہ در پانزدہ سالگی و شانزدہ سالگے آنہا را آزاد کنند و بروند و ہرکہ را بخواہند بمیل خود با او نکاح نمایند +

قال - "اگر عقل و حیا و عفّت و شرافت نباشد بطلان تمام ملل و نحل و سلطنت تمام سلاطین و دُوَل رُوی زمین ہر آئینہ صورت نبندد اسے آخر" +

اقول - ہیچ ضرورتے ندارد کہ جواب این چیزہا را بدہیم زیرا کہ ہمان ہا کہ نوشتیم کافی ہست و تکرار آنہا جائز نیست +

قال - "اگر در میزان عقل بسنجیم خواہشہائے آزادی کہ حاکم آنہا عقل سلیم و ادراک قویم و سلیقہ مستقیم ہست ہر آئینہ زاید بر عداد بنی آدم از آدم تا خاتم و از خاتم تا ایندم خواہد شد" +

جہلم - اقول - اگر در میزان عقل بسنجیم (یعنے زبدہ و نخبہ خردمندان و صاحبان عقل سلیم و ادراک قویم و سلیقہ مستقیم بسنجند) مے بینیم کہ این مردنادان بدون دلیل و بدون آنکہ اقلاً دہ مثال بدہد از این عداد خواہشہائے آزادی قلم برگرفتہ و نوشتہ و ندانستہ است کہ اگر یک پہلوے یک الف یک نقطہ گذارندہ دہ میشود و دو نقطہ گذارند صد میشود و سہ نقطہ گذارند ہزار میشود و اگر ہشت نقطہ بگذارند آن وقت این بیچارہ از حسابش عاجز میشود و سے در یک ثانیہ بلکہ دہ یک ثانیہ میتوان آن نقاط را

گذاشت و بنده نتوانم بهمان اندک زمان گفت که فوائد آزادی زائد است بر عداد تمام سنگ ریزهاے صفحهٔ ارض و قطرات باراني که تا امروز بر زمین باریده ـ و لیکن من چندان احمق نیستم که چنین چیزے را نگویم و ننویسم و بدون دلیل و برهان همین قدر بخدمت دانشمندانے که جهان را به از بنده و جناب ایشان دیده اند و از همه بالاتر بخاکپاے مبارک شاهنشاه جمجاه ایران بوسه داده عرض میکنم که تحلیل به ازو دیگر ممالک یورپ را ندیده بمقتضاے علو مرتبه و شان خود (هرچند که کمّ و کیف هر چیزے را البته معلوم نفرموده ولے بچشم دیده) آنچه بنظر مبارک این گونه اشخاص رسیده یا باستماع ایشان افتاده همه نتیجهٔ آزادی است و بس ـ البته اگر کسے در کیفیات راه آهن فقط ملاحظه نماید و از جائے دریافت کند مے بیند که کیفیات همین یک چیز کم از عداد بنی آدم نیست ـ و آنچه خود بنده جسته جسته از اخبارها ترجمه کرده در صفحات سیّد الاخبار درج میکنم براے ملاحظه و اطلاع بے خبرانی که از قبیل این بزرگواراند قطرهٔ از محیط نیستند و اینها همه آثار و علامات و نتائج آزادی استند ـ بنده معدودے را ذکر میکنم در اینجا سرسری ـ (۱) جمعے از وکلاے خلق در مجلسے جمع اند که بطور آزادی راے میزنند در آنچیزیکه تمام خلق ملکشان خوش و ملکشان آباد و معمور و بازور و استیلا است (۲) افراد خلق چندان معزز و محترم اند که ده کس از ایشان نتوانند از جانب لکها بنیابت راے زنند و عریضهٔ بحکومت فرستند و آنچه خلاف مرضی آن جماعت است اظهار کنند و حکومت را از آن باز دارند یا آنچه مرضی آن جماعت است از حکومت طلب کنند و حکومت فوراً قبول میکند (۳) هزارها ازینگونه اجتماعات هستند که بکردهم جمع میشوند و تجمنی شده براے اشاعهٔ و جریان کارے یا اتنناع کارے راے میزنند که نسبت دار و تعلیم و تجارت و فلاحت و جریان ریلوے و تلگراف و هزاران چیزهاے دیگر هم براے آسایش

وترقی قوم و ملکشان و ہم بجہتہ آسائش حیوانات و ہم بجہتہ فواید و حراست و حفاظت
اشجار و نباتات و قبور و اماکن وغیرہ ذلک ۔ مثلاً اجتہادہاست از علماے قوم کہ اکثرے
درآنہا شریک استند و تمام شب و روز سعی و جہد آنہا اشاعۂ مذاہب شان است در
تمام جہان ہمچنانکہ علماے ما ہستند کہ از بس تکبر دارند و حقد و حسد کاہی دو کس آنہا در
یک مجلس جمع نمیشوند و کاہے در تمام عمر یکے از دیگرے ملاقات نمیکنند و ہر یکے
خود را اعلم و افضل از ہمہ میدانند و از گوشہ گیری از خلق بطور ریا زہد و ورع و تقواے
خود را ظاہر میسازند و محض براے دنیا و احمق ساختن عوام کالانعام (۴) لکھا
گیا نے ہستند کہ بتحمیل بعدد اولاد آدم زر روے ہم نہادہ تجارت و کارہاے
دیگر میکنند در ہر گوشۂ از عالم ۔ (۵) احدے را جرأت آن نیست کہ بقدر سر موے
خلاف قانون ملک کند بدون عقوبت ۔ (۶) احدے را از رعایا ممکن نیست کہ
بدون جرم و اثبات جرم او آنرا در حبس نگاہ دارند ۔ (۷) تمام خلق مرد و زن
صاحب علم و دانش و ہنر استند و ہمہ بطور غرت میگذارند و ہمہ از علم و دانش خود
نان میخورند و ہمہ بدرجات عالیۂ علم و ہنر اند و در ہیچ امرے از امور زنان فروتر
و بے مساوات نیستند از مردان (۸) تمام خلق آمادہ اند کہ حراست و حفاظت
نمایند از ملک خود از تاخت و تاز دشمنان خود و ملک را ملک خودشان میدانند
و حراست آنرا واجب میشمارند نہ اینکہ ملک ملک پادشاہ یا حکومت باشد و در ترقی
و تنزل و زوال و رفتن ملک از قبضہ و بخشیدن گرفتن ملک یا بخشیدن از آن را بہ بیگانگان
خود را مطیع و منقاد دانند یعنے مثل اینکہ اگر خراسان یا آذربایجان را شاہ ما بروسیان
دہد احدے را جرأت آن نیست و استحقاق آن را ندارد کہ دم بزند بلکہ اگر زن و دختر
آنہا را ہم بدہند دم نمیزنند یعنے خود را عبید و فرمانبردار میدانند و ہر چہ دارند مال
و ملک مولاے خود میدانند و این ہمہ مفاسد را ابتدا مایہ علماے دین ما ہستند کہ

ذم آزادی را میکنند و مدح عبودیت و بندگی و بردگی و خفت و ذلت را۔ (۹)
تمام خلق ملک فرداً فرداً بخیال ترقی و بہبودی یکدیگر و عزت قومے اند و حقد و حسد
درمیانشان نیست و ہمہ متفق اند بر خلاف ملت ما کہ فرداً فرداً بخیال کار و اغراض
نفسانیہ خود اند و از آن جہت در صدد تباہی و خرابی و ایذاے دیگران و در واقع ملک
و ملت خود۔ (۱۰) و باوجود این فواید نیک و نتایج ممدوحہ کہ افضال و رحمتہاے الٰہی
اند آن اقوام را سلاطین خود را پرستش میکنند و ہزار مرتبہ بیش از ما حرمت می نہند و دنیا
آنہا را بہشت است و بیشک آخرتشان ہم بہتر از ملت ما است۔ چنانچہ در قبل ازین ذکری
شد در خصوص اگزہبیشون پاریس و وضع عمارات و شہرت پاریس و اندک زمانے پیش
از آن ذکرے شد از طریق سوختن ہنود در آتش یکے مانند ہندو بیدین و از خدا آزاد
خندان خندان و بآرام گفت بنظرم می آید کہ دنیاے دیگرے و نشاء دیگرے نباشد
بلکہ ہر چہ ہست ہمین دنیا و ہمین نشاء است۔ نصارا اہل بہشت استند و در ہمین نشاء
بہشت است آنہا را و ہنود اہل دوزخ اند و در ہمین نشاء با آتش مے سوزند و مسلمانان
و دیگران اہل اعراف استند و در ہمین نشاء۔ و واقعاً چنین است +

بلے اگر در واقع آزادی را قبیح و عیبے باشد در دو چیز دید و حال است
کہ باید بطور تعمق در آنہا نظر داشت۔ اوّل آنکہ چون خلق ملکے کہ آزاد باشند ہمہ یا اکثری
بے علم باشند و قانون ہم در ملک نباشد تماماً بیدین مے شوند و بے دین بہیمہ آسا
و غیر مہذب مثل اہل ہند۔ دوّم اگر مردم آن ملک ہمہ یا اکثر با علم باشند و قانون ہم
در کار باشد آن وقت ہمہ کافر میشوند بطور تعیین و بلے ہمہ مہذب استند و انسان کامل
مثل اہل فرنگستان و امریکا۔ بیشک صاحبان علم و علوم این زمان اعتناے بدین
نخواہند کرد و مطالب دین را غالباً و اکثراً توہمات جاہلانہ خواہند دانست ہمچنانکہ
غالباً مردم یورپ و امریکا ہستند ولیکن بیشک وقتی از اوقات خلق جہان و بخصوصہ

اہل ایران چنین خواہند شد و آن وقت آدم میشوند و ترسے میکنند کہ کو در زمان ما نشوند و آرزوے آن زمان و آن حال در دل بندہ و امثال بندہ خواہد ماند و این آرزو را بخاک خواہیم برد و سے ما ہما اکنون سعی داریم کہ ما نیز شریک شویم در ترقی خلق ملک خود اگر نہ بطور و تبعیت اقلا بنوشتن و گفتن و اگر نہ در آن زمان در این زمان کہ ہنوز آثار از ترقی آنہا ظاہر نیست۔ در آن وقت ہر قدر علماے ما بخواہند کہ سد راہ ترقی آنہا بشوند امکان ندارد و آن وقت ہیچ ملائے نمیتواند گفت و مانع شد کہ راہ آہن نسازید کہ خلق کافر میشوند و چنین و چنان مکنید کہ خلق از دین بدر میروند۔ آنوقت حکما و صاحبان دانش آزاد ہستند و بطور آزادی سخن میرانند و علما از سخن گفتن معطل میمانند و در مجلس شورے ملکی خردمندان پلیتیک دان نشستہ از تدابیر حکمتیہ و عقلیہ و پلیتیکیہ جہانداری سخن میرانند نہ از شرع و حدیث و آن وقت وقتی است کہ شرع تابع قانون عرف بشود نہ عرف تابع قانون شرع +

این قاعدہ کلی است کہ چون قومے عموما آزاد نیستند و بزرگان قوم را جرأت آن نیست کہ در امور یکہ موجب ترقی خلق است دم زنند و غالب خلق ہم نادان اند کسانے کہ دنیا دار اند ہموارہ در فکر کار و اغراض خاصہ خود اند اعم از اینکہ بدانند یا ندانند و عمدہ ہم دانند بیچارہ ہا یک فائدہ موہومے را میگیرند و کرورہا فواید واقعیہ را از دست میدہند و ملاحظہ نمیکنند۔ مثلا علماے ہر قومے کہ تربیت نشدہ باشند و جاہل باشند بہمین بہانہ کہ خلق از دین بیرون میشوند خلق را از کرورہا فواید دنیویہ باز میدارند ولیکن عجب این و سخن ما بر این و رنجش قلب و زخم جگر ما این است کہ خلق پیوستہ روز بروز ترقی مے کنند در ہمہ جاے عالم و از سی سال بیشتر کہ ما ایران را بچشم خود دیدہ ایم تا امروز بسیار خلق ایران ترقی کردہ اند یعنی بیشتر بہ دین شدہ اند و بے نہایت بدتر شدہ اند در لحاظ دین و شہر و مکانات ہمہ فرنگی سازی و

اسبابهای دلباسها و ماکولات و مشروبات همه فرنگی شده حتی در خانهای کسانیکه مانع اند چیزهای دیگر را و مردم ملک ما بحمد الله تعالی روز بروز بحقیقت بدترین خلق جهان شده و میشوند و ملک ما بدترین و مفلوک ترین و تباه ترین ممالک عالم میشود و مع ذلک اکثرے و خصوصاً آنهاکه دعوی علم و دانش و هنر و کمال میکنند اصول چیزهای را که موجب ترقی ملک و خلق ملک است ممنوع میدارند - این بزرگواریکه در خانه خودش در همین ماه رمضان همه روزه سفره پهن است و خود و اولاد و اهل خانه اش همه بلے روزه اند و جمعی شراب خورده در حضورش میایند و میروند و پهلویش می نشینند و بر خوانش نهار میخورند و شخص معتبرے این کیفیات را بنده گفت هزار فحش داده است بنده را از آزادی سخن رانده ام و حال آنکه دینداری هم در پهان آزادی است و لے با تربیت - یکے دیگر مانع است که راه آهن درست نکنند و ملک تباه و خلق تباه بمانند و نمیدانند که اگر راه آهن درست شود چه قدر زمینها آباد و چه قدر دهات مسکون و چه قدر زراعت و فلاحت کثیر و چه قدر خلق ملک افزوده و چه قدر معادن کنده و بر آورده و چه قدر دولت ملک زیاده و چه قدر خلق ملک بمشاغل مشغول و آسوده حال میشوند - نه این است که این بیچاره در بند این باشد که خلق خدا از آتش دوزخ نجات یابند و به بهشت عنبر سرشت داخل شوند بلکه نعمت هاے بهشت و عذاب جهنم از آن بر لب اوست که پلاؤ گرم میخواهد و افشره سرد +

و لیکن یک علت غائی دیگر هست در ملت و خصوصاً در ملک ایران که ما باید همه سد و د و معایب کارهارا ظاهر سازیم - طبقه اعلاے که همه چشم امید ما با ایشانها است اینها از همه خلق بدتر اند و بیش از همه موجب تباهی ملک اند - مثلاً کسانی که از ما بممالک فرنگ میروند براے تحصیل علوم مغربیه اینها نه چندان دارا ے آن علوم شده اند و نه ابداً دارا ے چیزے از اخلاق حمیده و صفات پسندیده

گشته اند که راهنمای سایر خلق شوند - بنابراین این طبقه که ما بطور ادب و تهذیب و
نیست عرض میکنیم در همان حالت اند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نتوانست جوانی
را از خوردن خرما منع فرماید در روزی که خودش خرما تناول فرموده بود - اینها
خود از اعمال خود متنبه نشوند و بواسطهٔ اعمال خود است که از دیگران اندیشه دارند
و جاهائی هستند که باید آنها را بر سنگ زد - اگر یک صد یا پنجصد یا هزار از این
اشخاص جمع بشوند و دست اخوت بهم بدهند و نذر و عهد نمایند که هر گونه عملی را
که واقعا قبیح است از دست بدهند و چشم از مال و دست ستم بر جان و عیال
خلق دراز نکنند و همه را حامی و حارس باشند و از فسق و فجور بپرهیزند و ضابطه
قرار دهند که هر که خلاف آن ضابطه رفتار کند و عمده در تهذیب اخلاق از جمع خود
خارج کنند و تمام فکر و ذکر و سعی و جهد آنها این باشد که خلق را بهر گونه طریق صوابی
که موجب ترقی آنها شود هم در دین و هم در دنیا راهنمائی کنند در اندک زمانی
خلق ترقی خواهند کرد و نه تنها در دنیا بلکه در دین هم و همین است صراط مستقیم
حق و بس - مگر نه در امریکا و فرنگستان کرورها صرف میشود و لکها مشغول اند در
اشاعهٔ مذهب خود و اکثری هم و نیز دارند و حال آنکه اگر در ممالک اسلام صد یک
آن ممالک خلق ترقی کنند در علم و دولت دیگر کسی از اسلام باقی نخواهد ماند
بلی همین است راه و چاره و علاج هر چیزی در جهان +

اگرچه بنده روزنامهای بسیاری و نوشتجات بسیاری و مضامین
متعدد و تماثیل کثیره را جمع آورده گذاشته ام برای اندراج این اوراق
که نشان اینگونه ملکها بدهم فواید آزادی و نقائص عدم آزادی را و سلیه
در نظر ثانی ملاحظه میکنیم که حکما را یک سخن کافی است و بلها را صد کتاب کم و
بی فایده و از برای کسانی که بنده این اوراق را نوشته و می نویسم

ہمین قدر ہم بس است - مع ذلک یک فی الجملہ باز از آنہا درج مے کنم برا سے خالی نبودن عریضہ - از آنجملہ روزنامۂ اختر ۲۰ ما جمادی الثانی گذشتہ است کہ بندہ نیز خود گذاشتم براے آنکہ فقراتے چند را ازان درج کنم - نامہ نگاری از طہران بہ اختر نوشتہ ہست نامہ کہ الحق باید گفت چیزے از عالم فہمیدہ ہست و او نیز دل پُر درد سے داشتہ ہست از اوضاع ملک خود وحقیقت بعضے از فقرات آن بسیار خوب ہست و سے صاحب اخبار مذکور مے نویسید "باوجود عدم معروفے نیز ادارہ از نوشتن بعضے مطالب مہمہ معذور است" - بندہ کہ بخوبی نمے فہمم کہ لفظ با وجود و لفظ نیز درین جملہ چرا آمدہ اند و از نوشتن مطالب مہمہ چرا باید کسے معذور باشد اگر آن مطالب مہمہ باشند باید درج شوند در اخبار - و اگر چیز دیگر بودہ اند کہ صاحب اخبار ترسیدہ است درج کند مہمہ چرا نام مے گذارد بارے بعضے از فقرات آن نامہ اینہا ہست "امروز براے ما ایرانیان اطلاع از چگونگی احکام متقاولہ نامۂ راہ آہن کہ درمیان دولت علیۂ عثمانی وصاحب امتیاز آن بستہ شدہ خیلے سودمند تر از آن ہست کہ تشریح و بیان کنید و لے افسوس کہ اغلب ما از ادراک مراتب انتفاع آن اطلاعات بیخبریم چنانچہ بعضے از ہموطنان از نارسائی ادراک بدینگونہ مندرجات سود مند روزنامہا ندانستہ اعتراض و نکتہ گیریہا میکنند" بلے حقیقت کمال افسوس است و این بیچارہ ہا نمے دانند کہ خوب بود حالا سے سال باشند راہ آہن در ملک ما جاری شدہ باشند و اگر چنین شدہ بود امروز ایران باشند یکے از ممالک فرنگ بود - بس مے گوید "و لے جاے افسوس ہست کہ اشخاصے کہ مرجع و مصدر کار ان ہستند قبل از نیل بمقامات عالیہ کہ دارند ابداً در فکر دریافت اینگونہ مطالب

بودہ وخیال این را کہ روزے این مطلبہا بکار خواہد خورد نداشتہ ومطلق بیزاردن
فہمیدن محسنات ترجمۂ متقاولہ نامہ راہہاے آہن ممالک متمدنہ وامثال آن
نگردیدہ اند الے آخر" این مرد اکنون از طہران نوشتہ وبندہ سی سال است
در ہند استم وسید علی شوستری نیز سالہاے دراز است دراین ملک است و
بنا براین از این فقرات معلوم مے شود براما کہ حالت ملک ما چگونہ است و
ہنوز بر ہمان وضع قدیم ہست وہنوز صاحبان اقتدار واختیار ومصدر ومرجع
کار اند از خیال ترقی ملک خود نیستند وگرفتار اغراض خود اند - اگرچہ ما چون آفتاب
نصف النہار حالت ملک وخلق ملک خود را امروز ہمان چشم مے بینیم کہ سے سال
قبل ازاین وہمان نحو میدانیم کہ آنزمان میدانستیم مع ذلک گاہگاہے خود را
راضی مے کنیم (واین را ہم از خوف مردم) کہ امروز ملک ما بے نہایت بہتر
از سی سال قبل ازاین شدہ - ولیکن دراین وقت کلام این نویسندہ تمسک بسیار
قوی است در دست ما +

بعضی از فقرات این نامہ بسیار خوب است ومطبوع وپسندیدۂ ما
واز آنجملہ مے نویسد - "واین یکے نیز معلوم است کہ دولتہا وملتہاے
متمدن بسبب ساختن راہہاے آہن وتشکیل صرافخانہا وتطہیر رودخانہا
وغیرہ وغیرہ تا بچہ پایہ منافع بردہ ومے برند وسے ایشان براے ہریک
ازاین کارہا قوانین مفیدۂ مخصوصے دارند کہ روح ما از آنہا خبردار نیست"
انیمردصاحب انصاف است الحق وسے بعضے از حمقا ہستند کہ مے گویند
اہل ملک ما از ماوراے عرش ہم خبر دارند وآنچہ پایۂ ترقی ایران وخلق
ایران است امروز اعلے تراز پایۂ ترقی ہر ملکے است در جہان - یک
فقرۂ طویل این مکتوب را ما چیزے بطور اطناب نقل مے کنیم دراین جا

بموجب ذیل +

"چنانچه بارها روزنامهٔ اختر وجهی دیگر از بزرگان ملت باقتضای وطن پرستی بدلایل مقنعه یادآوری کرده اند که در اینگونه کارهای بزرگ صلاح دولت و ملت ایران چنان است که حتی المقدور پای خارجی را بمیان نیاورد و در صورت عدم امکان آن نهایت دقت و موشکافی را بعمل بیاورند چه در امثال این کارها اندک غفلت مورث بسی ندامت و خسارت میشود و بالاخره طوری حرکت نمود که آینده وطن از پارهٔ مخاطرات ملحوظه آن امین گردد —

اما تدبیری که در این مورد برای حفظ شئونات لازم الرعایهٔ وطن بخاطر بنده میرسد این است که دولت تمیز اولاد امراء و اشخاصیکه مصدر کارهای عمدهٔ دولت اند و چشم آن دارند که پس از گذشتن دنیا در ایام حیات اولاد و کسانشان بهمان مقامات بلند برسند نموده حکم بشود که هرکدام یکی دو تن از اولاد خودشان را که سنشان مقتضی است عجالتاً برای تحصیل علوم و فنون متداوله بمکاتب عالیه و مدارس دارالفنون فرنگستان بفرستند که با انضمام شرف حسب و نسب فعلاً نیز برازندگی آن مقام بلند پدر را داشته باشند که در این صورت مخارجی نیز بدولت وارد نمی آید وگرنه دولت پس از برچیده شدن بساط این طبقه ابداً اشخاص بی علم و اطفال و کسانی را که خودشان به تنظیم شرایط راه آهنی مانند مقاوله نامه را مقتدر نباشند در خدمات دولتی استخدام نکنند تنها پسر یک وزیر و یا امیر در صورتیکه دارای علم وزارت و امارت و لایق مسند پدر یا برادر باشند بر دیگری که آن شرف بزرگ زادگی و قرابت ندارد مقدم است والا دولت هر کس را که دارای آن علم و هنر از آن مقام باشد بدان کار بگمارد " اصلی اگر چه این مطلب بالفعل چندان نسبتی باراده ما ندارد ولی در

هر جا و هر مقام ما مینویسانیم مطلبی را نشان اراده خود سازیم وار تباطی داهیم و
هر چند که این مطلب در اینجا مطلبی است که ضروریات به رساله دیگرے دارد
مع ذلک بطور اختصار چیزے در آن باب می نویسیم تا بر بعضے معلوم شود
که از همین عبارت پس از سی سال هجرت ما بکمال خوبی از حالت ملک و خلق
ملک و دانشمندی دانشمندان ملک خود خبردار میشویم و سالے دیگر ان صد
سال هم فکر کنند چیزے معلوم نمے توانند کرد ÷

اوّل - باید دانست که این فقره را ما در همه جا نوشته ایم و مکرّر
تکرار کرده ایم و باز مے کنیم هزار بار و یک بار - هر شخصے که بخواهد
عمارتے بسازد و اگر خردمند باشد و عقل سلیم داشته باشد باید ابتدا بنیان
و اساس آنرا بنهد و آنرا استحکام دهد - غالبًا باید گفت تمام کسانے که در میان
ما مردم اگر اندک چیزے هم از دنیا فهمیده باشند باز اساس کار را از دست
نهند و از دیوار و سقف شروع مے کنند و این از آن است که روحشان
از جائے خبر ندارد - تا هنگامیکه در ملک آزادی و در حکومت اصول نباشد
و جمع کثیرے در امورے مشورت با هم نکنند کارے صورت نمے بندد و
آنکه کارهائے عظیمه - شاید هنوز کیفیت راه آهن و معدنیات حیدرآباد
بسمع ایرانیان نرسیده باشد و حال آنکه عالمی خبر دارند - مختصر آن همین
است که چند کس از چاکران حکومت حیدرآباد و جمعی دیگر از چاکران و
افسران حکومت هند و غیره با یکدیگر اتفاق نموده روپے هم یک صد لک
یا زیاده از این ریاست خوردند و بردند و نقصان وارد آوردند در
خرید و فروش راه آهن و جریان و کندن و برآوردن معادن این
ریاست این از آن مشد که در این ریاست اصول نیست و

و مجلس شورائی نیست و خلق چندان آزاد نیستند که رائی بدهند و سخنی در امری
بگویند و مهام امور بدست کسانی است که از زیر دستان خود بی نهایت کم هستند
در دانش و محتاج براهنمائی دیگرانی استند مانند خودشان - و از این گذشته اهل
ایران نیز چون اهل حیدرآباد بیچاره و ضعیف و بی دست و پا هستند و ابداً بخودی
خود و بنفس نفیس خود نمی توانند نان خورد و تحمل تا پنجصد سال دیگر اقلاً - ایرانیان
نمی توانند کمپانی بشوند یا برپا کنند ایرانیان مهندس و انجنیر و آن همه اسباب
و لوازم هیچ کاری را از خود ندارند و نمی توانند ساخت و حاصل کردن پس ضرور است
که قومی بیگانه بکنند این کارها را و در آن صدها و هزارها مفاسد هست که از انجمله
فرضاً در یک رشتهٔ راه آهن چند کرور مال ایران را بخورند و ایران را مقروض
سازند و احتمالات بسیاری دیگر هم در آن میرود - دو دولت قوی بازوی
که در دو جانب ایران واقع اند هم دوستی آنها مضر است برای ایران و هم
دشمنی شان و اگر فقط خصومت آنها لازم باشند و با خود باشند بالضرور متعدی میشود
و بممالک ضعیفهٔ اطرافشان تعدی میشود - روس بهمچشمی انگلند زور و استیلای
خود را روز بروز زیاده میکند و زیاد میخواهد در ایران و انگلند بهمچشمی روسی در این
صورت راه آهن را اگر اینها یا یکی از اینها درست کنند باز موجب نقصان ایران
و محل ایراد یکی یا دیگری از آنها میشود + دو قوم دیگر هستند قوی که میتوان بر آنها
اعتماد نمود یکی جرمنی و یکی امریکا - از این دو البته امریکا بهتر است و بی
آزارتر زیرا که خیال او محض تجارت و محنت است نه ملک گیری - و جرمنی
البته خوب است و لی چون در شمار ممالک یوروپ است و با همسایگان خود
در تجارت وغیره همچشمی میکند او نیز زور و استیلای خود را افزون میخواهد
در صورتی که از زور و استیلای او در ایران روس و انگلند هردو خاموش

خاموش نشینند و او فقط تجارت خود را افزایش دہد این مفید است و الا اگر او ہم بنائے مخالفت را با روس و انگلیند بگذارد با زخالی از نقصان نخواہد بود برائے ایران +

دوم این بزرگوار خوب رائے داده ہست برائے اطفال وزراء و امراء و غیرہ و لے اند کے این رائے ناقص است یعنی سخن را ہر کسے میتواند گفت و لے چون آن سخن (یا رای) را نخواہند بعمل آرند آن وقت نقایص آن ظاہر میشود ما ازاین بزرگوار می پرسیم که مراد شان ازاین عبارت که "عجالہ برائے تحصیل علوم و فنون متداولہ بمکاتب عالیہ و مدارس دار الفنون فرنگستان بفرستند" چیست - این عجالہ از زمان خیلے طولانی ہست یحتمل تا ہزار سال دیگر بنہایت آن میرسد و علوم و فنون متداولہ را مانمی فہمیم چیست - آیا مراد از علوم و فنون متداولہ فقط دانستن لسان است یا چیز دیگر - اگر زبان باشد خیر جناب ایشان معذور اند و اگر مراد چیزے دیگر ہست ایشان نمیدانند و بندہ بخدمت ایشان عرض مے کنم آن علوم و فنون کدام ہستند - از برائے مختلف اصناف اہل قلم - تاریخ - جغرافیا - پلیٹیکل اکانمی - کتب پلیٹیکلہ و ڈپلا میتیک قانون طوائف یعنے رفتار و کردار دول مختلفہ نسبت بہ یکدیگر در صلح و جنگ - منطق - حساب اقلیدس - جبر و مقابلہ - ہندسہ - معادن - نبات - کیمیا - ڈاکٹری و تمام منتہائے آن - تلگراف - آب - ہوا - زراعت و فلاحت - تجارت و ما یتعلق آن و امثال اینہا اہل سیف ہم باید آنچہ لازمہ آن فن باشد بدانند - پس این علوم علوم متداولہ نشدند و بآن علوم متداولہ که منظور این جناب است نہ وزیر مالیات میتواند حساب جمع و خرچ مالیات ملک را آمادہ سازد و نہ وزیر دول خارجہ میتواند در امر راہ آہن گفتگوئے کند +

آنچه بالفعل وکمال اختصار بنظر بنده ناقص العقل میرسد که تروتازه باشد واقلا به پنج یا هفت سال دیگر وصلت بدهد ومفید باشد این است - بهر طریقے زرے برائے این کار جمع کنند -

(۱) یا حکومت بدهد تمام را وخود متحمل بشود -

(۲) یا پدران ومادران بحسب قوۀ خود بدهند -

(۳) یا مردم همه مدد کنند بحسب حالت ووسعت دولت خود -

(۴) یا از هر سه طریق جمع بشود ومدرسه را که بسعی واهتمام این بزرگوار عالیمقدارے که اکنون قونسل جنرال ایران هست در بمبئی ویعضے از تجارے که خداوند توفیق بآنها عنایت فرموده برپا شده وسعتے بدهند وانتظام درستی در آن بکار برند وجمعے از پارسیان را نیز شریک سازند هم در نشاندن تخم وهم در درویدن حاصل آن - پس اقلاً پنجصد جوان یا دوصد جوان را که شانزده ساله باشند وچالاک وهشیار وطالب علم ومحنتی بفرستند در بمبئی که هفت سال در اینجا تحصیل این علوم فوق را بکنند وامتحان داده بملک خود مراجعت نمایند وچون آمدند مقرر باشد که ماهے پنجاه تومان بگیرند ودر یکے از ادارهاے حکومتے نوکر بشوند وبمرور ایام مواجب آنها برسد فرضاً بماهے یکصد تومان یا سالے یکهزار ودوصد تومان که این نهایت واعلا درجۀ مواجب است در ایران - اگر این جوانان در معلمخانه طهران یا جائے دیگر تحصیل کرده باشند یک دو سه سالے البته در آن هفت سال بے نهایت کامل میشوند واحتمال دارد که درجات یونیورسیتی را حاصل نمایند که بسیار عالیشان اند وایشان از کماکان وضع سلطنت وحکمرانے اهل یورپ اطلاع بهم میرسانند +

این را نیز باید دانستن که اگر ترقی ایران موقوف بمرور ایام باشد یعنے

تا پنجهزار سال یا اقلاً پنجصد سال دیگر درصورتیکه قوم قوی بازوی
دیگر نگیرد آنرا امکان دارد که بمرور ایام هم یک چند کس از شاگردان
معلم خانهٔ طهران روی کار آیند و بمرور ایام این ها مرده چند کس دیگر
جای آنها را بگیرند و بیکار و بی فایده محض و ناقص در دانش
و تجربه - و اگر بخواهند که از امروز اساسی جدید بنهند دوده
یا بیست سال دیگر عمارت کاملی تیار شود یا صد سال دیگر که ایران
حکومت درستی و وضع درستی داشته باشد (که خیال محال و اندیشهٔ
غیر ممکن است) در هر روزی که آغاز شود ترقی دادن آن و اساس
نهادن حکومتی در آن بر وفق اصول و قانون در آن روز اقلاً یکهزار
شخص کامل ضرور است در ایران که در تمام رشتهای علوم امروزه فرنگ
کامل باشند - فرضاً پنجصد کس کامل می خواهد که خاص عمل حکومتی
باشند در مختلف بلاد - اقلاً یک صد مهندس کامل و یک صد داکتر کامل و
سیصد کس کامل دیگر در سایر علوم لازم است - از اینها گذشته سیصد
یا چهار صد کس مردان کامل ضرور اند نه که در علم انشاء و ادب عربی
کامل باشند بلکه در علوم سیاسیه و تمدنیه و پالیتکیه این زمان - که از آنها
مجلس شورائی برپا شود که اصل اصیل آنها هستند - بسم الله این است طریقه
و اینهاست اسباب ترقی در آن ملک و بجز اینها ملک ایران به هیچ جه ترقی
نمی کند - این است شرط بلاغ و بس +

در امور حیدرآباد

اکنون آمدیم بر سر امور حیدرآباد دکن و سخن ما بر آزادی است و

آزادی حقیقی دارا چندانکه اہل حیدرآباد آزاد استند اہل ہیچ ملکے آزاد نیستند
و آزادی ہم ہزاران درجہ بیش از آنچہ سید علی شوستری نسبت بہ بندہ دادہ
و خود ش قبلہ و کعبہ و پیر و مرشد و قطب و نخبہ و قدوہ است آزادی حیدرآباد
را و لیکن یک مرد فرد یافت نمیشود کہ یک سخن بر لب راند نسبت بخرابی و
تباہی ملک و آنچہ حکومت و اغواے حکومت مے کنند در خرابی و
تباہی ملک خود ـ ما تمام کیفیات را بالفعل رہا مے کنیم کہ مفصلاً در دستور
ناصری درج است و ہمین قدر عرض مے کنیم کہ از نمک حرامان و ناسپاسانی
کہ درین ریاست نوکر بودہ و ہستند دازدر کات بسیار سافلہ بدرجات بسیار
عالیہ رسیدہ اند و در اندک زمانے خطابہاے خنگ و دولہ و عہدۂ عظیم الشان
ہوم سکرٹری و ماہوار زیادہ از آنچہ والد مرحومش بخواب دیدہ بود تا زمان
تلو یسیر خود یافت با چند کس از انگریزان متفق شدہ بقدر یک کرور
و نیم یا بیشتر از این ریاست را خوردند و بردند و غارت کردند و نقصان
رسانیدند کہ در آن او خود دزد بود و چند کس دیگر شریک دزد و چند
کس دیگر شریک دزد و رفیق قافلہ و چند کس دیگر رمال و فال گیر و
بکوارے حاکم و جویندۂ آن دزد بود و گیرندۂ آن مال ـ سرآسمانجاہ
کہ اکنون وزیر و مختار کل است درین ریاست خواست عبدالحق را
مجبور کند و آنچہ خوردہ است با یاران انگریز خود از شکم او بیرون آرد و او را
مراد ہد عالم را بیر از غوغا نمود و یک کرور خرچ کرد و اشخاصے را بوکالت
بلندن فرستاد اخر الامر با ید بندہ بگویم شعر

گر تفرقہ کنے و گر فـــــــرہائے
دزد از بازپس بخواہد داد

این ملک دو کرور یا صد کرور دیگر اقلاً از زمانی که انگریزان در
این ریاست استیلا یافته اند و هزارها کرور دیگر قبل از آنکه انگریزان
در این ملک آیند و کرورها زن و دختر خلق تباه و آلوده دامن شده اند
و آخر از همه دولت اسلام خود پایمال گشته و باین روز در افتاده است از
آن و نتیجهٔ آن است که خلق آزاد نبوده و نیستند۔ ولیکن یک چند
سطری از عبارات انگریزی را بخط انگریزی نوشته ترجمه می کنم
تا معنی آزادی معلوم گردد بر کسانی که جرءت ندارند در میدان دلیل
و برهان و تعقل قدم گذارند مردم را دشنام می گویند و تهمت می زنند
فقرات مذکوره بموجب ذیل است۔

"The whole position was false and immoral, and when it ended in gigantic fraud, Mr. Cordery was permited to plead that neither he, nor the Government that had supported his usurpation, was responsible for what had been done. And yet it was they who forced both the Railway ~~scheme~~ scheme and Mining Scheme upon the Nizam, and when it

transpired that the former had been launched only to give £ 400,000 bonus to Abdul Hagg and his colleagues, and £ 85,000 more in the mining scheme, the word was that the Government of India had only advised the Nizam in a friendly way, what it would be wise for his Minister to do."

"Who can have forgotten the 60 lakhs offer made by Abdul Hagg, Mr. Cordery, and Colonel Marshall in the name of the Nizam, who, poor young fellow, had never heard of it, and whose Minister, when required to endorse it, asked naturally, "But where is the money to come from!" Statesman 13th April.

این فقرات نکته چینی های روزنامه استیتسمن است که در ۱۳ ماه اپریل
نگاشته نموده بود از حکومت و افسران حکومت هند و معنی آنها این است

تمام امور یا مقدمات کذب و خلاف تهذیب بود و چون منجر شد بیک بس
غلطی آن وقت حکومت هند راضی و خاموش گشت که مستر کاردری (رزیدنت
حیدرآباد) انکار کند که یا خودش یا حکومت هند که او را [illegible] بودند جواب ده بودند
آنچه را که راجع گشت و [illegible] بان ها زده آورده بودند و مجبور ساخته بودند
نظام را که قبول کند هر دو منصوبه راه آهن و معدنیات حیدرآباد را که در
اولین ۴۰۰۰۰۰ پوند و حسب عبد الحق و مستر کاردری [illegible] و [illegible] همین
۸۵۰۰۰۰ پوند و چون این [illegible] ها ظاهر گشت جواب دادند که حکومت
هند فقط بطور دوستی نظام را راهنمائی مصلحت داد و حال آنکه این
راهنمائی کار و فرض وزیر او بود" +

" که فراموش خواهد کرد ۶۰ لک روپیه را که عبد الحق و مستر کاردری
و کرنل مرشال بنام نظام آفرینی توارف حکومت هند کردند که [illegible]
خواستند وزیر نظام امضا داد و وزیر هند کو سوال کرد و باینی هم که چنین
را ملکند که " این مبلغ از کجا خواهد آمد ؟" حیدرآباد ریکارد نبند بطرکیک، قدم
از انگلستان گذارده و در یا رپورت ۲ می درج بود فقره ملوسیلی که بنده [illegible] نویسم
در اینجا ـ

خوانندگان باید بخوبی ملتفت این فقرات بشوند که غرض ما در آن
این است که چگونه مردم تربیت یافته که واقعاً آزاد هستند آزاد اند و در
آنکه حالت بعضی از خلق چگونه است از هر باب [illegible] یک فقره که نامه نگار
لندن یکی از روزنامجات بمبئی تلگراف زده بود و در تمام روزنامجات
نقل شد ما در جای دیگر درج کرده ایم ـ آن فقره مشعر است بر ابتدای
انفصالی که شد در میان حکومت نظام و دکن [illegible] کمپانی [illegible]

وخط بطلان بر آن برفت در حلقهاے پرلمنتی زیراکه نبز دراے همه دراین تسلیمے کرشد به مستمر داشتن فواید حکومت نظام پایمال گشت - این یعینه تطابق داشت باخیال وگمان ما چنانچه در آرتیکلهاے نمبر ۶ ونمبر ۷ پارچهاے ۱۵ و ۲۲ ماه اپریل مندرج بود - در آن پارچها ماسرسری تفصیلے بیان کردیم براے خوانندگان خود از مخارجے که حکومت نظام کرده بود از زمانے که فضیحت بنک کمپانی حیدرآباد ظاهر شد که از قراریکه خلق عالم بطور تخمین میکوینند ومینویسند وحساب مے کنند قریب یک کرور روپیه بوده وما این بربادی وتباهی زر خلق الله را (یعنی زر رعیت را) نسبت دادیم بعدم توانائی وبے کفایتے رکسانے که در آن دست ودخل داشتند) وکمال بے پروائی آنها در لحاظ فواید ریاست ورعیت - اکنون بخوبی وبطور یقین بر ما ظاهر شد که در بین این مسافرت اخیرے که نام آوران این ریاست نمودند وبخدمت فرمانرواے هند رفتند در کلکته بجز یکے از آنها که در عهده ودرجه فروتر از همه بود ماسبقے تماماً عاجز وبیچاره بودند که شرح مقدمهٔ حیدرآباد فننک را بطور کفایت واز روے بصیرت وخبرداری بیان کنند - نه وزیر حیدرآباد توانست از عهدهٔ این کار برآید نه آن دو شخصے که بوکالت حکومت حیدرآباد به لندن رفتند براے انفصال آن مقدمه باو داشتن ونه آن شخصے که اکنون دست راست وزیر است ودر واقع حکومت این ریاست با اوست - واز آن رپورتهائے که تیار کرده بودند که بنظر فرمانرواے هند یا بادارهٔ فارین آفیس برسانند براے افضا وانفصال آنها ونیز از کم وکیف وحقیقت منصوبه بیننگ کمپانے تجلے سے اطلاع بودند " نیس مے گوید که ابنها را فرمانرواے هند مرخص نمود وهمان شخص فرو از همه را نگاهداشت که با مستر باول بنشینند وگفتگو نمایند وتمام آن کیفیت را

بفرمانروای هند ظاهر و منکشف کردانند +

افسوس است که بعضی از مطالب دیگر را جمع کرده بودیم برای اثبات مدعای خود درین اوقات نمیتوانیم بنویسیم ولیکن تخیل که همین قدر کافی باشد خردمندان را - اول درانیکه معنی آزادی همین هست و از آزادی مراد ما نیز همین و در کفر و الحاد و زندقه هم که بما نسبت میدهند همین هست که خلق آزاد باشند - مردم فرنگ چندان آزاد اند که در امور پلیتیکلیه و منسوبه ملکرانی که آنها نسبتی به پادشاه و خاندان سلطنت ندارند حتی بوزیر اعظم ملک خود ایراد میکیرند و در امور غیر پلیتیکلیه که خلاف باشند حتی بر پادشاهان خود ایراد میکیرند و بطور عدل و انصاف ولیکن در ممالک مشرق و خصوصا در ممالک اسلام در کارهای ادنا عهده داری نمی توان ایراد کرفت که بعضی حمقا کفر و زندقه میدانند بعضی دیگر چیز دیگر و در واقع عین دنیاداری و اغراض نفسانیه خود آنهاست رند را همین است اعتقاد و دین و مذهب و کفر و زندقه و بس - دیگر آنکه این حالت حکام و عهده داران ریاستهای اسلام که هر چند در چهار دیواری خانه خود پنجاه خطاب دارند و بزرگان عالی شان جهان اند و هر یک شخص اول جهان است در پلتیک از امور خود خبر ندارند و جواب سؤالی را نمیتوانند بهند ما تجربه دیدیم احوال عقلای این ریاست را در امر این منتک کمپانی و همین کافی است برای ما +

ما بآواز بلند میگوئیم که این عهده داران هر کسی خواهند باشند انگریز و یوسمی هردو غارتگران خزینه و ریاست و رعیت حیدرآباد اند و آنچه میدهند به اخبار نویسان بطور رشوت است که در عوض آن کار میکنند برای آنها منسوب باغراض و مقصدهای خفیه آنها - اگرچه ما

کسے را تعلیم نے آریم و ہمہ را نیز باجتماع نمیگیریم اکثر و بخصوصہ از درجہ اعلاے آنہا چنین استند و مار اخوشے از ہیچک نیست زیراکہ اینہا بغیراز نقش بیرون و زبان چالاک و ہشیارے مردمان بازار چیزے و ہنرے دیگر ندارند - در این صورت در ریاستے کہ افراسے حکومت وار آئین ریاست این اشخاص باشند و اخبارہاے آن "فلان دکن" و "ہمدان الاخبار" باشند سید علی شوستری ہم باید حکمت نویس سید الاخبار باشند و سید آقاے حکاک شیرازی مہتمم آن و حک و اصلاح وہندہ مطالب مندرجہ آن میرزا زین العابدین صاحب یکے طلبہ مدرسہ یکے کاسب بازار و یکے ہم از بے انتظامے ملک امروز مہتمم دار الطبع سرکار عالے +

انچہ اخبارہاے دیگر نیز ہم بخصوصہ منسوب بریاستہاے بومے مے نویسند چندان اعتبارے بر آنہا نیست زیراکہ آنہا نیز غالباً اہل غرض اند و غرضے دارند ولیکن البتہ بندہ بے انصاف و بے تحقیق ہم نیستم از عہدہ داران این ریاست بعضے ہم از این فرقہ سابق الذکر مستثنا ہستند - اوّلا خود سرآسمانجاہ و دو نہر خوب وارد یکے آنکہ سینہ نہایت سرگرم است در کار و کارہا را معوّق و معطل نمیگذارد و نخیواہد بگذارد و بسیار طالب آن است کہ انتظام ریاست را بخوبے بدہد و دیگر آنکہ اصلا اگر بتواند نمے خواہد کہ زر ریاست مفت بہ باد شود ولیکن یک عیب ہم دارد کہ بزودی کوش میدہد بسخن کسانے کہ پیرامونش را گرفتہ اند و ہمہ اہل غرض اند چند کس دیگر ہستند در این ریاست کہ مردمان ہشیار لایق کاردان و تجربہ آموختہ اند بخوبے کہ ہمہ مردمان دانشمند ہندی و انگریز آنہا را پسند میکنند کہ و اگر آنہا را بخود بگذارند بخوبے ریاست را انتظام مے دہند +

خوانندگان باید بدانند که این ریاست مانند یک ارابه ایست که یکے دو شخص تشخیص مے کشند یا میرانند هر که باشند و مانند دولت هاے عظیمه نیستند که چون ترین عظیم و وزین اند و صدها میل را باید شب و روز طے کنند و هزارها تن بار را حمل و نقل نمایند و انجین هاے پر زور و رو اها سے آهنین سخت و لکها عمله و کارگذار در کار دارند۔

حالت حیدر آباد را که کسے بخواهد بطور اختصار ملاحظه کند در کتب سر لیپل گریفین ملاحظه کند و اگر تفصیل آنرا بخواهد بنده دو سه سال پیشتر در کتب خود نوشته ام و بخصوص در کتاب دستور ناصری هر که بخواهد در آن ملاحظه کند۔ سر لیپل گریفین نوشته۔

"One of the chief causes of the troubles of Hyderabad, financial scandal connected whit which have lately attracted much interests in this country, is due to the fact that our treaties with that State do not prohibit as elsewhere, the employment of Europeans; the result is, that it is overrun with European adventurers of an especially bad type, whose intrigues it is difficult to counteract, and who have no other though

than the spoil which they can extort from the Nizam and his Ministers. The shameless manner in which Hyderabad and its mining concessions where (were) thrown into the English money market the year before last, will be fresh in your memory, and a careful study of that case would somewhat enlighten students as to Oriental and European methods of financial operations; but it would not tell them the whole story, nor reveal the absolute and normal corruption of officials in a Native State where honesty is practically unknown; and if a person innocent of Oriental intrigue were to believe that the Minister, Abdul Huqs who was convicted of corruption in the matter of the mining

succession, and who was made the scapegoat for other more important personages, was the most guilty, he would be much mistaken. The chief culprit stood much nearer the throne of the Nizam."

این عبارت در چندین مقام اندکے مبهم است و لهذا در آن مقامات
بنده انچه بنظر خودم رسیده در برکت مے نویسم -

"یکے از عمده جهات مفاسد حیدر آباد که مربوط بآن است این
نصیحت و رسوائے معامله (زر و داد و ستد زر که مراد معامله معدنیات باشد)
که درین تازگی سبب نهایت خاطرها را متوجه بخود ساخت دراین ملک از آن
است که معاهدات ما با آن ریاست مانند جاهائے دیگر ممنوع نمیدارد انتقال
اهل یورپ را (در کارها و مشاغل آن ریاست) و نتیجه آن این است که شیادان
و بخت آموزان یورپین تاخت آورده و پرساخته اند آن ریاست را صحنه
همه از طبقات بد سیرت و ناهنجار اند که اتفاقات و منصوبهاے آنها را شکل
است که نکسے بتواند حک سازد و منعکس کند و هیچ خیال دیگرے ندارند در
سر و مد نظر خود جز غارت کردن آنچه بتوانند و اخذ نمودن از نظام و وزیران او
بزبردستی - این وضع بے شرمانه که حیدر آباد و معامله معدنیات آنرا اندا خفته
در بازار زر (یا صراف خانه) انگلیش دو سال قبل ازاین هنوز تازه است در
یادداشتها و یک ملاحظه دقیقے از آن مقدمه اندکے بنیا خواهد کرد چشم ملاحظه کنندگان
را از وضع معاملات و داد و ستد زر را (درمیان) مردمان مشرق زمینه

زمین و اہل یورپ ولیکن از آن ملاحظہ تمام حقیقت و کیفیت آن معلوم نخواہد شد و نہ ہم ظاہر میشود تباہ کاری ہاے نامحدود و مستمر و مرسوم عہدہ داران در ریاستہاے بوسمے کہ در آن ریاستہا ذرہ واقع دیانت و امانت معدوم استند (عہدہ داران دراین جا ہر دو انگریز و بوسمے را میتوان مراد گرفت ولے بنظر بندہ غرض او عہدہ داران انگریز است در ریاستہاے بوسمے) واگر کسے از اتفاقات و منصوبہاے مشرقیہ بے خبر باشد و چنین یقین کند کہ مایہ این امر مذکور عبدالحق بود کہ بجرم خیانت مجرم برآمد و حامل او زار کسانے دیگر گردید بزرگتر و عظیم الشان تر مجرم تر ماز ہمہ بود در خطا ست و یقین او بے بنیاد است خاطی اصلی و مجرم واقعی شخصے بود اقرب تخت نظام" ـ این شخص اقرب بجنابات عدیدہ کہ ملاحظہ مے شوند باید کز ل مرتسل باشد +

این مشتے بود از خروار حالت حیدر آباد و قطرہ از بحار است از حالت تمام ممالک مسلمانان و بیدانشان در کتاب صرف و نحو و معانے بیان این خبر ہا را نخواندہ و نمیدانند کہ ہر زمانے کہ قوم دیگرے و خصوصًا اقوامے کہ در نظر ما ہستند راہ آہن زا در ایران کشیدند و بنک در ایران باز کردند و مردم ایران را یا حکومت ایران را زر بقرض دادند باید فاتحۂ ملک ایران را خواندند و بندہ در تمام صفحات سید الاخبار بنحوے کہ دانستہ نوشتہ ام اگرچہ آقا میرزا زین العابدین صاحب مہتمم مطبع سرکار عالی حک و اصلاح دادہ است آنہا را ـ اینہا ہمہ از عدم آزادے است ولیکن افسوس است کہ کسانے کہ آزاد استند آزاد استند در آن کہ چند ان شراب بخورند کہ خود را ببخشند و معنے آزادے را نمے دانند ـ در خاتمۂ این رسالہ چند فقرہ دیگر ہم در آزادی و حالت بعضے از مردم و طوائف جہان خواہم نوشت +

فقرهٔ اخیر مکتوب سید علی شوشتری

قال - ... و این بیچاره مدیر اخبار آزاد هندی که از اصطلاح و زبان فارسی
عاری و آزاد است از قبیل آسمان زاد و رم و گمان دیر را کعبه و حرم خیال خود
انگاشته و چنین نپنداشته که این آرتیکل فارسی ذخیره خواه بمیز و جهان)
حسب الادعاے آن طاعن مسلمانان پانصد روپیه قیمت دارد و پس تخلیط بهر مهموم
و هذیان هر محموم دو لک روپیه با بهه بیرزد - نرخ بالا کن که ارزانی هنوز -

چهل و یکم - اقول - البته این سخن بسیار سخت است بلکه از تیغ و تیر
تیز تر است نه اگر جسم هنرمند را در هاون بکوبند به از آن است که اینگونه
سخنان طعنه آمیز از بے هنری بشنود - این خیلے بر من سخت می آید ولیکن
این بیچاره که مرا طاعن مسلمانان نوشته و خوانده خود طاعن مسلمانان است چرا
که طعنه بر من نمیزند که قیمت آرتیکل خود را پانصد روپیه نوشته ام بلکه طعنه
بر دولت و ملت اسلام زده است که اینگونه آرتیکلها درین دولت و ملت
خریدار ندارند - این بیچاره نمیداند که گوهر از قیمت نمے افتد اگر خریدار
نداشته باشند و آئینه را قدر کم نمیشود اگر محلهٔ کوران داشته شود - اگر
دیده باشی و اگر خوانده باشی چندین چیزهاے مختلفه مفیده نوشته ام در سید الاخبار
همه کنایه در جواب فقرات مختلفهٔ آن مکتوب مقبوح معیوب تو و تنبیه اهل
ملک تو که از آن جمله بود فقرهٔ که در شمارهٔ ۲۴۲ (یا ۲۴۳) سید الاخبار نوشتم
که بیست و پنج آرتیکل کوچک از امریکا خواسته اند از مستر گلید استون و پنجهزار
پوند میدهند و لے مستر گلید استون عذر پیرے و کم دماغے را خواسته و
از آن مبلغ گزاف که احدے را در میان ملت ما تیسر نمے شود امرے ...

نوشتن ده جلد کتاب که هر یک هزار صفحه باشند ولکها مردم باین نحو در ممالک فرنگ
وامریکا از نوشتجات خود نان مے خورند ونوشتجات آنها سرمایه معیشت وزندگے
اولاد واعقاب آنها است ــ ولیکن این حالات در ملت ما بر خلاف این است
مثلاً این مرد در حیدرآباد تحصیل در سال بیست هزار روپیه مفت گرفته مے خورد
در ایران هم هزارها مثل او لکها زر گرفته مے خورند واحدے ملاحظه نمیکند
این حال را واز آن طرف اگر این مرد پنجاه کتاب بنویسد وآن اشخاص هزارها
بنویسند ابداً خریدار ندارند واگر خریدار هم داشته باشند نزد حکام خواهند بود
یا آنکه آن کتب از قبیل دیوان حکیم قاآنی باشند تیمس لندن اخبارے
است که هر روز شماره آن از یک لک تجاوز مے کند و یک پارچه آن بے
سنگے ماند ولیکن سید الاخبار هم یک اخبار است که هفته سیصد یا چهارصد
پارچه آن طبع میشود و هر روز چهل پنجاه از آن واپس میآید و رفیوز میشود ــ
سر لیبل گریفن یکے از عهده داران هند بود و یک ماه پیشتر نوشته خواند
در مجلسے که اکثر اعاظم ملک انگلستان در آن مجلس حاضر بودند وهمه کوشش فراوان داشتند
واقوال اورا استماع نمودند وسند معتبر دانستند واز آنها فواید وتجارب بر گرفتند
ولیکن بدرستی وراستی بنده باواز بلند میگویم واز احدے ونکته چینے وطعنه
احدے پروا ندارم این رساله بنده از نوشتجات مستر کلید استون کمتر
نیست ومن حالت هند را بے نهایت بهتر از سر لیبل گریفن میدانم وقیمت
خود را سے افزایم این رساله من پنج لک قیمت دارد وکتاب دستور ناصرے
پنجاه لک کو خریدار نباشد

اگرچه من بنده حقیر کاہے دعوے پیغمبری نکرده ونخواهم کرد ونه نیز
دعوے امامت وولایت وهدایت وارشاد ونه دعوے زهد وورع وتقوی

و صلاحیت و نه دعوی زور و قوّت و رشادت و عقل و دانش و عربی
دانی و انگریزی دانی و ابداً در هیچ چیزی و کاری و هنری دعوی نمیکنم
و نخواهم کرد و دعوی را کار بی دانشان میدانم مع ذلک از آنچه در این رساله
و در رسالها و کتب دیگر نوشته ام خردمندان چیزها می فهمند و میدانند که اگر بر آنها
عمل بشود ملک ایران مانند ممالک یورپ میشود و بطور یقین اگر بدار مهام ایران برا
مدیریت من گذارند و آنچه در مغز خود دارم که بعقل تو و امثال تو نمیرسد بکار برم
در ده سال ایران را یکی از ممالک فرنگ می سازم و من تنبیک این دعوی را
نمی کنم و هیچ کس دیگر را بمقابل خود نمیدانم و نمی بینم زیرا که آنچه در مغز مردم
است از قلم آنها بیرون می آید و من نوشتجات اکثری از خردمندان ملک خود را
که از قبیل این مرد بزرگوار اند دیده ام و دانسته ام که مغز در سر ندارند و احدی
را آن استعداد و لیاقت نیست که بتواند یک چنین رساله بنویسد و این استعداد
در وجود من خداداد و نعمت الهی است که اگر با آن نامه هم داشتم بخورم
براو معلوم میکردم که من کیستم - و من اکنون میگویم که اگر این بیچاره یا
دیگری از قبیل او بخواهد جوابی بنویسد یا رساله در ردّ این رساله بنویسد
غیر از دشنامها دیگر چیزی نخواهد نوشت و مایهٔ دیگری در دستگاه ندارند
و آنچه این بیچاره باید دشنام بدهد مزهٔ نخستین داد و اکنون یک کار دیگر
باقی مانده است و من خود او را می آموزم که یک عربی یا شوشتری یا آخوندی
را بگوید که کاردی یا گلوله بمن بزند و مرا بکشد و این بهترین همه جوابها است
و قصاص واقعی است و حیات است اولو الالباب را - ولیکن اگر من کشته
نشوم در این راه در هر جا و بدست هر کس و هر زمان که کشته شوم یقین که با شهدای
دشت کربلا محشور خواهم بود +

عزیز من اگر اینهمه که تو نسبت بمن داده از تقدیر و تائید آسمانی است
بعبارت اُخری تو باید در خرابه گنج یابی و من از غصه و رنج بمیرم جای شکایت
من و سرکوب تو نیست و اگر از وضع مُلک و حالت خلق و طریق ملک رانی است
باز جای شکایت نیست بلکه جای افسوس هست که در ملت اسلام و از بدو اسلام
درمیان هر قومی از اقوام مُسلمانان عرب و عجم و ترک و هندی و مصری و افغان
و زنگباری و موری و غیرهم خو کسانی که بخط مستقیم از کدّ یمین و عرق جبین نان خورده
اند (یعنی ابدًا محتاج و لبسته بشاه و وزیر و امیر و حکومت نبوده اند) از کسانی که بسته
و محتاج باین طبقات بوده فیصدی ۹۵ مسخرگی و مطربی و قوّادی و اینگونه اعمال
نان خورده اند و احدی از آنها بقابلیت خود نان نخورده ـ تو باشی یا علامهٔ حلّی
یا صاحب وصّاف یا صاحب قاموس و درّه نادری یا وزیر اعظم یا امیر معظم همان عدد
از آنها از این رهگذرها صاحب نان شده اند و هر که دولتی حاصل کرده از اینگونه
طرق بوده و خواه در کتب تواریخ ملاحظه کنیم و خواه در حالت امروزهٔ جهان که خود
بچشم می بینیم فیصدی ۸۰ بلکه ۹۰ از اکابر و اعاظم عالیشان ممالک اسلام در
اصل و نسب و حسب کمین بوده اند و هستند بلکه از این هم من میتوانم قدم پیشتر گذارم
و باب پنجم گلستان سعدی را در این فصل درج نمایم ولی اشارهٔ کافی هست خردمندان
را ـ جناب درهمان جواب باصواب فرموده بودند که " گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را
الحق این خوب دلالت و نصیحتی است و بنده را اراده این هست که از امروز قضا را
تغییر دهم و پس از چهل و پنجاه سال بلباس دیگران درآیم و از این طعنه ها برهم و از این
سرکوبها خود را اخلاصی بخشم ولیکن خیر این ممکن نیست حالا که من خود پدر و مادر خود را
میشناسم و اکثری هم پدر مرا میشناسند و تا امروز همّت بلند و طبع ارجمند مسبر درد
بیکبار گردن خود را بانم که علویم و با قافلهٔ حجاز آیم که حاجی ام و خود را شاهزاده

و بیگ زاده و خان زاده قلم بدہم و ہم مشرب دزیر و مسخرۂ امیر و قواد و شیخ و
سبوکش سیّد و امثال اینہا شوم - اکنون دانستی که طعنه برمن نزدی ملکه بملت خود
زدی و سن طاعن مسلمانان نیستم بلکه تو نی - اگر ترا غیرت اسلام بودی چرا منِ بالستی
ماتحت دونِ ہمتان بخیل را بقول تو برسر نہم و حال آنکه من در وجود خود چنان
استعداد ے مے بینم که اگر آنچه در این شہر ملیو یہر یک شب بیک زندی سید ہند
سی روز بمن میدادند و آنچه یک ہفته بطائفه مید ہند برا ے شش ماه مخارج من
عنایت مے فرمودند و آنچه را که من میدانم بکجا ہا و چه مقامات صرف میشود ہزار
یکمش را بمن میدادند و اگر آنچه شہنشاه جم جاه ما صرف مے کند و بممالک فرنگ می‌برد
صد یک آن را بمن داده بود من پنجاه جلد کتاب مے نوشتم که تا قیامت دستور
العمل تمدن و سیاست تمام مسلمانان جہان و حیدر آباد خلد بنیان و ایران
جنت نشان باشد - حیف و صد ہزار حیف - در ہمین وقت در اخبار دکن ٹیمس
دیدم و بجنسه سیّد الاخبار ترجمه کردم که یوزباشیٔ جوان در زبان فارسی سه مرّه
امتحان داده درجۂ عزت یافته و نوشتۂ مع نشانے از طرف فرمانروائے سلطنت
برٹش آمده بود بجہه خوبے و بجہه تعریف و توصیف - چندے قبل از آن ہم
ذکرے از ہمین جوان پرندر کاست نام نموده بودم و لیکن میرزا زین العابدین
از نیکے ذات او را سرباز نوشته بود بجہه عداوتے نمیدانم و لے ندانست
که اگرچه نام شخصے را بحقارت نوشتن براے ہمان یک شخص تحمیل موجب ہتک
عزت باشد و لے براے قوم او کمال و نہایت عزت است که سربازے
دو مرّه در زبان اردو امتحان دہد و دو سه مرّه یا چہار مرّه در زبان فارسے
و یک مرّه در زبان عربے و ہر مرّه جائزۂ ہم گرفته باشد و در زبان فارسے
امتحان اخیر شاید چہار ہزار روپیه گرفته و نشانے طلاے و نوشتۂ عزت

و اکنون نام آور شده در تمام ملک هند و خدمت و عهده بسیار با عزتی هم خواهد یافت
و لی با وصف این کیفیات باز باید امیدوار بود که دوره بگذرد و این
روزگار تلخ تر از زهر باز دیگر چون شکر آید - اگر در این زمان آرتیکل های
بنده را پانصد روپیه نخرند امید است که صد سال دیگر آرتیکلهای دیگرانی را
که پس از ما می آیند و به همین شاهراه قدم می نهند و از همین مقوله آرتیکلهای
نویسند بخرند و آن زمان در رسد که اینگونه مطالب طالب و خریدار داشته
باشند - اگرچه گاهگاهی چون در محیط تفکر غریق می شویم و تمام مقتضیات را
ملاحظه می کنیم بکلی ناامید می شویم از ترقی ایران و اهل ایران و لی باز
گاهگاهی خیال دیگری و مقتضیات دیگری ما را امیدوار می سازند و اگر
ابدا و سر موئی امیدی باشد خاص بوجود مبارک شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه
است و هیچ سلطانی قبل از او نبود و نیامد و هیچ سلطانی بعد از او نیست و
نخواهد آمد زیرا که بنحوی که ما از روی صفحات روزنامجات ملاحظه کنیم خیالیکه
او امروز ممالک یورپ را ملاحظه می فرماید و بی نهایت بهتر و بیشتر از روی
خبرت و بصیرت از مره یا مرات ماضیه شکی نیست که در مراجعت کاری خواهد
کرد برای ترقی ملک خود و آن وقت ما امیدواریم که آرتیکل ما را اقلا پنجاه روپیه
بخرند و من بندهٔ حقیر کمین بی دین بکمال اخلاص و عقیدت و خلوص نیت
و دور تنخواهی در وطن دوستی و بدون چشم داشت مزد لله و فی الله محض
بهبودی ملک و قوم سرپای مبارک او سوده و بوسه بر خاکپای مبارکش
زده عرض می کنم که این است و جز این نیست که آنچه آن اعلیحضرت ملاحظه
فرموده اند در ممالک فرنگ همه از آزادی قوم و رعیت است و امکان ندارد
که قومی ترقی کند و دولتی قوی شود تا آنکه آزادی نباشد در میان آن قوم

و هیچ چیزے و هیچ خیرات و مبرّاتے و هیچ صفت و خصلت نیکے از برای
جهانیان وجود مبارکے به از این نیست که پس از یکصد و بیست سال بگذارد
و بر مردم نام او در صفحهٔ تاریخ جهان به نیکی بماند تا بصبح قیامت خبر این که
در عهد دولت ابد مدّت او خلق ایران از سلسلهٔ اتقیا و آزاد گشتند و ملک
ایران را در ترقی نهاد و تبریک انتهای دولت و خاندان او و ابد الدهر موقوف
بهمین آزادی خلق است و اصول قرار دادن در ملک و من از صمیم قلب
و خلوص عقیدت دعا میکنم بدرگاه پادشاه حقیقی و اگر مسلمانم یکصد و بیست
و چهار هزار پیغمبر و چهارده معصوم پاک را و اگر عیسویم حضرت مسیح و مریم و حواریان
و تمام سنتها را و اگر یهودیم حضرت موسے را و اگر گبرم زرتشت اسفنتمان
و آتش بهرام را و بهر مذهب و عقیده که هستم بزرگان آن مذهب را بدرگاه
آن شهنشاه لم یزل و لایزال شفیع مے آرم که ناصر الدین را یکصد و بیست سال
عمر دهد و جهانیان توفیق کرامت فرماید که در مراجعت از فرنگستان کمر همّت بربندد
و مردانه قدم در راه گذارد و با عزمے که ملوک را باید باشد مصمّم گردد که اوّلا
خلق ملک خود را آزاد سازد و ثانیا اصولے در ملکرانی و برای حکومت
قرار دهد و ثالث قوانینے در امور مدنیّه و سیاسیّه ایجاد و جاری کند و
ایران را تا قیامت از هرگونه بلا و آفتے محروس و محفوظ دارد +

خاتمه

پوشیده و مخفے نخواهد ماند بر خردمندان طالبے شان نیک سیرت
پاکیزه سرشت که اگرچه بعضے از مردمان جاهل بد سیرت و دون سرشت بهر نحوے
که نفس خبیث و ذات خسیس آنهاست بنده را قیاس مے کنند و کرده اند

وبکفر والحاد منسوب ساخته اند و بنده نیز بمردانگی از این تیغ و تیر جان گداز
آنها سپر نیفکنده تقویت قول آنها را کرده ام که آرے من کافرم و ملحد و بیدین
و دوهری و لے آن عز فئهٔ اوّلین بطور یقین میدانند و از کلمات لکن می فهمند
که من بحمد الله تعالے مردے هستم مُوحّد و مسلمان پاک و اگر چون سایرین
یک پا از جادۂ شریعت غرّاے محمدی بیرون داشته باشم یعنے در نزد خدا
و رسول گناهکار باشم بترک اوامر و ارتکاب مناهی آلهی مع ذالک پاے دیگر
را در جادۂ شریعت مستقیم دارم و نگهبان ثبات قدم راه مے بپایم و هر چند که مردمان
بد طینت و اهل غرض از کلمات من بسیار خلاف فهما بینند و به کلمات بنده بسیار
تاویلات خلاف کنند ۔ دانشمندان میدانند که آنچه مے نویسم و نوشته ام
تا کنون تماما خالے از شک و شبه بوده است و خالے از خلاف شرع
و عُرف و تهذیب است ۔ تمام غرض بنده آزادے خلق است و آزادے
واقعی حقیقی شریفانۂ معقولانه و این مرد نامعقول نامهذّب تمام کلمات مرا
بر خلاف واقع و ارادۂ بنده ظاهر ساخته و در هر جاے چندین تهمت او بمن زده
که بمن کارے نکرده و لے خود را در نزد خدا و رسول روسیاه و هدف
تیر ملامت عُقلا و غرض بے غرضان با عفّت و حیا نغمهٔ آخرے الطّنبوا او لے
افزوده " و لیکن بیچارۂ در وقت نوشتن آن خرافات و آن سخنان ناهنجار
تامل نکرده بوده است که بقول خردش ؎

اوّل اندیشه آنگهی گفتار
پاے پیش آمده است و پس دیوار

آنچه بنده در مدح آزادی نوشته ام همه را درست و از روے
عقل و معقول و مدلّل نوشته ام و هیچ خردمندے بر این راے خرده

نخواهد گرفت - آزادے را عیب بسیار است و هنر نیز بیشمار است و لے هنر
آن بیش از عیب آن است و عیوب آن بکمال خوبی مرفوع مے شوند
بموجب قانون درست - این نکته را باید برخورد که آزادے در ملک فرنگ
و انگلند بنحو دیگر است و در هند بنحو دیگر و در ایران بنحو دیگر خواهد بود - ملک
فرنگ اهلش همه عیسوی اند و هم از حیثیت مذهب و هم از حیثیت رسوم و عادات
قسمے آزادے دارند و در آن ممالک بسیار خوب است و ممدوح زیراکه قانون
هم از خود شان است - آزادی ملک هند دیگر است زیراکه اهل ملک هند طوائف
و ذاتها و فرق و مذاهب مختلفه بسیار ے هستند همه در هر چیز مخالف یکدیگر و عموم
آنها در مذهب و تمام رسوم و عادات مختلف و مخالف اند با قومے که آنها را
آزاد کرده اند و بر آنها حکومت میرانند - ولیکن ایران یک قوم و یک ذات
استند باشندگان آن و همه بیک مذهب و یک عادت - آزادے
آن بنحوے دیگر خواهد بود خصوصاً که حکومت از خود شان هم باشد و اگر شخصے
کامل یا یک صد یا پنجصد شخص کامل بنشینند و قانونے و اصولے ایجاد کنند
ملک ایران بهترین ممالک جهان مے شود و هر صنفے از اصناف خلق با حسن
وجه خواهند زیست و هر کسے حقے را که محق و مستحق است خواهد برد جز کسانے
که بحق خود راضے نباشند و نشوند - البتّه فرقهٔ که تاکنون زور و استیلا
داشته اند بر سایرین خلق خدا اینها راضے نخواهند شد تا قیامت -
کسانے که بنان و پیازے که بکدّ یمین و عرق جبین حاصل مے کنند
و بآب چاه خانه و بچهار دیوار ے خود قانع اند و چنین آزادے در
بهشت برین اند و شب بخانهٔ خود رفته در کنار عیال و اطفال خود پاے
خود را بدیوار نهاده خواهند گفت که بهشت آنجاست کآزارے نباشد

کسے را با کسے کارے نباشد + ولیکن کسانیکہ خلاف این فرقہ و طبقہ اند با آنہا سخت میگذارد۔ و لے ما اینہا را خبردار مے کنیم از روز بد کہ خدا بحق بزرگوار و لطف و عنایت خود آن روز را ہرگز نیارد ۔ اگر خدائے نخواستہ قوم دیگر قوے بازو و بملک آنہا قدم گذارد آن وقت ہم آن طبقہ از این خوش استند و خواہند گفت ؎

دو کس نیاید بخانۂ درویش

کہ خراج زمین و باغ بدہ ۔۔۔

و لے این طبقہ چندان ذلیل خواہند شد کہ ہمین طبقہ شدند در ملک ہند روزیکہ قوم انگلیش قدم در این ملک نہادند ۔ این سخن را کمتر کسے برے خورد کہ بندہ چہ مے گویم و این ہمان سخن یعنے ہمان مطلب است کہ جہان بر سر آن در تنازع اند یعنے عزت قومے و آنہا کہ دارند بر سر حفظ و نگاہداری آن سعے و جہد دارند و آنہا کہ بیچارگان فاقد آن شدہ اند کمال سعے را دارند کہ بار دیگر بیابند و لے یابند و یحتمل کہ تا قیامت امکان نداشتہ باشد کہ بیابند +

بندہ اکنون چند سال است کہ اگرچہ تنہا در گوشہ نشستہ ام و فقط بروزنامجات ملاحظہ مے کنم و بخط مستقیم در تنازع و گفتگوے مختلف ذواتہاے این ملک شریک نیستم و لے بخط غیر مستقیم ہمیشہ شریک بودہ ام و چیزے در آن الواب نوشتہ ام ۔ در تحت حکومت انگلیش عزت قومے تمام خلق ہند مسلمان و ہندو معدوم شد و از میان رفت و لے ہنود با وجود آن علوم مغربیہ را کہ انگریزان باین ملک آوردند آموختند و محنت نمودند و عزتے آحاد یعنے فرداً فرداً حاصل کردند ۔ مسلمانان بغرور و نخوت عزت قدیم و

وقدرت وقوت آبائی خود انکار وکراہیت نمودند از تحصیل علوم انگریزان
وپیروے آنہا در حالت پستی وذلت ماندند - مثلاً اولاد و اعقاب سلاطین
عظیم الشان دہلی غالباً چہار یا ہشت روپیہ پنشن از انگریزان مے گیرند
در ماہ وحال آنکہ ادنا ذاتے از ہنود علم تحصیل کردہ ومبلغ کلے در ماہ مواجب
میگیرد وآنہا کہ از ذاتہاے شریف ہنود ہستند اکثر در ادارہاے حکومتے
نوکر اند وعزت وحرمت دارند - بعد از سالہاے درازے مسلمانان از
خواب غفلت بیدار شدند ومعدودے از اینہا قدم در راہ نہادہ با دیگران
رفیق طریق شدند ولے باز پستی وکاہلے راہ پیمودند - اکنون ذاتے کہ
مسلمانان آنہا را خیلے پست مے دانند وبخصوصہ در بزدلے وکم جرأتے
کہ اگر کارد مطبخی بہ بینند فرار مے کنند ولفظ یا نام "بابو" بہمان حقارت
استعمال مے شود درمیان اینہا کہ لفظ یا نام یہود مع ذلک بابوہاے بنگالہ
امروز در علم ہم چشمی با انگریزان مے کنند ودر شراکت در حکومت دعوے
دارند وبا حکومت در جنگ وجدال اند وے مسلمانان از پاے زشتت
خود شرمندہ اند ومخالف بابوہا ہستند درین خصوص چنانچہ بندہ مشروحاً
در دستور ناصری نوشتہ ام - بالجملہ غرض بندہ این است کہ اگر قانون
آزادے در ملک ایران جارے شود وحکما وشرفا ومعقولین این قانون
را جارے سازند در آن حفظ مے شود دین وعزت علما وحرمت بزرگان
ورسوم وعادات قومے قدیمے خلق وآسودگے حال آحاد رعیت وکوتاہ
شدن دست ظالم از سر مظلوم وبدنبال مے آید ترقی وسرسبزی وتمدن
ملک +

اکنون بندہ چیزے از قوانین آزادے مثلاً انگریزان را در ملک

خود شان مے نویسیم بطور تمثال زیراکہ نوشتن آنہا ممکن نیست و دانستن آنہا
موقوف است بخواندن صدہا کتاب مگر بندہ یک چند فقرہ را مے نویسیم
تمثالاً - تمسک عظیم این قوم آن است کہ میخوانند "گمناکرتا" کہ نوشتہ بود
کہ بنا بخواہش خلق انگلند پادشاہ جان در روز ۱۹ ماہ جون ۱۲۱۵ عیسوی
دستخط کرد - فقراتے کہ بسیار سہل استند و ضرور تفصیل ندارند بندہ مے نویسم
و باید ملتفت بود -

"But the essential clauses of Magna Charta, as Mr. Hallam well observed, are, those which protect the personal liberty and property of all freemen, by giving security from arbitrary imprisonment and arbitrary spoliation."

یعنی "مستر ہالم مورخ خوب فہمیدہ است این مطلب را کہ مے گوید
شرائط اہمۂ اصلیۂ این تمسک بزرگ آنہا بود کہ حفظ کنند آزادی شخصیہ
و مالیۂ تمام مردمان آزاد را بتعہد اینکہ بزبردستی کسے را محبوس نسازند و بزبردستی
مال کسے را ضبط نکنند" +

"No freeman shall be taken or imprisoned, or be disseised of his freehold, or liberties, or free cust

toms, or be outlawed, or exiled, or any otherwise destroyed; nor we will pass upon him, nor send upon him, but by lawful judgment of his peers, or by the law of the land. We will sell to no man, we will not deny or delay to any man, justice or right."

این کلمات فوق در تمسک هزبے ۲۳ درج است که فی الجمله اختلاف دارند با آنکه
جان دستخط نمود معنے اینها این است ۔

هیچ مرد آزادی نباید گرفتار شود یا حبس شود یا از زمین ملک خود محروم
شود (یعنے از دو بگیرند و مقبوض دارند) یا از آزادی خود یا آزادی رسوم و عادات
خود محروم گردد یا از تحت قانون خارج شود یا از ملک اخراج گردد یا بنحو دیگرے
پایمال و تباه شود و نه ما حکمے مے کنیم بر او و نه حکمے بر او مے فرستیم جز آنکه بموجب
انصاف بزرگان ملک او باشد یا با قانون کلیه جاریهٔ ملک ـ ما نه خواهیم فروخت
و نه خواهیم انکار کرد و نه خواهیم تعلل و درنگ نمود انصاف و حق را از کسے و بکسے
یکے دیگر از قوانینے که بعد از آن در عهد چرلس دوم ایجاد شده و مقوی
آن تمسک عظیم گشت آن بود که می نامند (هابیس کورپس) که باید هیچکس را
بدون جرم قید نکنند و چون قید کردند و دادخواهی شد آن محبوس را به محکمه عدالت

آرند که دریافت شود که چرا و چگونه او را قید کرده‌اند.

بهترین قوانین انگلستان آن بود که می‌خوانند "قانون برای ظاهر ساختن حقوق و آزادی‌های خلق و تعیین و انفصال جانشین تاج سلطنت"

این قانون در عهد ویلیم ۳ ایجاد شد در سال ۱۶۸۹ عیسوی و لارد مکالی یکی از مورخین عظیم‌الشان در تعریف این قانون می‌نویسد.

"has alone even the liberty and civilization than the great Charter or the Bill of Rights."

یعنی این قانون بیش از تمسک عظیم بهبودی بخشید حال خلق را از برگند آزادی و ترقی و تربیت" - مطالب این قانون یا در واقع تمسک مفصل موجب ذیل است +

(قانون حقوق)

چونکه بزرگان روحانی و جسمانی (یعنی بزرگان شرع و عرف) و وکلا خلق جمع شده [illegible] بیشتر [illegible] و با تمامه و آزادی [illegible] وکالت تمام ممالک خلق این ملک در روز ۱۳ ماه فیبروری سال ۱۶۸۹ عیسوی خداوندان سیج [illegible] بخدمت اعلیحضرت که در آن وقت موسوم و معروف بودند به ویلیم [illegible] شاهزاده و شاهزاده خانم که در حالت حقیقی سلطنتی [illegible] بودند [illegible] بزرگان [illegible] خلق مذکور اظهار کردند به موجب کلمات ذیل

چونکه پادشاه جیمس [illegible] ماضی به مدد مخالف و با سیرت مشاورین [illegible] که خود اینها را اختیار کرده بود سعی نمود که پایمال

در لیست رکن کند مذہب پروتستان و قوانین و آزادی این ملک را -

(۱) با واسطۂ اختیار کردن و بکار بردن اختیار موقوف کردن و معطل داشتن قوانین و جاری کردن قوانین بدون امضا و رضایت پرلمنت -

(۲) با واسطۂ حبس کردن و در معرض امتحان آوردن مختلف علماے معقول را بجہت آنکہ بکمال افتادگی معذرت خواستند کہ امضا دارند و موافقت نمایند در آن اختیار و اقتدار مذکور -

(۳) با واسطۂ صادر نمودن و موجب جریان شدن فرمانے در زیر مہر عظیم براے برپا کردن محکمہ کہ بخوانند آن را محکمۂ کامیشنر ہا براے مقدمات علماکو -

(۴) با واسطۂ گرفتن زر براے استعمال تاج (یعنی براے خرچ خاصّہ خودش) بہانۂ حق خودش و بطرق مختلفہ کہ سواے آن ہست کہ پرلمنت مجاز داشتہ است براے او -

(۵) با واسطۂ جمع آوری و داشتن یک عدّت خاصّے سپاہ در وقت صلح براے این ملک بدون امضاے پرلمنت و بخشش کردن و جاے دادن سپاہ برخلاف قانون -

(۶) با واسطۂ موجب شدن بے سلاح نمودن چند پروتستان نیک سیرت حالکونے کہ پیروان پپ (یعنے رومن کیتھولک ہا) در سلاح و مشغول خدمت بودند برخلاف قانون -

(۷) با واسطۂ برخلاف آزادی گزیدن اجزاے پرلمنت را -

(۸) با واسطۂ دریافت کردن مقدّمات و دادرسی کردن در محکمہ جات بادشاہی مقدّماتے را کہ خاصّۂ پرلمنت ہستند و مختلف دیگر از این قبیل

۔ اخراجات خلاف قانون ۔

(۹) این فقره بمطلب ما دخلے ندارد)

(۱۰) بواسطه زر ضمانت بے نهایت طلب کردن از مجرمین که از زیر قانون فرار کنند که بجهته آزادی وبهبودی خلق ایجاد شند (یعنی آن قانون)

(۱۱) بواسطه گرفتن جرمیانه بسیار و برخلاف وسیاست کردن برخلاف قانون وبے رحمانه ۔

(۱۲) بعضی بخشش ها و وعدها شد از جریانه وانقباض املاک قبل از اثبات جرم وفتوے قضا بر کسانے که بایستی همان جریانه وغیره را بدهند (این فقره را بنده بخوبی نفهمیدم وموقوف است باین که تاریخ جیمز ۲ را از ابتدا تا انتها ملاحظه کنم) بالجمله این همه تعدّی وبخط مستقیم خلاف قوانین معلومه وآزادی این ملک استند ۔

وچونکه پادشاه مذکور ماضی جیمز ۲ حکومت را رها کرد وتخت سلطنت خالی ماند وشاهزاده اورینج (یا اورانژ) که مرضی خدا بود ودر اسباب حفاظت این ملک سازد از آفات وتعدّی بدلالت ورهنمائی لاردهای روحانی وجسمانی ومختلف عاید مبعوثان موجب شد نوشتن خطوطے را به لاردهای روحانیّه وجسمانیّه که همه در مذهب پروتستان بودند ونیز خطوط چندے نوشته شود باضلاع وبلاد وشهرها برائے گزیدن چنان اشخاصے که وکلای آنها باشند وسزاوار وشایسته بودند برائے فرستادن شان به پرلمنت ونشستن در مجلس پرلمنت در روز ۲۲ جنوری این سال ۱۶۸۸ بجهته آنکه پایه را استوار سازند که بواسطهٔ آن دیگر باره خطرے نباشند دین وقانون وآزادی آنها را وبموجب آن خطوط آن اشخاص گزیده شدند

بنا براین لاردهای روحانی و جسمانی و مبعوثانی که بموجب خطوط تخصیصیه خود
گزیده شده‌اند شاگا اجتماع نموده و بوکالت تمام قوم آزادانه تأمل و تعمق نمودند
برای بهبودی قوم و علاج شکایات و اثبات حقوق و آزادی قدیمی
آنها و ظاهر میسازند. " " " " " " "
" " " " (یعنی تمام آن فقرات دوازده گانه
ماقبل الذکر خلاف استند و باطل) — و برای رفع تمام شکایات خلق و
تقویت و حفاظت قوانین پرلمنت باید مکرر اجلاس نماید — و این وکلا
دعوی و مطالبه و تاکید و مبالغه میکنند و دارند در تمام گفتگو نمودن بر کلی
و جزئی امور ملک که بی شک حقوق و آزادی آنها است و بعد ازاین هیچ
اظهاری و فتوی قضائی و فعلی و جریان کاری در مقدمات نباید بشود
بنحوی که خلاف عقاید و خلاف مرضی خلق باشد.

بجهة آن دعوی و مطالبه حقوق بخصوصه شاهزاده اورینج تقویت کرد
از آنها نوشتجات یا اشتهار خود که همان فقط باعث گشت علاج شکایات آنها را
پس چون کمال خاطر جمعی را دارند که شاهزاده اورینج تکمیل خواهد نمود آنچه
را که تا این حد صورت داد خودش و نگاهداری خواهد نمود آنها را و نخواهد
گذاشت که حقوق آنها خللی یابد که دراین تمسک مندرج است و نیز نخواهد گذاشت
که به هیچ وجه خللی بهم رسد در مذهب و حقوق و آزادی آنها بنا براین آن لاردهای
روحانی و جسمانی و مبعوثان اجتماع نمودند در وستمینیستر و متفقاً عزم خود را
جزم نمودند که ویلیم و مری شاهزاده و شاهزاده خانم اورینج باظهار الیشان شاه و
و ملکه انگلند و فرانس و آیرلند و تمام ممالک و اراضی متعلقه ممالک مذکوره باشند
و دارای تاج و مرتبه همان ملک و ما یتعلق بهم مذکوره در ایام حیات خود و ده

ایام حیات کسانے کہ از آنہا باقی مانند وعنان سلطنت وجریان حکومت این ملک خاص در قبضۂ آن شاہزادہ مذکور اوریبچ باشند بنام ہردو شود وزوجۂ آن منعقاد لبعداز وفات آنہا آن تاج وآن مرتبہ خاص باشد مر وارث واولادے راکہ ازبطن آن شاہزادہ خانم باشد ودر صورت نبودن چنین اولادے خاص باشد بہ ملکۂ آن کہ ملکۂ دنمارک است واولادے کہ ازبطن او باشند وباز در صورت نبودن اولاد بہ اولاد صلبی ہمان شاہزادہ اوریبچ - وآن لاردہاے روحانی وجسمانی ومبعوثان ملتمس استند کہ شاہزادہ وشاہزادہ خانم مذکور آنچہ بایشان بخشیدہ میشود (یعنے تاج وتخت وملک) قبول نمایند۔

وسوگندے کہ لبعداز این ذکر مے شود گرفتہ شود از تمام کسانے کہ ضرور است سوگند ہواخواہی واتحاد از آنہا گرفتہ شود بموجب قانون وسوگند ہواخواہی واتحاد (ما قبل گویا) معدوم وباطل گردد ٭

طریق سوگند۔ ا۔ من زید از صمیم قلب عہد مے کنم وسوگند میخورم کہ بوفاداری وصداقت متحد وہواخواہ ودولت خواہ باشم اعلیحضرت پادشاہ ولیم وملکہ مری را۔ خدا توفیق دہ مرا۔ (۲) من زید سوگند مے خورم کہ از صمیم قلب خود مکروہ دارم بیزارم وتارکم عقاید وشرایع ملعون وحالتے را کہ پادشاہان مرتد شوند ومحروم گردند باپوپ روم یا بیکے از عمال ووکلا صاحب اختیاران آن مسند نیز کہ بفتاوی آنہا آن پادشاہان از تخت خارج وبدست رعایاے خود یا دیگرے کشتہ شوند۔ ومن اظہار مے کنم کہ ہیچ پادشاہے یا شاہزادہ یا ملائے یا عالمی وغیرہ وغیرہ کہ بیگانہ از این ملک باشد اختیار و اقتدار حکومت ندارد در این ملک۔ خدایا توفیق دہ مرا۔

باین موجب در این صورت اعلیحضرات مذکورہ قبول کردند تاج در حضور

شاهی ممالک انگلند و فرانس آیرلند و ما یتعلق بہم را بر وفق حکم قطعے وبیل و
خواهش لاردها ے روحانی وجسمانی و مبعوثان مذکوره که در آن اظهار مندرج
است ۔ و باین صورت اعلیحضرات مذکوره خوش گشتند که لاردها ے روحانی
وجسمانی و مبعوثان مذکوره که در مجلس پرلمنت این ملک استند بمنوال همیشه
بنشینند و با امضا و موافقت اعلے حضرات تدابیر صوابے اندیشند براے
استقرار و قوام و دوام مذهب و قوانین و آزادی ها ے این ملک چنانچه
اینهاے مذکوره در زمان مستقبل در محل خطر و سوء و نقصان نباشند و پامال
نگردند و باین دفعات و بیانات لارد ها ے روحانے و جسمانی و مبعوثان مذکوره متفق
شدند و قبول نمودند و شروع بصورت دادن نمودند ۔

بنتیجه آنچه پیش ذکر شد لارد ها ے روحانی وجسمانی و مبعوثان مذکوره
در مجالس پرلمنت نشستند که امضا دارند و استقرار بخشند و جاری سازند
بنا که مذکور شد تمام و کمال و هر فقره و فصلے و جمله از آنها را باو اسطه یک قانونے
بواجبی صورت دهد و یافت و باو اسطه اقتدار و اختیار پرلمنت التماس میکنند
اظهار شود و قانون کرد که تمام و هر فردے و جزئے مخصوص از حقوق و
دعاے که بیان رفت و مذکور شد که در آن اظهار ما قبل مذکور هستند ۔
صدق و بحق و قدیمے و بے شک و شبهه حقوق و آزادی خلق این ملک
هستند و باید چنان دانست و حفاظت کرد و امضا داشت بکمال سختی و
... فلان و تمام صاحبان مناصب و عهده و حکم و قضا باید خدمت کنند
اعلیحضرات را و کسانے که جانشین آنها هستند بر وفق همان ... اظهار
زمانے آینده ۔

و همان لارد ها ے روحانی وجسمانی و مبعوثان مجلس ... ...

میکنند که چگونه لطف خداوند عَلّے اعلا شامل حال این قوم بود که حفظ و نگاهداری نمود آن اعلیحضرات را و سرافراز داشت که سلطنت رانند بر ما و متکّی شوند بر تخت نیاکان خود که براے آن آنها (یعنی لارد ہا وغیرہ) از صمیم قلب شکر و سپاس او جلّ و علا را بجا مے آرند و از خلوص نیّت و صداقت و ثبات قدم و خاطر جمعی و از صمیم قلب خیال مے کنند و از آن خیال اذعان میکنند و قبول دارند و اظہار مے نمایند که پادشاه جیمز ۲ دست از حکومت برداشت و آن اعلیحضرات قبول کردند تاج و مرتبۂ پادشاہی را بدانسان که ذکر شد و اعلیحضرات مذکوره شدند و بودند و ہستند و باستحقاق باید باشند بموجب قوانین این ملک پادشاه ما و مولاے ما و ملکۂ انگلند و فرنس و آیرلند و ماتیعلق بہم که با آنها پادشاہی و تاج و مرتبۂ آن ممالک مذکوره با تمام احترامات و لقب ہا و خطابات و اختیارات و اقتدارات و اعمال و دارائے کاملاً استحقاق و تماماً بخشیده شد متحداً و ملحقاً۔

و بجهة آنکه ہر گونه اختلافے و انقسامی درا ینملک بواسطۂ ادّعای ہیچ خطابے و استحقاقے نتاج ممنوع کرد و حفظ شود و تعیّنت جانشینی آنها که بآن سلسلہ ہا اتحاد و صلح و صفا و امنیّت و سلامتی این قوم و البته و موقوف است لهذا آن لارد ہاے روحانی و جسمانی و مبعوثان التماس دارند از اعلیحضرات که قانون بشود و استقرار یابد و اظہار بشود که تاج و دارائے حکومت این ممالک مذکوره و ماتیعلق بہم با تمام آنچه ذکر شد منحصر و خاص باشد بطور دوام بآن اعلے حضرات و بازماندگان آنها در ایّام حیاتشان و ایّام حیات بازماندگانشان و تمام اختیارات مذکوره خاص باشد اعلیحضرت پادشاه را بنام ہر دو خود و زوجه اش در زمان حیاتشان و پس از مرگشان باولاد

که از بطن ملکه باشد و در صورت نبودن فرزندے از بطن او بشاهزاده خانم آن ملکه
دنمارک و اولاد بطنے او و در صورت نبودن اولاد بطنے او باولاد صلبے اعلیحضرت
پادشاه و برائے این کار (یا مربوط و منسوب باین مطالب) لارد ہائے روحانی
و جسمانی و مبعوثان مذکوره بنام تمام خلق ما قبل الذکر بکمال انقیاد کے وفاداری
تسلیم مے کنند خود و اولاد و اعقاب خود را (یعنے اطاعت مے کنند) و
بوفاداری وعده مے کنند که ثابت بقدم خواهند ایستاد و حفاظت
خواهند نمود و حراست خواهند کرد و حمایت خواهند نمود آن اعلیحضرات
را و ہم چنین انحصار و جانشینی تاج را بدانسان که دراین نوشته مندرج است
تا از قوت آنها بعمل آید و جان و مال خود را دراین باب دریغ نخواهند داشت
در مقابل و مخالفت ہر شخصے ہر که باشد که اراده نماید مخالفت نمودن آنچه را
که دراین نوشته مندرج است ۔

و چونکه بتجربه معلوم گشت که سلامتی و بہبودی این ملک که اہالے
آن پروتستان استند صورت وجود نمیگیرد بوجود پادشاہی که پیرو
پوپ باشند یا با ہر پادشاه یا ملکه که مناکحت کنند با یکے از پیروان
پوپ بنابراین لارد ہائے روحانی و جسمانی و مبعوثان مذکوره التماس مینمایند
که قانون بشود که تمام و ہر فردے از افراد اشخاص که ہست یا ہستند یا سروکار
و بستگی داشته یا رسل و رسائل داشته باشند یا داشته باشند با سند روم
یا اعتراف نماید یا معتقد با مذہب پوپ را یا نکاح کنند یا پیروے از
پیروان پوپ یا خارج شوند یا ابدالدہر شایسته و مستحق وراثت سلطنت و تاج و
دارائے این ملک نباشند را باید دانست که جمل معترضه و الفاظ مکرره ئی
ہستند که بالفعل ضرورت ندارند ما را)

وہر پادشاہے یا ملکۂ دراین ملک کہ در ہر زمانے بعد از این دارا
یا وارث تاج این ملک میشود باید در روز اول اجلاس نخستین پرلمنت
بعد از انکہ تاج را بر سر گذاشتند و بر تخت نشست در مجلس اکابر در حضور
لاردہا و سعوتانے کہ در آن مجلس مجتمع اند یا در زمان تاج گذاریش
در حضور آن گونہ اشخاصے کہ کارگذاران و انجام دہندگان سوگند استند
کہ سوگند از و بگیرند در نشان سوگند گرفتن مذکور را کہ باید اول (وقوع
یابد) عہد و پیمان کنند و بآواز بلند تکرار نماید آن اظہار اسے را
کہ مذکور و مندرج استند در نوشتۂ کہ نوشتہ شد در سال سیزدہم
جلوس چارلس ۲ - ولیکن اگر چنین اتفاق افتد کہ چنین پادشاہ
یا ملکۂ در زمان جلوسش فروتر از دوازدہ سالگی باشد و عمرش آن
پادشاہ یا ملکہ باید در روز رفتن تاجداریش یا در روز اول جلوس پرلمنت
چنانچہ سابقاً ذکر شد کہ ابتدا یعنے مرۂ نخستین واقع شود پس از آن کہ
آن پادشاہ یا ملکہ بسن دوازدہ سالگی رسید بہمان سان و وضع سابق
الذکر سوگند بخورد -

تمام آنچہ ظاہر شد و ذکر شد و مندرج گشت باید قانون بشوند
و استقرار یابند و باقے مانند و قانون این ملک باشند تا ابد با اختیار
و اجازت و امضاے ہمین پرلمنت موجودہ حال دہاند در انجا جمل بعضے
دیگر با تکرار الفاظ و عبارات سابقہ است) +

و نیز معلوم و ظاہر باد کہ قانون بشود با اختیار حکم ما قبل الذکر
کہ از این و بعد از این از نشست حال پرلمنت ہیچ قانونے و بخش قانونے
را نباید جائز شمرد و موقوفے آن را بجز آن کہ در آن گونہ مقدمات باشند

که باید بخصوصه لازم و ملزوم آن ها باشد که یک یا دو مسوده قانون برای آنها ترتیب داده شود در بین همین نشست مجال پرلمنت۔

شرط این است که هیچ تمسک یا عنایت یا عفوی که داده و بخشیده شده است قبل از روز ۲۳۔ اکتوبر سال ۱۶۸۹ خداوند ما هیچ نباید به هیچوجه مورد گفتگو و سرزنش و باطل و بے قوت بشود بواسطۂ این قانون بلکه آن چیز (یا آن چیزها) بحال خود و همان قوت و جبریان را داشته باشد که میداشت اگر این قانون کا بے صورت وجود نیافته بود۔

باید دانست که هر یک از خردمندان ما بحسب مختلف درجات عقل و دانش خود چیزی گفته و می گوید در خصوص ترقی دادن و یافتن ملک ما که خوب است فلان کار کرده شود و فلان چیز جاری شود از تحریف حروف الف با گرفته تا هر چه که پست تر از آن چیزی نباشد۔ ریلوی و پوسته و کمپانی و بنک و کارخانه چیلو اری بافی و شکر ساختن از عقیده ردانشال این ها که خیالات خردمندان درجۂ اوّل ماست ولیکن تاکنون خیال کسی تا باین حد نه رسیده است که اند اگر چنین تمسکی در ملک لازم است و بدون این تمسک ملک گلستان آن ملک انگلستان و سایر ممالک یورپ آن ممالک نشدند که در این وقت شهنشاه جم جاه ما در آن ها گردش میکند۔ بهترین ممالک یا رباستهای مسلمانان جهان در واقع امروز حیدر آباد است که به هر حیثیتی مانند ملک هند است که در قبضۂ انگریزان است جز آن که بموجب یک چنین تمسکی عمل نمی شود و جاری نیست و آنچه هم که شده است تاکنون از خوف

واز استیلای انگریزان شده و آلا اہل آن خود چند ان از اینگونه چیزہا خبر ندارند و طالب ہم نیستند تا یک چنین تمسکے (یعنے مطلب بنده اصول ہست که این تمسک ہا نیز یک جز آن است) داده وگرنه نوشته و دستخط نشود ہیچ کارے صورت بجلو رفتنے پذیرد ۔ ولیکن بعضے بید انشان یحتمل چنین سید انند که مراد بنده این ہست که این تمسک را ترجمه کرده بآن عمل کنند مگر غیر غرض بنده ۔ این ہست که باینان تمسکے نوشته شود که الفاظ و عبارات آن عربی یا فارسے باشند و بموجب حالت و مقتضائے وضیع مرسوم و عقاید ملک باشد ۔

حالا باید دانست که مردم ایران منقسم استند بدو طبقه یک طبقه اعلا و یک طبقه ادنا ۔ از تمام اہل ایران فیصدی ۹۰ ۔ از طبقه ادنا ہستند مثل اہل ہند که این بیچارہا داخل بہایم استند باینسان که مثلا اگر پہلوے گوسفندے گوسفند دیگرے را سر برند آن گوسفند متوجه نیست و احساس تہ کند و مشغول چریدن است یا اگر جسم خرے را بچوب و تازیانه و چیز دیگرے مجروح سانند خر دیگرے که نزدیک آن است ابدًا ملتفت نمیشود و بہمین حالات خوش استند بلکه ترک این حالات موجب مرض است آنہا را و از این قبیل اشخاص در ہمین حیدر آباد بنده را دشنام داده و اراده زدن ہم کرده اند اگرنه اراده کشتن نموده اند که از آنجمله یکے ہمین سلطان العلما است که مخالف آزادی است (و لے باید دانست که غرض بنده ابتداءً در رفع عوام الناس کالانعام بود و لے در جملهٔ اخیر یا تمام صحبه اخیر مراد مطلق کسانیست که از محنت دیگران بے غم اند) طبقهٔ اعلاے اہل ملک با چیزے

در وضع و حالات و خیالات اختلاف دارند با یکدیگر و نظر بآن اختلاف
ما باید بگوئیم دو فرقه اند ولی بملاحظهٔ اصل خیالات و منشاء خیالات
گویا ے خیالات در واقع یک استند. باعتقاد بعضے از این طبقه
از روے نادانی و صداقت و باعتقاد بعضے دیگر از روے دانش
ولے بدسیرتی و بدفطرتی و خبث باطن و اغراض شخصیه این کارها
از جملهٔ محالات و غیر ممکنات است در ایران یا یک دیگر از ممالک مسلمانان
ولے باعتقاد بنده و تمام عقلاے جهان اگر این طبقه به همین
حالت باقی باشند تا قیامت بهبودے ایران امکان ندارد و اگر
[illegible] ها از این حالت موجوده دست بدارند این کارها کارنشش ما هست
[illegible]ے که جهان خاطر نداشته باشند و بطورے که جهانیان صدها
سال طبع کرده اند این ها در یک ساعت میتوانند بخورند. این طبقه کسانی
هستند که میخواهند دست تعدّی و تصرّف داشته باشند بر زر و زن و فرزند
و مال هر کس دیگرے که فروتر از خودشان یا زیر دست خودشان باشند
این ها بزر خود و بمال خود و بمواجب و بنز نان و بحقوق خاصّهٔ خود قانع
نیستند. لبّ سخن این است خواه کسے از کنایه و استعاره و از ابتداے
کتاب و هر نقطے از آن فهمیده و درک کرده باشد یا نفهمیده و درک
نکرده باشد و بنده جان خود را بر کف دست نهاده ام براے
همین یک سخن و خون خود را میریزم در راه همین سخن خواه در حیدرآباد
باشند خواه در اصفهان و طهران یا جاے دیگر (یعنی ریختن خون
بنده) لبّ سخن این است که حقوق شاه و گدا باید معیّن باشد
و بشود و هر گدائے را اگر یک تومان بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم حکومت

سید بہ حق آن است و باید باشند کہ تلافی آن را بینید و باو کنند و طلب تلافی آن را کنند ہر چہ را کہ حق او باشد و مقرر کردہ باشند اگر این طور بشود این است و جز این نیست کہ تمام اصناف و طبقات خلق خوش خواہند زیست۔ واحدے را مجال سخن گفتن و شکایت کردن و گلہ و ولولہ نخواہد ماند و دین و دنیاے ہر فرقہ نیک خواہد شد مشروط برانکہ کسانے کہ موسس این کار با این تمسک یعنی اصول ملک میشوند مردمانے باشند کامل و از آن سان کامل کہ منظور بندہ است کہ ملاحظہ تمام کلیات و جزئیات را بکنند بدون طرفداری و تعصب و اغراض نفسانی و شخصیۂ خود یعنی ملاحظہ دنیا را بکنند ہمچنانکہ ملاحظہ دین را ملاحظہ کنند بکنند ہمچنانکہ ملاحظۂ پادشاہ و ملاحظہ یہود را بکنند ہمچنانکہ ملاحظہ مسلمان را و کان ذلک۔

اکنون کہ قلم در کف بندہ است میخواہیم بہ بینیم کہ آیا میتوان ابدًا امیدے داشت کہ چنین کارے یا اقلاً چیزے بشود براے بہبودی ملک ما و در چہ زمان و با کدام فرقہ احتمال امکان دارد و الاّ فلا۔ اوّلا این کہ این کارہا یا چیزے ازین کارہا بنظر بندہ مے آید کہ اگر در عہد سلطنت بہ مدت این شاہنشاہ جم جاہ و تا او در حیات است کہ خدا الیش یکصد و بیست سال عمر دہد نشود دیگر گاہے نخواہد شد بجہات بسیارے کہ فقط دو جہت عظیم آن ہا این است کہ این پادشاہ اوّل پادشاہی است از ایران کہ جہان را بخوبی سیر کردہ و ممالک جہان را بخوبی و از روے بصیرت مشاہدہ نمودہ و دلیل کہ آخرین سلاطین ہم باشد کہ چنین کارے را کردہ یعنی دیگر پس از او کسے چنین نخواہد کرد و ثانی اینکہ اگر امروز اساسے براے سلطنت و حکومت ایران نہادہ شد با آن سان کہ مد نظر بندہ است یا اقلاً بیک نحو و صورتے

دیگر فرد از خلل و انهدام مصون و محروس خواهد بود و الا خود بخود رو بانهدام
[illegible] نهد از نا خلص و خلاف اندرونی خود از طرفی و زور و استیلا و خصومت
و [illegible] حقیقی دشمنان بیرونی خود از طرفی - دیگر اینکه این کارها در ممالک دیگر
کار خلق [illegible] رعیت بوده است و هست و لی ما امیدی بخلق ایران
نداریم زیرا که طبقات ادانی مطلقاً نادان استند و بی غیرت و اگر
یک غیرت کاذبی دارند ولی غیرت آن ها واقعا کاذب است و ابدا
تمیز نیک را از بد نکرده اند و مردگان بی جان اند - علمای ما بعضی
مداقت و توهمات کاذبه و بعضی بلاهت و خیالات پوچ و غالباً باغراض
سائیه هر چیزی را که مایه بهبودی و ترقی ملک و قوم باشند مانع استند
[illegible] بعضی را که در آن امید ترقی ملک و ملت در آن تصور شود سده و منحکم
اند - بزرگان ما بعضی در واقع کسانی که وابسته بحکومت و عمال حکومت اند
اینها هم سیده اند که از وجود اصول و حکومت و جریان قانون در ملک طرق
اخذ و جبر و تعدی و بی اعتدالی و زور و استیلای آن ها مسدود
خواهند شد و لهذا چندان امیدی باینها هم نیست - باقی ماند یک وجود
مبارک شاهنشاه و اقلا یک پنجاه یا صد کس از آنهایی که بخوبی ملک فرنگ
را دیده اند و بهره دیده استند و اینها هم البته از سر حد اندیشه دانند
تا اینکه پادشاه خود خواهش کند و اظهار نماید که اینها جمع شده امور را برای
ملک ضرورت وجود دهند و این هم بشرطها و شروطها - و لیکن ما بنده و عالم
که خدا بلطف و کرم و بحرمت خاصان درگاهش نظر عنایتی بملک و اهل ایران
بیفکند و سلطان و بزرگان را توفیق نیک عنایت فرماید یک هزار کس یا بیشتر
از بزرگان و علما و فضلا و دیگران مجتمع شده عریضه بکمال فروتنی بپادشاه

خود عرض کنند و کمال امید است که پادشاه معدلت دوست قبول فرماید و آنگاه
بدون آنکه زبانی لشکایتے باز شود یا سرے بدرد آید یا خدا نخواسته خونی
ریخته شود اصولے صورت وجود دهند در ایران که بهبودی هر فرقه از خلق
منظور و لحاظ شود۔ چون چنین شود تمام اصناف خلق خوش و فارغ البال از ستم
و درد سر ظلم تعدّے بخواهند شد و به هر طریقے ملک و خلق ترقّے خواهند کرد
و از همه بالاتر آن چیزے که نقطهٔ وسط تمام خیالات و اندیشها ے بنده
محتمل که تمام کسانے که از قبیل من باشند یعنی زور و استیلاے دول
خارجه را سدّ عظیمی خواهد شد از مدید و کاهے دیگر تا قیامت هیچ قوّت
مداخلت در امور پلیتکیهٔ داخله و خارجهٔ ملک ایران نخواهد بود۔ و چون
از آیین هاے این اصول مشخص نمودن وارث تاج و تخت سلطنت است
بیشک تاج و تخت سلطنت ایران در همین دودمان قاجار ابد الدهر خواهد ماند
و بدون مداخلت دیگران یعنی مداخلت دول دیگر۔ و السلام خیر ختام۔
بنده بجهته این خدمات خود فردے طلب نمیکنم و اگر سر مرا هم بخواهند حاضر است
ولیکن دشمنان دین و دولت و آزادی و راحت خلق مرا طاعن مسلمانان نخواهند

میرزا اسمعیل دُردی اصفهانی

باخبر

بقلم خود

اوّل چونکه این کتاب چند سال قبل ازین نوشته شده بود درین ضمن حوادث بسیاری شاید درجهان رخ داده و لهذا بعرض خوانندگان میرسانند که بعضی مطلبی کم و زیاد شده باشد ولی چون بنده را فرصت نبود ملاحظهٔ ثانی نشده در آن

ثانی اگرچه تا همین روز بنده بهمان خبث ارامل گرفتارم و بسته و جمعی دیگر را سبب سرکوب و سرزنش شده است بر بنده یعنی فقر ولی بنده فخر میکنم این فقر همان فقر است که رسول الله صلعم بآن فخر فرموده و شکر میکنم خدا را که بآن فقر گرفتار نشدم که رسول الله صلعم فرموده سواد الوجه فی الدارین است ولی چون درین وقت اول بخدا و ائمه هدا و بعد ببزرگواری امید وارم و این امید دارم خیر منست اراده دارم که تا چند روز دیگر صبر کنم و منتظر فرج باشم از جانب خدا و پس از انقضای چند روزه اگر از ممر حلال و از خزانه حضرت ذو الجلال لقمهٔ نانی بمن نرسید این وضع حال را تغییر دهم و بر سید مع شوشتری و دیگران ظاهر سازم که نان خوردن و خوش زیستن چندان مشکل نیست ولی لباس شرافت را باید از تن بیرون کرد و بلباس دیگری درآمد والسلام

دردی اصفهانی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔